



ما کہتے ہیں



.....



مؤلف:

حضرت آیت اللہ العظمیٰ کرامی

گرامی، محمد علی، ۱۳۱۷ -

مالکیت‌ها / مؤلف گرامی - قم دفتر حضرت آیت‌الله گرامی، ۱۳۸۶ .

۲۰۰ ص.

ISBN: 964 - 96892 - 9 - X

فهرست‌نویس بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه بصورت زیرنویس.

۱. اسلام و مالکیت. الفب. حواله.

م ۲ / ج ۳ / ۳۰ BP

۹۸۲۲ / ۷۷

شناسنامه کتاب

نام کتاب	مالکیت‌ها
مؤلف	حضرت آیت الله العظمی گرامی
ناشر	دفتر معتمد له
شمارگان	۳۰۰۰
نوبت چاپ	اول / تابستان ۱۳۸۶
چاپ	کوثر
قیمت	۱۵۰۰ تومان

سایت دفتر: <http://gerami.org>

ایمیل دفتر: info@Gerami.org

تلفنهای دفتر: ۷۷۴۳۳۹۹ - ۷۴۷۷ - ۷۸۳۱۶۲۶ - ۷۷۴۷۲۲۱

دفتر فروش:

انتشارات مشهور / میراث ماندگار

تهران/ میدان آذر - پلاک ۱۸۶ / من. ب ۳۳۶ - ۳۷۱۸۵ / تلفن ۷۸۳۱۶۲۶ - ۷۷۴۷۲۲۱

دفتر مرکزی: تهران/ صوبه / کوچه ۲۲ / پلاک ۲۱۸ / تلفن ۷۸۳۱۶۲۶ / فکس ۷۷۴۰۳۶۵ - ۲۵۱

مشهد چهارراه شهداد / پشت باغ نادری / پاساژ گنجینه کتاب / طبقه اول پلاک ۴۰۶ / تلفن ۷۳۳۲۳۲۴

اصفهان مرکز فرهنگستان گلستان شهدای اصفهان / همراه ۰۹۱۳۳۰۷۶۶۱۷ - ۰۹۱۳۳۱۵۱۵۵۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۸	پیش درآمد
۱۰	ابتدا
۱۳	تعریف علم اقتصاد
۲۰	اصول نظام اقتصادی اسلام
۲۹	انواع مالکیت
۳۲	مالکیت فردی
۳۲	کار
۳۲	ارزش کار
۳۷	زمین
۳۸	زمین‌های موات
۴۷	زمینهای بایر بالعرض - زمینهای آباد بالأصل
۵۰	اراضی مفتوحة العنوة
۵۴	زمین‌هایی که صاحبانش با میل خود مسلمان شده‌اند
۵۵	اراضی تسلیم
۵۶	اراضی صلح
۵۷	حمی و قطعیة
۶۱	مالکیت راه‌ها
۶۳	اشتراک آب و ...
۶۶	حدود استفاده از آب‌های عمومی
۶۹	معادن
۷۲	تعریف ظاهر و باطن
۷۶	حدود اصالت کار
۹۳	سود و زیان صاحبان کالا، و ابزار، تولید و کارگر؟

- ۹۴ نوع اشتراک سهامی
 ۹۶ چه چیزی تولید کنیم؟
 ۹۸ قراردادهای
 ۹۹ قرار ثانوی بدون کار اصلاحی
 ۱۰۴ نوسان قیمت‌ها و رشد فکری
 ۱۱۲ انواع قراردادهای - ضرورت مضاربه و مزارعه
 ۱۲۱ نیازها و اموال عمومی
 ۱۲۹ لقطه
 ۱۳۰ مجهول المالک
 ۱۳۲ زکات
 ۱۳۹ مصرف زکات
 ۱۴۶ کفارات
 ۱۴۸ کفارات و اموال عمومی
 ۱۵۱ چهارم... ماعون
 ۱۵۳ حق همسایه و خویشاوند
 ۱۵۵ حق المارة
 ۱۵۶ غذا خوردن از منازل
 ۱۵۸ پنجم صدقات و انفاقات
 ۱۶۶ صدقات خاص
 ۱۶۷ ارث
 ۱۶۹ روابط اخلاقی مالکیت
 ۱۷۰ روابط اخلاقی و فلسفه نوع اعتبار مالکیت
 ۱۷۲ جنبه باطنی ثروت
 ۱۷۴ مصرف
 ۱۸۰ نتایج و تذکرات

بسمه تعالی

مقدمه

نوشته حاضر حاصل بحثهایی است که حضرت آیت الله گرامی پیش از پیروزی انقلاب در یک سال تحصیلی برای عده‌ای از فضلاء حوزه علمیه قم مطرح نمود ولی انتشار آن ممکن نشد و پس از پیروزی انقلاب، به طور خلاصه‌ای در سال ۱۳۵۸ ه.ش. چاپ و نشر یافت، بعدها بارها چاپ و منتشر شد لیکن چندین سال بود که نسخ آن نایاب و فرصت چاپ و نشر هم دست نمی‌داد. اینک بظرف خداوند برای شاید ششمین مرتبه چاپ و تقدیم می‌شود. اصل بحث به طوری که معظم له بیان کردند برای توضیح انواع مالکیت در اسلام بود. چون شهرت بر این بود که فقط سه نوع مالکیت داریم شخصی و دولتی و تعاونی، معظم در ضمن اینکه توضیح دادند که هفت نوع مالکیت در اسلام تصور شده است به توضیح برخی اقسام آن پرداختند. در کتاب اقتصادی دیگر ایشان فقط درباره مالکیت خصوصی - یکی از آن هفت نوع - بحث شده و به همان نام هم بارها منتشر شده است «مالکیت خصوصی در اسلام». به هر حال امید است این نوشته هم مفید باشد.

دفتر حضرت آیت الله گرامی

زمستان ۱۳۸۵ ه.ش.

پیش درآمد

بحث از مالکیت بحثی پرپیشینه و دیر سابقه است. می‌گویند در یونان باستان افلاطون و پیروان مسلک او، سر منشأ همه کشمکش‌های جامعه بشری را زاینده دو امر اساسی می‌دانستند: شهوت و مالکیت. از این رو برای تحقق صلح و نیک بختی جامعه، رأی به اشتراک آن دو دادند، و آرمان شهر افلاطون جامعه‌ای بود که در آن نه از مالکیت خصوصی خبری بود و نه از شهوت خصوصی اثری! در ایران باستان نیز که متأثر از فرهنگ یونانی بود همین نگرش و شعارها وجود داشت، و اقتصاد آن مبنی بر حذف هر نوع مالکیت خصوصی و بسط اندیشه افلاطونی بود، که بر اساس آن رفاه و آسایش جمعی در پناه حذف و هدم مالکیت فردی و خصوصی پدید می‌آید. البته در یونان کهن اندیشمندان و فیلسوفان از علمی مانند تاریخ و اقتصاد، بحث مدوئی نمی‌کردند و همواره شیفته بحث از تقسیمات حکمت نظری و عملی بودند، اما برای به سامان کردن مباحث تئوری حکومت و ذیل مباحثی همانند سیاست مداران که زیر مجموعه حکمت عملی محسوب می‌شد، به نوعی از اقتصاد و مالکیت و توابع و لوازم آن سخن می‌راندند و آرامش حکومت و آسودگی رعیت را در حذف و.. هر نوع مالکیت شخصی محقق می‌یافتند.

این اندیشه در قرن ۱۹ و ۲۰ با ظهور چهره‌هایی همانند مارکس و

دیگران از غبار تیرگی و کهنگی بیرون آمد و این بار نه به پشتوانه‌های معرفتی و فلسفی که به مدد علمی همانند تاریخ و جامعه‌شناسی و سیاست و اقتصاد و غیر ذلک جهش و جوش گرفت و مکاتب مارکسیسم و کمونیسم را پایه گذار شد. دوران تسلط کمونیسم بر جوامع بشری که می‌بایست عدالت انسانی و انسان برابر را متبلور می‌ساخت، دوران سیاه ظلم برابر بود! و تاریخ گواه گویایی است که کمونیسم نه تنها عدالت و امتیّت را به ارمغان نیاورد، بلکه با آن دو به چالش افتاد و در این گیرودار حیات خود را هم به مخاطره انداخت.

باری تعالیم عدالت گستر اسلام و آموزه‌های کتاب جاودانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عدالت را نه در حذف مالکیت که در قبول حقّ مالکیت می‌داند و با این جملات رسا که «للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن» خطّ بطلان بر اندیشه‌های ناتراشیده دیروز و امروز کشید. قرآن کتاب فطرت است و آدمیان به لحاظ سرشت فطری، ملکیت طلب‌اند، و همین است که گزاره قرآنی که همسو و هم سنخ با رهیافت فطری آدمی است ماندگاری می‌یابد.

این نوشته که اول بار در آبان ۵۸ انتشار یافت و اینک و پس از چندین چاپ با ویراستی جدید روانه بازار می‌شود، از مجموعه مباحثی بحث می‌کند که با مسأله مالکیت ربط و وثیق و روا دارند، نویسنده این مجموعه به دلیل اشتغالات متعدد فرصت نیافته است که مباحث دیگری را بر آنچه قبلاً منتشر شده بود بیفزاید اما همانند گذشته از نقدها استقبال کرد. و در چاپ‌های بعدی آن‌ها را ملحوظ داشت.

هر حکومت و نظام اجتماعی وابسته به آن یک نظام اقتصادی دارد، نظام اقتصادی یک حکومت و مکتب حتما دارای روابط خاصی است که اقتصاد همه جوانب جامعه را به هم پیوند می‌دهد وگرنه نظام نخواهد بود...

هر نظام به جهت همین انتظاماتی که دارد دارای اصول و فروعی خواهد بود، اصول عبارت از مبانی اقتصادی یک مکتب است که همه مسائل عملی و فرعی اقتصادی مکتب را باید با آن اصول سنجید، مثلا اگر فرض کردیم اشکال ربا همان پول زائی پول است که بدون کار از پول، پول زائیده شود و این است مبنای حرمت ربا. بنابراین همانطور که وام دادن هزار تومان به هزار و یک تومان در یک ماه مثلا حرام است، فروختن هزار تومان به هزار و یک تومان در یک ماه هم حرام است. و نمی‌توان گفت: آنجا قرض است و «اقرضت» به عنوان صیغه عقد خوانده‌ایم و اینجا بیع است و «بعت» به عنوان صیغه عقد خوانده‌ایم. زیرا ملاک و مبنا و اصل مسئله یعنی پول زائی پول، بدون هیچ کار و وساطت هیچ جنس و کالا، در هر دو صورت موجود است. و بنابراین خرید و فروش پول هم به کم و یا بیش حرام می‌شود.

گفتیم: اگر... زیرا ممکن است بگوئیم مبنای حرمت ربا در اسلام هرگونه پول زائی نمی‌باشد بلکه به شرط اینکه آینده‌اش هم معلوم نباشد، معمول ربا این است که اگر در رأس موعده پرداخت نشد خود به خود و بدون احتیاج به قرارداد جدید تدریجا سود می‌آورد (اگر در رأس سررسیدهای مقرر پرداخت نگردد). البته اگر چنین گفتیم آن وقت در قرارداد ربوی

هم اگر تصریح کنیم که نباید خود بخود و بدون قرار جدید بالا برود، این حکم حرمت جریان ندارد.

و اگر گفتیم ما تابع ظواهر عبارات متون مذهبی و شرعی هستیم و هیچ کاری به علت حکم نداریم و خیر دقیقی هم از علل احکام نداریم دیگر زحمت تحقیق از مبنا و ملاک قانون را به خود نمی‌دهیم، و همین می‌شود که عده زیادی از فقها می‌گویند اگر گفتی: اقروضت الفالی شهر بالف و تومان = هزار تومان وام دادم یک ماهه به هزار و یک تومان این حرام است، زیرا وام دادن به زیاد به هر صورت که باشد حرام و ممنوع است و ربا خواهد، و از ۷۰ زنا با محرم در خانه کعبه بدتر است! ولی اگر گفتی: بعت الفاء بالفین الی شهر = هزار تومان را به دو هزار تومان نسیه یکماهه فروختم هیچ اشکالی ندارد این تجارت است و ثواب دارد و «الکاسب حبیب الله» در شأنش وارد است، و همچون مجاهد فی سبیل الله خواهد بود. (البته اگر فروش پول به پول را اشکال نکنیم) زیرا در قرض هر گونه زیاده ربا محسوب می‌شود، ولی در خرید و فروش در صورتی زیاده ربا محسوب می‌شود که کالاهای مورد معامله با وزن و کشیدن یا با کیل و پیمانه معامله شود و پول این طور نیست! (۱)

ولی امام صادق علیه السلام در حدیث علل که محمد بن سنان از آن حضرت نقل می‌کند می‌فرماید: تمام احکام الهی علت‌هایی دارند و هیچ حکمی بدون مصلحت نیست... و بنابراین باید به دنبال کشف ضوابط و ملاکها باشیم.

۱ - به عقیده مشهور فقهاء از نظر فقهی. نظریه برخی از فقها این است که معامله با

تفاوت در غیر وزن و پیمانه هم اگر به طور نسیه باشد اشکال دارد.

اگر ملاکها و علل را نتوانیم به خوبی کشف کنیم لیکن کشف ضوابط و قواعد کلی زیر بنائی که در متون مذهبی ذکر شده و یا از احکام فرعی استفاده می شود امکان پذیر است.

این ضوابط زیر بنائی همان اصول نظام اقتصادی اسلام می باشد. در این نوشته سعی شده است که اصول و ضوابط کلی اقتصاد اسلامی به طور فشرده بررسی شده و سپس بتشریح انواع مالکیتها و عوامل آنها پرداخته شود. امید است مقبول درگاه احدی قرار گیرد.

قم - حوزه علمیه ۱۳۵۸/۲/۵

۲۷/ج ۱/۱۳۹۹

تعریف علم اقتصاد

امروزه در علم اقتصاد از مالکیت بحث می‌شود. بنابراین بهتر است قبل از هر چیز تعریفی از علم اقتصاد ارائه نماییم:

برای علم اقتصاد تعریف‌هایی شده است که به برخی اشاره می‌شود:

۱- بررسی فعالیت‌هایی که به مبادلات و معاملات پولی مربوط است.

۲- بررسی روش‌هایی است که بشر برای استفاده از منابع محدود (زمین، کار، سرمایه و معلومات فنی) برای تولید کالاها به کار می‌برد، و ترتیبی است که برای توزیع کالا بین افراد جامعه و مصرف آنان صورت می‌دهد.

۳- بررسی این که چگونه بشر فعالیت‌های خود را در امر مصرف و تولید سازمان می‌دهد.

۴- علم اقتصاد بررسی انسان در جریان عادی زندگی است. یعنی بررسی تحصیل درآمد و تمتع از آن برای زندگی.

۵- علم اقتصاد دربارهٔ ثروت، بحث و بررسی می‌کند.

۶- علم اقتصاد عبارت از بررسی روش‌هایی است که بشر با وسیله یا بدون وسیله پول، برای به کار بردن منابع کمیاب تولید (به منظور تولید کالاها و خدمات در طی زمان)، و همچنین برای توزیع کالاها و خدمات بین افراد و گروه‌ها، در جامعه به منظور مصرف در حال و آینده انتخاب می‌کند. (۱)

نویسندگان معاصر، اقتصاد را به عنوان یک علم اجتماعی تعریف می‌کنند که رفتارهای انسانی را در برابر وسائل کمیاب به منظور رسیدن به هدف‌های کثیر بررسی می‌کند. (۱)

برخی از اینها می‌گویند: ممکن است پسندیده‌تر به نظر آید که اقتصاد به مثابه علمی تعریف شود که بهترین طرز ترکیب وسائل کمیاب را برای رسیدن به هدف مشخص، معین می‌کند. (۲)

برخی نویسندگان بر هدف و موضوع واقعی دانش اقتصاد، تأکید ورزیده، می‌گویند:

علم اقتصاد از یک سو به عملیات اساسی تولید، توزیع و مصرف کالاها، و از سوی دیگر به تأسیسات و فعالیت‌ها به منظور تسهیل این عملیات می‌اندیشد.

«اگر کلیهٔ افعال انفرادی یا جمعی انسان، موضوع مجموعهٔ علوم اجتماعی را تشکیل بدهد، قلمرو خاص اقتصاد به اعمالی تقلیل می‌یابد که کالاهای مادی را در زمانی مشخص به کار اندازد.

«می‌توان اذعان کرد که روش اقتصاد، هم میدان فعالیت‌های به خصوص تولید و توزیع و مصرف، می‌باشد، و هم صورت ویژه‌ای از مجموعهٔ فعالیت‌های انسانی است». (۳)

به نظر آدام اسمیت، علم اقتصاد تحقیق ماهیت و علل ثروت ملت‌ها می‌باشد.

(ادامه صفحه قبل) به عنوان بهترین تعریف انتخاب می‌کند.

۱ - مبانی علم اقتصاد به قلم ژاکمن و تولکان ترجمهٔ دکتر منوچهر فرهنگ.

۲ - همان مدرک.

۳ - همان مدرک.

ریکارد و می‌گوید:

اقتصاد از مسأله توزیع درآمد و ثروت بحث می‌کند.

مارشال می‌گوید: اقتصاد مطالعهٔ بشر در زندگی شغلی و حرفه‌ای وی می‌باشد. اما دربارهٔ آن دسته از عملیات فردی و اجتماعی انسان بحث می‌کند که به شرائط مادی و بهزیستی او مربوط است.

نمونه‌هایی اینچنین که در مقام تعریف علم اقتصاد گفته شده هر یک حاکی از دید خاصی است که عالمان و محققان دربارهٔ این علم داشته‌اند. در قرن هیجده و اوایل قرن نوزدهم که مسائل پولی و بازرگانی را بیشتر از منظر روابط خارجی مورد توجه قرار می‌دادند، تعریف‌ها و حتی نامگذاری‌ها تحت تأثیر همین دید بود. انتخاب نام اقتصاد سیاسی برای این علم نیز از آن دوران نشأت گرفته است که در اواخر قرن ۱۹ به نام اقتصاد تغییر یافت.

در واقع دیدهای مختلف اقتصاددانان باعث تعریف‌های گوناگون برای این علم شده، و از این رو کبوتر می‌گوید: اقتصاد سیاسی خود را در کلاف سر درگم تعریف‌های اقتصادی گیج کرده است.

شاید علت پدید آمدن دیدگاههای مختلف این باشد که موضوع علم اقتصاد به طور وسیعی رشد پیدا کرده است. هم چنین پیشرفت‌های زمانی، اختلاف‌های مکانی و سیاسی نیز در پدید آمدن این مسأله مؤثر بوده است. سیستم‌های مختلف سیاسی مسایل گوناگون اقتصادی را مطرح می‌کند، فی‌المثل در همان شرائط که همه دنیا از کمبود منابع تولید سخن می‌گویند و اساساً تولد علم اقتصاد را بر آن مبتنی می‌سازند نیازهای انسانی نامحدود بوده و منابع تولید محدود و بنابراین مسئلهٔ مهم، مسئلهٔ کمیابی

خواهد بود، آری در همین دوره، پرفسور کالبریت استاد دانشگاه هاروارد مسأله فراوانی را مطرح کرده و در کتاب معروفش «جامعه برخوردار»، به جای بحث از فقر و مشکل کمبود، مسایل دیگری از قبیل: استفاده مطلوب از اوقات بیکاری، طول عمر، گرایشهای فکری و... را مشکل اقتصادی جامعه می‌داند که از فراوانی به وجود آمده است.

با در نظر گرفت همه آنچه گفته شده ما علم اقتصاد را این طور تعریف می‌کنیم: علمی که درباره کلیت روابط مادی زندگی از نظر تولید و توزیع و مصرف (به معنای گسترده توزیع که شامل کلیت روابط تجاری داخلی و خارجی نیز می‌شود) بحث می‌کند.

با دقت در این تعریف به دست می‌آید که اقتصاد هر چند علم سیاست نیست، لیکن با آن مرتبط است. این مسأله حتی در سیاست خارجی یک دولت نیز تأثیرگذار است، زیرا روابط دولت‌ها با یکدیگر نقش بسیار مهمی در سه پایه تولید و توزیع و مصرف ایفا می‌نماید.

و از آن جهت تولید و توزیع و مصرف نباید با اعتقادات سنن و فرهنگ جوامع در تعارض و چالش باشد.

اقتصاد با روانشناسی و جامعه‌شناسی ارتباط می‌یابد. اقتصاددان آگاه نمی‌تواند فی المثل برای حل مشکل کمبود گوشت در هندوستان پیشنهاد ذبح گاوهای آزاد و خود مختار مقدس هند را بدهد. و یا وارد کردن گوشت کشورهای غیر اسلامی را برای کشور ایران چاره ساز بداند.

اقتصاد حتی با تاریخ و جغرافیا نیز ارتباط پیدا میکند، زیرا کشف قاره یا جزیره تازه‌ای بازار مصرفی جدیدی برای تولیدات به وجود می‌آورد. این است که هنگام کشف آمریکا به وسیله کریستف کلمب، قیمت‌ها در

اسپانیا و اروپا تغییر یافت (البته استخراج معادن طلای آمریکا نیز نقشی مهم در این مسأله داشت).

اقتصاد با علم ریاضیات نیز در ارتباط است، زیرا آمار و ارقام و ترسیم نمودارها و جداول هندسی در نشان دادن منحنی تحولات اقتصادی و تبیین مسائل اقتصادی و ترسیم رشد یا افت فعالیت‌های اقتصادی ضرورت دارد.

این امور باعث شده است که ماکس پلانک فیزیک دان مشهور جهان و برندهٔ جایزهٔ نوبل در فیزیک و کاشف نظریهٔ ذره‌ای امواج بگوید: در شروع تحصیل می‌خواستم اقتصاددان شوم، لیکن چون علم مشکلی بود از این تصمیم منصرف شدم.

شنیدنی‌تر آن که برتراند راسل انگلیسی از داستان پلانک تعجب کرده و می‌گوید: من از آموزش علم اقتصاد منصرف شدم زیرا آن را آسان یافتم که حتماً راسل به اصول علم اقتصاد و با قطع نظر از روابط گستردهٔ این علم، نظر دارد.

مسائلی که گفته شد ناظر به اقتصاد از جایگاه علمی و دانشی آن بود، اما اگر بخواهم اقتصاد را به عنوان جزئی از یک مکتب بررسی کنیم صورت دیگری پیدا خواهد کرد، زیرا روح مکتب در انعکاس اقتصادی آن مکتب نیز منعکس می‌باشد. و بنابراین اگر بخواهیم مکتب اقتصادی اسلام را درک کنیم نباید روح کلی اسلام را مغفول عنه قرار دهیم، زیرا که نظام اقتصادی اسلام از روح کلی اسلام و اجتماع اسلامی متأثر می‌باشد.

چنان که اگر بخواهیم علم اقتصاد را بر پایهٔ اصول اسلامی تدوین کنیم، باید نخست ارتباط آن را با دیگر علوم اسلامی روشن نماییم. از دقت در

مطالب پیش گفته، تمایز مفهوم و محتوای علم اقتصاد از مفهوم و محتوای سیستم و مکتب اقتصادی به خوبی روشن می‌شود. سیستم اقتصادی روشی است که یک دولت و جامعه در مسایل مالی خود اعمال می‌کند، و علم اقتصاد به مدد بحث‌های علمی به تجزیه و تحلیل روابط مادی پولی و غیر پولی یک جامعه می‌پردازد.

می‌دانیم که هدف نهایی قوانین اجتماعی اسلام، ساختن اجتماعی آزاد از دخالت بیگانه و سالم از فقر و جهل و بیماری می‌باشد، تا هم بتواند بیگانه را براند و هم افراد جامعه را به کمال انسانی برساند. البته در مکتب اسلام کمال انسانی فقط در پرتو مسایل مادی به دست نمی‌آید، بلکه معرفت و خلوص و صفای انسانی و تخلق به اخلاق الهی است که هدف و برآورنده کمال انسانی می‌باشد.

جامعه اسلامی که بر محور رهبری لایق آن هدایت می‌شود از دیدگاه قرآن چنین وصفی دارد: «اشدء علی الکفار رحماء بینهم... مثلهم فی الأنجیل کزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلف فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار».

یعنی مسلمانان بر کفار (متعصبان مغرض که حاضر به تحقیق نیستند) سخت‌گیرند و میان خود مهربان. در انجیل مثلی برای‌شان آمده است: دانه کشت، که آنچه در امکان دارد بیرون دهد و آن را قوت بخشد و سپس محکم گردد و بر پایه خود بایستد و کشاورزان را به شگفت آورد تا کفار بر آن‌ها خشم آرند...

وہ کہ چہ مثل گویا و زیبائی!

جامعه اسلامی باید چنان باشد که همه استعدادها در آن امکان شکوفایی

یابند و آن چه در نهان دارند بیرون ریزند. افراد به لحاظ فردیت و از جهت روحی و جسمی قوی باشند و جامعه نیز در روح جمعی خود چنین می‌باشد، همه بر پای خود و جامعه نیز بر پای خود ایستاده باشد. این قدرت و خوداتکایی باید چنان باشد که همه تدبیر کنندگان و تنظیم کنندگان سیاست جوامع دیگر را به شگفتی وا دارد، و کافرانی را که متمصبانه در برابر حقیقت ایستاده‌اند از این که نمی‌توانند بر مسلمانان چیره شد. و استقلالشان را منهدم کنند، خشمگین سازد. بنابراین نظام اقتصادی اسلام در هر صورت باید این هدف را تأمین کند تا چیزی بر خلاف روح کلی اسلام پدید نیاورد، و قوانین منظم اجتماعی اسلامی دچار تضاد درونی نگردد.

اصول نظام اقتصادی اسلام

بر اساس تعبیرات آیه کریمه باید نظام اقتصادی کشور اسلامی آنچنان باشد که: استعداد‌های اقتصادی افراد جامعه (در روح فردی و جمعی هر فرد) کاملاً امکان شکوفائی داشته و رشد یابد و در این رشد چنان به قدرت و عظمت برسد که چشم جوامع دیگر را خیره کند.

به نظر می‌رسد برای تحقق این آرمان‌های اصولی اقتصاد، باید قبل از تدوین قوانین اقتصادی، اصول ذیل را در نظام اقتصادی کشور اسلامی مد نظر قرار داد:

۱ - جامعه اسلامی باید چنان نظام اقتصادی داشته باشد که همه افراد بتوانند استعداد‌های اقتصادی خود را به فعلیت برسانند.

این اصل می‌گوید که سیستم حکومتی نباید موجبات یأس افراد را در فعالیت‌های اقتصادی‌شان فراهم آورد، و یا دست و پای آنها را ببندد.

چرا ایران این همه با کمبود گوشت مواجه است که باید دائماً از خارج گوشت وارد نماییم؟ برای این که رژیم گذشته فاسد، دامداران را چنان در فشار گذارده بود که تدریجاً دامداری را رها کرده، به شهرنشینی رو می‌آوردند. استفاده از مراتع آزاد نبود و همه جا تابلوهای بی مورد ممنوعیت شکاربانی، جنگلبانی و حفاظت از مراتع ملی و غیره به چشم می‌خورد. گذشته از آن از نظر سیاسی هم نمی‌خواستند که زندگی عشایری به صورت یک قدرت در برابر دولت باشد و می‌کوشیدند که عشایر ایران

را شهرنشین کنند! و مرحوم مدرّس در برابر رضاخان شجاعانه گفت که این روش شما ایران را در آینده به کمبود گوشت دچار خواهد کرد. کشاورزی ایران را نیز چنان پایمال کردند که عملاً اکثر زمین‌های قابل کشت ایران بلا مصرف مانده بود. کشت و صنعت ایران و آمریکا در خوزستان زمین‌های مردم را به زور تصاحب کرده و خیلی موارد هم بلا استفاده باقی می‌گذارد، و مردم که زمین غصب شده خود را متروک می‌دیدند، احیاناً کشت می‌کردند و البته مأمورین حکومتی هنگام رسیدن محصول، همه را از بین می‌بردند.

نتیجه این روش در برخورد با اقتصاد کشور آن است که مردم به هر وسیله‌ای توکل جویند تا پستی را در مشاغل دولتی احراز کنند و در نتیجه شغل‌های اضافی در کادر دولتی به وجود آید که نتیجه آن هم چیزی جز کاغذ بازی و توقّف کارها نخواهد بود! و یا به کارهای تجملی و بازاریابی برای کالای غربی و یا اشتغال به شغل‌های کاذب بپردازند. دیگر کمتر شغل سالمی می‌ماند که بتواند مؤلّد درآمد مناسبی برای صاحبان مشاغل آزاد باشد.

در سیستم اقتصادی سوسیالیزم هم با دولتی کردن کارها مانع شکوفائی استعداد‌های اقتصادی افراد جامعه می‌شوند.

فردی که قدرت کار زیاد دارد هدر می‌رود. آخر چرا کار کند و آن را به دولت بدهد؟! او می‌بیند که سردمداران حکومتی و حزبی، برای خودشان امتیازهایی معین کرده‌اند که یکسره مردم از آن نایبهره‌مندند! و او نمی‌تواند برای خود و فرزندانش ذخیره مناسبی اندوخته کند. این است که احیاناً خبر می‌رسد که میلونها تن غلّه در شوروی ریخت و پاش می‌شود،

چرا؟! زیرا کشاورزان در جمع آوری محصول دلسوزی نمی‌کنند و در همان حال شوروی از آمریکا گندم می‌خرد.

۲. باید امنیت فعالیت‌های اقتصادی افراد فراهم شود. در سیستم حکومتی اسلام شخص حاکم باید مردم را در ادامه راه اقتصادی‌شان کمک کند و تنها به دنبال جمع آوری مالیات نباشد. در عهدنامه مالک اشتر آمده است که نظرت به آبادی زمین بیش از گرفتن مالیات باشد.^(۱) بنابراین حکومت باید وسائل لازم را در اختیار مردم قرار دهد و از بذل هرگونه کمک جهت رونق فعالیت‌های اقتصادی دریغ نرزد. اگر در یک جامعه مردم نتوانند استعداد‌های خود را شکوفا سازند و یا نتوانند همگون با نظام اقتصادی کشور، فعالیت‌های اقتصادی خود را رشد دهند، چنین جامعه‌ای در عمل، اسلامی نبوده و اقتصادش با نظام اسلامی منطبق نخواهد بود.

بنابراین نه تنها مانع نشدن بلکه فراهم آوردن امکانات، جهت شکوفایی استعداد‌های اقتصادی مردم و نیز تلاش برای رشد استعداد شکوفا شده افراد یک جامعه، اصلی از اصول اقتصادی اسلام می‌باشد.

۳. استقلال اقتصادی جامعه اسلامی، همواره باید مورد توجه قرارگیرد. جامعه‌ای که اقتصادش وابسته و متکی به بیگانه باشد، جامعه اسلامی نیست. استقلال اقتصادی، مقدمات و مقوماتی دارد که مهم‌ترین آن تنوع درآمدهای یک کشور است.

کشورهایی که اقتصاد تک منبعی دارند با مشکلات و چالش‌هایی مواجه‌اند. در این کشورها اگر منبع ملی و اقتصادی‌شان به صورت ماده

خام صادر شود تدریجا وابستگی به خریدار و بیگانه، نمود پیدا خواهد کرد.

یکی از اسرار اقتصاد نفتی سیستم حکومت پهلوی، نیز همین وابسته کردن ما به غرب بود.

۴ - بر اساس نظام اقتصادی اسلام جامعه اسلامی باید فاقد فقر باشد، بر اساس آیه پیشگفته، جامعه اسلامی قوی است و شکوفایی و رشدش دیگران را به شگفتی وامی‌دارد. چنین توصیفی با فقر سازگاری ندارد. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که: «کاد القرآن یکون کفرا» فقر تقریبا به کفر منجر می‌گردد. بنابراین اقتصاد اسلامی باید چنان باشد که فقر را از چهره کشور اسلامی و مردم آن بزداید.

۵ - در جامعه اسلامی باید برای همگان این امکان فراهم باشد که بتوانند از همه مواهب طبیعت حتی المقدور استفاده کنند.

قرآن فریاد می‌زند که همه نعمت‌های این کره را برای شما آفریده‌ایم «خلق لكم ما فی الأرض جمیعا» و نعمت‌های ظاهر و پنهان این کره بسیار است و به طور وفور برای‌تان آفریده‌ایم: «اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه» این همه نعمت برای همگان آفریده شده است، پس اگر کسی فاقد نعمت شد یا به علت کم کاری و تنبلی خود او بوده و یا به علت استعمار دیگران است که محصول کار او را به یغما می‌برند.

بنابراین نظام اقتصادی اسلام باید طوری طراحی شود که همگان بتوانند از نعمت‌های بی شمار الهی استفاده کنند. مگر افرادی با کم کاری و بدکاری راه استفاده را بر خویش ببندند.

نعمت‌های طبیعی باید به رایگان در اختیار همه مردم باشد تا خود با کار و

کوشش استخراج نمایند، و اموال عمومی بیت المال هم مربوط به همه مردم می باشد.

۶ - نظام اقتصادی اسلام باید به گونه ای برنامه ریزی و طراحی شود که به ایجاد دولت در دولت منجر نگردد.

این گفته مارکسیسم را نمی پذیریم که: استعمار همواره از تمرکز ثروت بر می خیزد، بلکه استعمار بیشتر از فقر شدید جامعه (البته به معنای نسبتاً گسترده کلمه که هم شامل فقر در ضروریات زندگی، و هم در برخی مسائل احساسی می شود)، و یا ضعف سیستم حکومت و قدرت حاکم منشاء می گیرد. اما در پاره ای از موارد تمرکز ثروت می تواند قدرت حاکم را تضعیف نماید و در نتیجه استعمار تحقق می یابد. در هر صورت نظام اقتصادی اسلام باید طوری تنظیم شود که لا اقل با اختیارات حاکم (که نوعی «وتو» می باشد) بتواند علاجه برای ثروت های انباشته شده بیندیشد و مانع تمرکز قدرت در دست سرمایه داران گردد.

البته سرمایه گذاری برای مصارف مشروع و مورد نیاز جامعه اشکالی ندارد، آن چه نارواست، تمرکز و انباشته ماندن ثروت در دست افراد است، با وجودی که جامعه بدان نیاز دارد.

۷ - جامعه اسلامی باید دارای زندگی سالم از نظر معیشت و اخلاق باشد، و این با رفع فقر ممکن است. لیکن نه از هر طریق و به هر وسیله.

در جوامع ناسالم (از نظر ما) ممکن است رفع فقر از هر طریق که ممکن است مطلوب باشد. در آن جوامع اگر ربا و قمار هم احیاناً محکوم می شود، بدین جهت است که در دراز مدت مؤلف فقر می باشد. لیکن در اسلام علاوه بر مسأله رفع فقر، مسائل اخلاقی و انسانی هم مورد توجه

است، بلکه رفع فقر مادی از نظر اسلام، مقدمه‌ای برای مسائل انسانی و استكمال جهات اخلاقی است. بنابراین نظام اقتصادی اسلام، سلامت مسائل اخلاقی جامعه را نیز در نظر دارد، و فی‌المثل اگر قمار را منع می‌کند، یکی هم به این علت است که: «یرید الشیطان لیوقع بینکم العداوة و البغضاء»: شیطان بدین وسیله میان شما دشمنی و کینه ایجاد می‌کند.

شکوفائی چنین اقتصادی است که مورد حسرت و شگفتی سایر کشورها قرار می‌گیرد، وگر نه قدرت اقتصادی حاصل از دزدی و غارت و فحشا (که یکی از درآمدهای مهم اسرائیل از این جهات است و نیز برخی کشورهای دیگر)، که حسرت و شگفتی ندارد. بنابراین در اقتصاد اسلامی جهات روانی و اخلاقی نیز مد نظر قرار می‌گیرد.

۸- اصل بر مواسات است، و نه مساوات، انحصار ممنوع است. انحصار یعنی در اختیار گرفتن اراضی و منابع، که موجب تمرکز ثروت فوق‌العاده در یک قطب، و ضرر و مشقت دیگران گردد، انحصار در اختیار گرفتن استخراج معادن که دیگران در مضیقه جنس یا قیمت اجناس معدنی قرار گیرند، و یا انحصار در هر کالا و مناعی که موجب بالا رفتن بی‌حساب قیمت‌ها گردد، که حرمت همه این‌ها از قاعده کلی «لا ضرر و لا ضرار فی الأسلام» استخراج می‌شود. و میزان و ملاک این حکم همان در مضیقه و مشقت قرار گرفتن مردم است حتی اگر فردی بخواهد طبق قانون «احیاء» (که هر کس زمینی را آباد کند مال او می‌شود) بیش از اندازه، اراضی را تصاحب کند و یا با نقشه برداری و تقطیع و تسطیح کردن، اراضی را برای انواع ساختمان‌ها آماده نماید، ولی همین کار را در مسیر بالا بردن قیمت زمین به ضرر خریدارها انجام دهد که در نتیجه یا مردم با کمبود زمین که

قابل تولید هم نیست فرار گیرند، و یا امکان خرید برایشان دشوار باشد، ممنوع است.

امام صادق علیه السلام سود ۱۰۰٪ را که به وسیله انحصار دارندگان یک کالا پیدا شده بود، با عصبانیت رد کرد.

این اصل را مواسات نامیدیم و ممنوعیت انحصار، نه مساوات تا ضمانتگوئیم در اسلام، مساوات نیست، که در خلقت و طبیعت هم نیست، این ظلم است که هر دو نفر که متفاوت کار می‌کنند به یک اندازه بهره ببرند، مگر اخلاقاً خود چنین بخواهند. در اسلام مواسات و تعاون است که همه باید از نعمت‌ها بهره‌مند گردند و بنابراین انحصارطلبی و دیگران را در مضیقه انداختن ممنوع است و این اصل هم ناشی از اصل «لا ضرر و لا ضرار» در کل جامعه اسلامی است.

۹- مسائل حقوقی با مسائل حقیقی باید تطابق داشته باشند. مسائل حقوقی نباید برخلاف واقعیات تکوین و قوانین طبیعت باشد.

همان طور که در جهان طبیعت هر معلولی به علت خویش وابسته است، از نظر حقوقی هم نتیجه کار هر کس، به خودش مربوط می‌شود، مگر آن که با قرارداد صحیحی از خود سلب نماید. پس اگر کسی کار کرد و از آن راه پولی به دست آورد پول هم مال اوست. و اگر با آن پول چیزی خرید آن هم مال اوست، و اگر در آن چیز به تنهایی مولد بود تولید هم از آن اوست و اگر با همکاری دیگری تولید کردند هر دو از تولید بهره می‌برند. زیرا پول بدست آمده نیز یک کار متبلور است.

قرآن می‌فرماید: «لیس للأنسان الا ما سعی» = انسان فقط محصول کارش را می‌برد.

قاعده فقهی «الزرع للزارع و لو كان غاصبا» = هر محصولی ملک زارع صاحب بذر است هر چند زمینی را غصب کرده باشد، محصول ادامه وجودی بذر می‌باشد که بذر، ملک صاحب بذر است. و حکم همان را دارد. و این بر اساس همان تطابق پیشگفته است.

۱۰ - قراردادهای در زندگی اجتماعی انسان‌ها محترمند، اگر قراردادها محترم نباشند، زندگی اجتماعی انسانها سخت در مخاطره می‌افتد. باید به قراردادهای عمل شود، مگر این که با قراردادی دیگر خودشان آن را نقض کنند، و یا قراردادی بر خلاف قراردادهای عمومی و اجتماعی بسته باشند مانند، مانند قراردادهای اجباری و اکراهی، یا قرار داد خرید و فروش چیزهایی که مضرّ به حال جامعه می‌باشد.

بر اساس آیه قرآنی: «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» ای مؤمنین به قراردادهای وفا کنید. قراردادهای قابل احترام است.

۱۱ - کار محترم است، لیکن نه به آن اندازه که دست کارگر را ببندد، و نتواند با قراردادی از خود، سلب و به دیگری منتقل کند، و نه به آن اندازه که موجب مشقت دیگران گردد. همچون استخراج انحصارگرانه یک معدن ضروری جامعه.

۱۲ - تمرکز ثروت و به اصطلاح قرآن «کنز»، در شرایط نیاز جامعه ممنوع است «و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل اللّٰه فبشرهم بعذاب الیم» = آنها که طلا و نقره را گنج می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذابی دردناک بشارتشان بده (سوره توبه آیه ۳۴).

۱۳ - همانطور که در وضع قوانین دیگر حتما باید رعایت جهات روانی مردم شود، در قوانین اقتصادی هم ملت نباید فشار و تحمیل بیش از

اندازه را احساس کند. اسلام در همه خواسته‌های اصلی‌اش برد و پایه تکیه می‌کند؛ وجدان از درون، و قانون از برون! و هرگز پیش از آنکه وجدان جامعه را از درون آرامش بدهد، قانون وضع نمی‌کند. و بنابراین وضع قوانین باید در ارتباط با حفظ روحیه افراد باشد. هیچ‌گاه نمی‌توان در وضع قوانین برای عموم جامعه، افراد بالا دست را ملاک قرار داد. قانون باید طوری باشد که توده مردم احساس فشار نکنند، مگر اینکه مصالح قطعی جامعه ایجاب کند که ناراحتی مردم نادیده گرفته شود که اصل، حکومت مصلحت است.

و بنابراین در شرایط عادی نمی‌توان گفت لازم است هر کس به اندازه توانائی‌اش کار بکند لیکن فقط به اندازه نیازش برداشت نماید و بقیه را به جامعه بدهد.

این قانون برای اکثریت افراد جامعه قابل تحمل نیست. هر کس به اندازه توانائی‌اش کار می‌کند و به اندازه کارش برداشت می‌کند، نه به اندازه نیازش. گویا آنان نیز که چنین گفته‌اند، توی حرفشان مانده‌اند! فیدل کاسترو هم در کنگره عمومی حزب کمونیست در کوبا دو سال گذشته گفت: هنوز وقت آن نرسیده که بگوئیم هر کس به اندازه نیازش... یعنی فعلاً محیط قانون است نه اخلاق.

آری زمان اخلاق، زمان حکومت ولی عصر ارواحنا فداه می‌باشد، نه این رهبران که محکوم قدرت و هوس خویشند.

۱۴- حاکم اسلامی می‌تواند در شرایط حساس با مشورت متخصصین، قوانین فوق العاده اقتصادی وضع کند، می‌تواند حتی جمع مال بیش از ضروریات معمولی زندگی را منع کند تا شرایط عادی تحقق یابد و اوضاع نابسامان اقتصادی و اجتماعی کشور به سامان شود.

انواع مالکیت

پس از آن که از اصول اقتصادی اسلامی آگاهی یافتیم، انواع مالکیت‌ها را از نظر اسلام بر می‌شمریم: به نظر می‌رسد ۷ نوع مالکیت در اسلام وجود دارد:

۱ - مالکیت حکومت: خمس در اسلام ملک حاکم می‌باشد البته نه شخص حقیقی حاکم، بلکه به اعتبار مقام حکومت و شخصیت حقوقی او که بعد از وفات یک امام، اموالی که از خمس نزد او مانده است، به همهٔ ورثهٔ او نمی‌رسد، بلکه تنها به شخص امام بعدی منتقل می‌شود. «انفال» نیز ملک امام می‌باشد، یعنی همهٔ اراضی بایر و یا آباد بالأصل، دره‌ها و کوه‌ها، منابع تحت الأرضی و اموال خالصهٔ سلاطین و رؤسای دشمن که در جنگ‌ها به دست اسلام می‌افتد، دریاها و رودها، غنایم جنگی که جنگ آن بدون اجازهٔ حاکم انجام شده باشد، ارث کسی که وارثی ندارد... اینها همه از انفال هستند و ملک مقام حکومت می‌باشد. از نگاه مؤلف این است که این اموال ملک شخص حاکم است مادامی که صاحب حکومت است و سپس به حاکم بعدی منتقل می‌شود. نه این که به طور مطلق ملک شخص حاکم باشد و نه این که ملک مقام او باشد، بلکه ملک شخص حاکم است تا زمانی که حکومت دارد. که ملکیت شخصی، ولی مادامی!

بیان تفاوت این سه نوع اعتبار ملکیت، مجال بیشتری می‌طلبد که فعلاً از آن صرف نظر می‌کنیم.

۲ - مالکیت امت: زمین‌هایی که با قدرت نظامی از یوغ دشمن آزاد شده و به سرزمین اسلامی منضم شده‌اند، اراضی مفتوحة العنوة نامیده می‌شوند. این اراضی ملک همه امت اسلامی در طول تاریخ است می‌باشد و حتی کسانی هم که متولد نشده‌اند، در این مالکیت سهیم می‌باشند. این اراضی قابل فروش نیستند و فقط اجاره داده می‌شوند، و مال الأجاره آن در مصالح امت اسلامی خرج می‌شود. نیز می‌توان اراضی مزبور را مزارعه داد و سهمی از حاصل آنها را زیر نظر حاکم اسلامی در مصالح مسلمین خرج نمود. مصرف منافع اراضی یاد شده با مصرف اموال حکومتی در شرائط عادی و اختیار متفاوت است. اموال حکومتی برای حل مشکلات حکومتی هر زمان است. و منافع اراضی مزبور برای مصالح عمومی ملت اسلام در طول تاریخ می‌باشد، و بنابراین مصرف آن در تبلیغات سمعی و بصری و ایجاد و تعمیر جاده‌ها و ایجاد شبکه‌های آبیاری و برق و کارخانجات و غیره که قابل دوام می‌باشد و از همه نسل‌ها رفع نیاز می‌کند، منعی ندارد.

زمین‌های کشور عراق و مقدار زیادی از کشور ایران و شهر مکه و برخی دیگر از شهرهای حجاز همانند هر گونه اراضی دیگری که قوای نظامی اسلامی آن را فتح کرده‌اند، این حکم را دارند.

۳ - مالکیت جامعه: جاده‌ها و خیابان‌ها که احداث می‌شوند ملک جامعه‌اند که برای عبور و هر کاری که مزاحم با عبور و مصلحت عابران نباشد، مورد استفاده قرار می‌گیرند. ولی این املاک ملک جامعه کنونی هستند، و نه ملک همه امت... و از این رو اگر حاکم صلاح بداند می‌تواند خیابانها و جاده‌ها را تغییر دهد و به جای دیگر منتقل نماید، و جاده‌ها و خیابان‌های اصلی را به زمین‌های کشاورزی و یا خانه‌ها و مغازه‌ها تبدیل

نماید توجه دارید که عنوان جاده و خیابان بودن را میگوئیم نه اصل وجود زمین را.

۴ - مالکیت گروه: فقرا مالک سهمی از زکات می‌باشند (البته به همراه سایر مستحقین زکات، مالک علی‌البدل هستند). این که در قرآن فرموده: «أما الصدقات للفقراء...» و حرف لام را آورده، معنایش این می‌شود. که زکات ملک این‌ها می‌شود. وقف خاص برای گروهی معین نیز همین حکم را داراست.

۵ - مالکیت جهت: اموالی که برای مساجد و حرم امامان و امامزادگان وقف می‌شود، ملک جهت و حیثیت نام دارد. در واقع عنوان حرم امام علیه السلام یا قبر امام علیه السلام و یا مسجد، مالک این چیزها می‌باشد. و این اعتبار عقلاتی دارد.

۶ - مالکیت شخصی فرد: اموال شخصی افراد - در صورتی که به اندازه نیازشان باشد - ملک شخصی آن‌هاست.

۷ - مالکیت خصوصی فرد: اموال زائد بر نیاز فرد که به صورت ثروت انباشته‌ای در آید ملک خصوصی فرد می‌باشد. این مالکیت در شرائطی پذیرفته می‌شود که جامعه شدیداً نیازمند نباشد و دولت اسلامی هم متصدی امور نباشد. در شرائطی که حکومت اسلامی وجود داشته باشد. قدری با قانون، و مقداری هم با خصوصیات رهبری، مالکیت خصوصی به معنای گسترده روز، مهار شده و تحقق پیدا نمی‌کند.

دو اصطلاح مالکیت شخصی و مالکیت خصوصی از اصطلاحات معاصر است و در فقه اسلامی این اصطلاح نیست. لیکن واقع حکم این دو، همین است که گفته شد.

مالکیت فردی

مالکیت فردی با یکی از این سه عامل تحقق می‌یابد: کار، قرارداد، نیاز، برخی سرمایه را هم بر این سه افزوده‌اند. ولی به نظر ما سرمایه‌ای قانونی است که با کار پیدا شده باشد. و بنابراین نتیجه کار محسوب می‌شود و چیز جداگانه‌ای نیست. ارث هم کار مؤثر (ارث گذار) بوده است، و بنابراین لزومی ندارد که ارث را جداگانه ذکر کنیم. منظور از قرارداد هم، هر نوع قرار داد صحیح می‌باشد و به خرید و فروش اختصاص ندارد و بنابراین نباید گفت: کار، نیاز، بیع، یا کار، ارث، بیع.

کار

کار - فکری باشد یا جسمی - عامل مالکیت است، کار صنعتگر، یا کار یک نفر مخترع، یا یک نفر نویسنده، فرق نمی‌کند، محترم است و تفاوتی بین کار در تولید یک شیء، یا در استخراج ماده خام از زمین، یا در توزیع یک ماده یا یک کالا وجود ندارد.

بدیهی است کار عقلانی منظور است که مورد رغبت مردم در زندگی‌شان می‌باشد و گرنه نقش بر آب زدن هم کار است، اما موجود مالکیت نیست. هم چنین کاری که برای جامعه زیان‌آور باشد مالکیت نمی‌آورد (ساختن شراب، نوشتن کتاب‌های مضر، تبلیغات برای ملحدان و...)

ارزش کار

وقتی در اقتصاد از ارزش کار سخن به میان می‌آید، بدیهی است که منظور جنبه مادی کار را در نظر داریم و بررسی بعد معنوی کار، بحث دیگری

می‌طلبیم. می‌دانیم کار از این نظر که محصول اندیشه و فکر انسانی است، دارای بعد متعالی و برتر از ماده است، ولی اکنون سخن در بعد مادی و اقتصادی کار می‌باشد و همین بعد مادی است که با پول مقابله می‌شود، و چون پول هم با زحمت به دست می‌آید، همین دو جهت را داراست.

در مکتب کمونیسم، کار موجب مالکیت جامعه می‌گردد، شخصی که کار می‌کند چه بخواهد و چه نخواهد، نتیجه‌اش به جیب جامعه واریز می‌شود. و کارگر مثل سایر مردم نیازمندی‌های خود را از صندوق اقتصادی جامعه که در اختیار دولت است - برطرف می‌سازد.

این مطلب کاملاً بر خلاف روابط علی و معلولی طبیعت است، در قوانین طبیعت باید هر معلولی به علت خویش برگردد، اگر کسی زمینی را شخم زد و بذری را کشت نمود، باید محصول به او تعلق پیدا کند، و اگر چند نفر مشترکاً چنین کاری کردند، محصول آن به طور مشترک به همه آنها تعلق خواهد یافت.

بنابراین اگر همه افراد جامعه مشترکاً محصول کار یک فرد را ببرند، بر خلاف قوانین طبیعت است. و گفتیم که قوانین حقوقی باید بر پایه قوانین طبیعی و مسائل حقیقی پایه‌ریزی شود. چنانکه سپردن کارهای سخت جامعه به مردان، و تولیت امور عاطفی از ناحیه زنان، بر اساس مسائل حقیقی طبیعت می‌باشد.

مگر این که کار را در چهار چوب یک قرار داد اجتماعی مهار کنیم و بگوئیم: «همه باید کار کنند و از محصول کار یکدیگر بهره ببرند و همه نیازمندی‌های فردی خود را به وسیله جامعه برطرف سازند.» البته هیچ فردی چنین قرار دادی را با جامعه نبسته است! و این ظلم آشکار است که

بگوئیم یک فرد به مجرد این که متولد می‌شود و رشد می‌یابد بدون اطلاع محکوم قراردادی گردد که هرگز امضا نکرده است! مگر آن که گفته شود چنین قراردادی مانند سایر قراردادهای اجتماعی (مانند این که از انجام کاری که برای دیگران ایجاد مزاحمت می‌کند، باید پرهیز کرد...) به صرف هم‌زیستی با دیگران انفاذ می‌شود، هر فرد اگر می‌خواهد در درون جامعه باشد باید به آن عمل نماید وگرنه از جامعه بیرون برود، و زندگی تنها را انتخاب کند.

ولی این توجیه ذهنی با دو مانع بزرگ مواجه است:

۱ - احترام قراردادهای اجتماعی در صورتی است که صحیح و بدون اکراه، منعقد شده باشند، ولی اگر عده‌ای در یک جامعه دست به کودتای ایدئولوژیکی و نظامی بزنند و جامعه را محکوم قرارداد اجتماعی آن چنانی بنمایند، و آنگاه بگویند هر کسی هم که وارد چنین جامعه‌ای شود محکوم به چنین قراردادهایی است هرگز نفوذ و اعتبار نخواهد داشت، و میدانیم که قراردادهای آنچنانی در کشورهای کمونیستی اینطور بوده است.

۲ - انسان هم روح جمعی دارد و هم روح فردی، و هر یک از این دو خواص مخصوص به خود را دارند، نادیده گرفتن روح فردی انسان به آزادی او لطمه می‌زند. در اسلام حتی در عبادات هم این دو گونه روح مورد توجه می‌باشد، در نمازهای واجب، جماعت توصیه و اصرار شده است، ولی در نمازهای مستحب از جماعت نهی شده است. می‌گویند عمر می‌خواست عبادات غیر واجب را هم محکوم روح جمعی نماید. وی وقتی وارد مسجد شد و مردم را در حال خواندن نوافل ماه رمضان

پراکنده یافت فریاد کشید و از این کار نپسندید. و مردم را به جماعت و داشت اولی علی علیه السلام فرمود: نمازی که حکم خدا و پیامبر بر انفرادی خواندن اوست بجماعت نمیخوانم.

نادیده گرفتن روح فردی انسانی موجب ناراحتی‌های عمیق مردم کشورهای بلوک کمونیسم نیز شده است.

عادلانه و عاقلانه این ^(۱) است که نتیجه کار هر کسی طبق قوانین طبیعی علی و معلولی به او بازگشت کند.

ولی اگر مقداری از محصول کار خود را رایگان وقف خدمات اجتماعی نماید آن هم بر اساس قراردادهای معتبر که در برابر بهره‌ای که شخص از جامعه می‌برد چیزی بدهد. دور از عدالت نیست. می‌دانیم.

که هر کس در جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند دو نوع نفع می‌برد: ۱- منفعی که از دیگر افراد جامعه به وسیله معامله می‌برد و در همه اجناسی که با خرید از سایر افراد مالک می‌گردد. ۲- منفعی که بدون معامله و قرارداد خصوصی به او می‌رسد. مثل امنیت اجتماعی، قوانین حافظ نظامات جامعه، اخلاق حاکم بر جامعه و ...

فرد در برابر این دو گونه منفعتی که از جامعه می‌برد باید دین خود را اداء نماید، کالاهائی تولید نماید و به جامعه بفروشد، تعلیم و تربیت و رشد فکری به جامعه دهد، و حقوقی از جامعه بگیرد. و ... و نیز اموالی را باید رایگان برای تأمین ادارات انتظامی جامعه، از قانونگذاری و قضائیه و مجریه و متفرعات آن تقدیم جامعه نماید و عملاً قوانین اجتماعی را مراعات بنماید.

این گونه روش حقوقی کاملاً بر اساس نظامات مسائل حقیقی تکوین استوار بوده، و با فطرت و روح جمعی و فردی هر انسانی سازگار می‌باشد. بنابراین آنچه گفته شد همان طور که کار، در ماده خام، خلق ارزش می‌کند، از نظر حقوقی نیز علت مالکیت کارگر می‌گردد.

انسان همانطور که علاقه غریزی به خویشتن دارد، به کار و محصول فعالیت خود که معلول اوست علاقمند است. که لازمه عشق به یک چیز عشق به آثار آن می‌باشد.

با کار فردی، هر چیزی که قابلیت تملک داشته باشد، به ملکیت فرد در می‌آید، همان طور که اگر گروهی با هم کار کنند به ملکیت گروه در می‌آید. لیکن این ارتباط میان کار و مالکیت به صورت علت تامه نیست، که حتی اختیار را از دست خود کارگر نیز خارج کند، و او نتواند کار خود را علت ملکیت دیگری (فرد دیگر یا جامعه) قرار دهد، آری کار محترم است، ولی نه به آن معنا که دست خود کارگر را ببندد و کارگر نتواند برای دیگری کار کند، و کار خود را در مسیر ملکیت دیگری قرار دهد (مانند اینکه زمینی را برای دیگری آباد نماید). البته با قرارداد صحیح و بدون اجبار و اکراه. در ادامه در این باره بیشتر توضیح خواهیم داد.

از سویی ملکیت زایی این کار تا آن حد نیست که هر فرد هر قدر که بخواهد بتواند از طریق کار، ثروت جمع کند؛ و یا دیگران را در مضیقه منابع اولیه و مواد خام بگذارد. مثلاً می‌تواند معدن را کشف و استخراج کند، لیکن نمی‌تواند چندان استخراج کند که دیگران در مضیقه کمبود آن معدن قرار گیرند. می‌تواند زمین را آباد کند و از منافع آن بهره‌برداری نماید. لیکن نمی‌تواند از همین راه احیای اراضی، آن قدر زمین‌ها را در اختیار بگیرد که برای دیگران زمینی در نزدیک محدوده یک شهر باقی

نماند. همه از آن روست که در اسلام ضرر و ضرار (زیان و ایجاد مزاحمت و مشقت برای دیگران) ممنوع است.

همانطور که گفته شد فرد می‌تواند با قرارداد صحیح منفعت کار خود را برای دیگری قرار دهد و نیز می‌تواند همراه یک گروه فعالیت نموده کار خود را در کادر گروهی برای یک دولت یا جامعه قرار دهد.

ولی در هر حال کاری ارزش دارد که در مسیر صلاح جامعه باشد. در مکاسب فقه اسلامی کسبهای حرام ذکر شده است که از جمله آن هاست: ساخت آلات قمار، شراب فروشی، و فروش انگور برای شراب، مجسمه سازی، انحصار در مواد خام و کالا و ایجاد مشقت و ضرر برای دیگران از طریق انحصار، فروش زمینهای باثر، سحر، شغل پیشگوئی قطعی از طریق حالات جوئی، شعبده بازی، فحشاء، و واسطه‌گری در فحشاء، و فروش و اجاره مکان برای فحشاء، ایجاد کازینوها و هتل‌ها و متل‌ها برای عیاشی و فساد، دایر نمودن سینماهای معارض اخلاق، عقاید و سیاست جامعه، نشر کتب و مطالب مضّر به عقائد و اخلاق و مصالح جامعه و، برخی از اینها چون مطلق انحصار معمولا ذکر نمیشود لیکن طبق قاعده میباشد.

از این رو انجام چنین کارها ملکیت زان نیست و فرد به وسیله چنین اموری مالک چیزی نمی‌شود. بنابراین کار صحیح طبعاً در سه قسمت خلاصه می‌گردد: استخراج مواد خام صالح، تولید صالح، و توزیع صالح.

زمین

زمین اولین منبع مواد خام معدنی و اولین جایگاه تولید تغذیه، پوشاک و

مسکن برای افراد جامعه است، که از آن معادن گوناگون استخراج می‌شود، آب چشمه‌ها و جویبارها و دریاها منشأ زمینی دارد، مواد غذایی و پوشاک مردم هم از زمین تأمین می‌شود، اکنون از این نکته بحث می‌کنیم که مالکیت زمین در گذشته چگونه بوده است؟

در گذشته‌های دور قلدری و تصاحب جبارانه، در تعیین مالکیت زمین نقش عمده داشت، و افرادی که نام ارباب و آقا و مالک بر خود می‌نهادند، رعایا و بردگان را به زور به خدمت گرفته، و آنان هیچ سهمی از محصول زمین نداشتند! آنان همچون حیوان تنها به کار گمارده می‌شدند و اگر آب و غذایی به آنان داده می‌شد بدان دلیل بود که دوباره هم بتوانند کار کنند. و وقتی احساس می‌شد نیروی کارشان تمام شده و دیگر قادر به فعالیت فیزیکی نیستند مانند حیوانی در بیابان رها می‌شدند و با احیاناً حتی به دریا انداخته می‌شدند. در این سیستم - چنانکه گفته شد - کارگران و رعایا هیچ گونه سهمی از زمین و تولیدات آن نداشتند. پس از آن روش ارباب و رعیتی پدید آمد که رعایا برای ارباب کار می‌کردند، زمین‌ها را آباد می‌نمودند و زراعت می‌کردند و البته سهمی برای آنان بود و مابقی را به ارباب می‌دادند.

مادر این جا انواع زمین را بر می‌شمیریم و نظر اسلام را درباره مالکیت هر یک از آن بیان می‌داریم.

زمین‌های موات

بر اساس نظام اقتصادی اسلام هر کس زمینی را آباد نماید، مالک او خواهد بود، مگر این که با قرارداد صحیح برای دیگری کار کند و زمینش

را آباد نماید. اما روش ارباب و رعیت قدیم نوعاً بر اساس یک قرار داد صحیح نبود، یعنی رعایا نوعاً مجبور بودند برای ارباب کار کنند و جرأت تخلف هم نداشتند، و اساساً این تفکر طبقه ساز در جوامع حاکم بود که رعیت و رعیت‌زاده همیشه رعیت خواهند بود، و ارباب و ارباب‌زاده همیشه ارباب! در چنین فضا و فرهنگی اصلاً قرارداد معنا نداشت و از این رو ارباب هر چه به رعیت می‌داد فضل او بود و نه حق رعیت.

کاری که رعایا می‌کردند، بدون قرار داد بود! اگر قراری هم بود، اکراهی و اجباری بود که هیچ‌گونه ارزشی بر آن مترتب نیست. لیکن اگر قرار صحیح و با رضایت باشد صحیح و معتبر است.

ممکن است کسی بگوید بر اساس نظریه عده‌ای از فقها، برخی امور با وکالت و نیابت و اجاره درست نمی‌شود. مثلاً (مثل جمع آوری هیزم و بته بیابان و صید دریا)، و آباد نمودن اراضی نیز از این قبیل است. بنابراین اگر کسی زمینی را بدون اکراه و اجبار هم برای دیگری و به قصد او آباد نمود و یا هیزمی را از بیابان برای او جمع آوری کرد و یا برایش از دریا ماهی گرفت، هیچ‌کدام از این‌ها ملک آن شخص نشده و تماماً از آن آبادکننده و حیازت‌کننده می‌باشد.

آن دسته از فقها بر این گفته خویش دلایلی اقامه کرده‌اند که به ۳ نوع اشاره می‌شود:

الف: روایت: «للعین ما رأت و للید ما اخذت» بهره چشم همان دیدن است و بهره دست چیزی است که آن را گرفته^(۱). مفاد این حدیث آن

است که هر چه دست‌های انسان به طور مستقیم پیدا کرد (در مباحات) از آن او خواهد بود.

ب: «سوق المسلمین کمسجدهم یعنی اذا سبق الى السوق كان له مثل المسجد»، بازار مسلمان‌ها مانند مسجدشان است که وقتی کسی به قطعه‌ای از آن سبقت گرفت، از آن او خواهد بود. (۱)

مفاد ظاهر حدیث امام صادق علیه السلام آن است که هر کسی که مکان مباحی را تصرف نمود شخصا حق استفاده از آن را دارد و نه دیگری.

ج: «من احیی ارضا مواتا فهی له»: کسی که زمین بایری را آباد نمود مال اوست. (۲)

و بنابراین احیای زمین موجب ملکیت شخص آبادکننده می‌شود و امکان ملکیت دیگری (چه با قرارداد و چه بدون قرارداد) وجود ندارد!

در پاسخ باید گفت این مطلب هیچ‌گونه توجیه صحیحی ندارد، در واقع درست است که بهره دست همان است که گرفته است، لیکن گرفتن دست گاهی به طور مستقیم است و گاهی به طور غیر مستقیم (یعنی به واسطه شخص دیگری). وقتی کسی با قرارداد صحیح اجیر می‌شود که پرنده‌ای را برای دیگری بگیرد دست او در حقیقت دست آن شخص اجیرکننده می‌شود.

چنانکه در شرائط خاص مسأله، کسی از طرف دیگری حجّ به جا

(ادامه صفحه قبل) آن را گرفت پرنده مزبور مال کیست؟ و حضرت چنان فرمود،

۳۸/۱ صید و ذباحت و مسائل الشیعه.

۱- ۲/۱۷ آداب تجارت و مسائل و همینطور. ۱/۱۷ و ۳.

۲- ۱/۵ و ۱۶ احیاء موات و مسائل الشیعه.

می آورد عمل او عمل آن شخص دیگر می شود.

آیا می توان نیابت حج را قبول کرد ولی از قبول نیابت و وکالت و اجاره در امور دیگر سرباز زد؟ البته چنانکه پیش تر گفتیم وکالت و نیابت باید با قرارداد صحیح باشد، نه اکراهی و یا از سفیه و مجنون و نابالغ.

عده ای تصوّر می کنند. ادله اَحیاء در فقه اسلامی موجب ملکیت زمین نمی باشد و فقط حق استفاده از زمین را برای شخص آباد کننده ایجاب می نماید. به اعتقاد آنان جمله فهی له (زمین برای احیاء کننده است) مستلزم ملکیت نیست، بلکه چیزی اعم از ملکیت و یا حق تصرف و استفاده را بیان می دارد چنانکه روایت پیشین «سوق المسلمین کمسجدهم...» نمی گوید مکان بازار و مسجد ملک کسی می شود بلکه فقط حق استفاده و تصرف را نشان می دهد.

این عده دو روایت دیگر را نیز به عنوان ادله ذکر کرده اند:

۱. در روایتی امام باقر علیه السلام به نقل از کتاب حضرت علی علیه السلام می فرماید: ... زمین همه اش مال ماست، هر مسلمانی که زمین مرده ای را زنده کند باید آن را آباد نموده و خراجش را به امامی که از فرزندان من است بپردازد، و هر چه از زمین استفاده کرده است مال خود اوست، اگر زمین را رها نموده و خراب شد و مسلمان دیگری آن را گرفت و آباد و زنده نمود، او به زمین مزبور اِحق و اولی از آن کسی است که آن را رها نموده است. (۱)
۲. در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در پاسخ این سؤال، که مردی به زمین خرابه ای می رسد و آن را استخراج نموده، نهرها جاری می کند و

آباد می‌نماید و کشاورزی می‌کند، چه باید بدهد؟ فرموده است که: باید صدقه بدهد. سؤال شد: اگر صاحبش را می‌شناسد؟ فرمود: حق او را ادا کند. (۱)

به گفته این عده از این دو روایت معلوم می‌شود که زمین در قانون اسلام با آباد کردن، ملک کسی نمی‌شود و فقط حق استفاده از آن را می‌یابد و لذا باید خراج بدهد، اگر زمین ملک خود او شده بود که دیگر خراج - که به منزله اجاره زمین است - لازم نبود. و نیز این جمله که: اگر صاحب قبلی زمین پیدا شد حق او را ادا نماید، با ملکیت تناسب ندارد. اگر صاحب قبلی مالک زمین بوده باید زمین را به او بدهد، نه این که فقط یک حقی به او بدهد. پس لابد هنوز آثاری از او در زمین بوده و باید آثار او را به خودش داد، ولی زمین ملک امام است و ملک امام ملک، هیچ کس دیگری نیست و باید خراج یعنی اجاره‌اش را به امام بپردازند...

سخنان و دلایل این عده نیز قابل پذیرش نیست، زیرا حرف لام در لغت عرب (به فرض این که برای ملکیت نباشد و فقط مفید اختصاص و احقیقت باشد)، همین که اختصاص را به طور مطلق گفته و قیدی برایش آورده نمی‌شود، معنایش این است که حق اختصاص مزبور، دائمی است و این مساوی با ملکیت است.

در حالی که اساساً لام ظاهر در ملکیت است و به همین جهت از لام آیه خمس ملکیت را می‌فهمیم. البته ممکن است لام با قرائنی به معنای غیر ملکیت بیاید (مثل روایات بازار و مسجد که قبلاً ذکر شد).

ضمناً روایت اول، (از کتاب علی علیه السلام) از نظر سند اعتباری ندارد، و افزون بر این کلمه خراج نشان می‌دهد که مورد کلام در حدیث یاد شده اراضی مفتوحه العنوة می‌باشد که با قدرت نظامی، ضمیمه قلمرو اسلام شده است، و در زمان حضور امام باید طبق نظر امام اجاره‌اش پرداخت گردد. روایت دوم نیز دلیل قانع‌کننده‌ای برای اثبات نظریه این عده نیست، زیرا منظور از صدقه در روایت یاد شده زکات می‌باشد نه اجاره زمین، و منظور از ادای حق صاحب قبلی زمین هم اجاره زمین است، یعنی اگر معلوم شد زمین صاحبی داشته است که هنوز به کلی رفع ید از زمین نکرده و فی المثل می‌خواسته و سائلی برای احیاء مجدد زمین پیدا کند و سپس آن را آباد نماید، باید اجاره او را پرداخت نمود. و الله اعلم.

گذشته از آنچه گفته شد، از روایات متعددی به دست می‌آید که هر چند اراضی بایر مطلقاً ملک امام و حاکم اسلامی است، لیکن امام معصوم علیه السلام اجازه کلی برای عموم صادر کرد، که هر کس زمینی را آباد نمود، از آن خود اوست و اجاره و خراجی از او دریافت نمی‌گردد، مثل روایت مسمع بن عبد الملک (۱۲/۴) انقال و سائل: «هر زمینی که در دست شیعیان ما می‌باشد آن‌ها در آن زمین آزادند و برای آن‌ها حلال است تا قائم ماعلی علیه السلام قیام فرماید...» و همین طور در روایت (۱۷/۴): «... دوستان ما از این جهت در مضیقه نیستند و درباره همه آنچه میان زمین و آسمان است در گشایش هستند».

بنابراین روایاتی چون: ۱۳/۴... که بر اساس آن علی علیه السلام می‌فرماید: «کسی از مؤمنین که زمینی را آباد نماید، مال اوست و باید خراج آن را در حال صلح به امام بپردازد و چون قائم علیه السلام قیام فرمود، باید خود را آماده

کند که زمین را از دستش بگیرند.» به خراج زمین های مفتوحه العنوه اشاره دارد که پس از این خواهیم گفت که در زمان حضور امام، باید خراج آن را پرداخت نمود.

آنچه که درباره زمین های بایر گفتیم عقیده بسیاری از فقها می باشد، و نیز بسیاری از علمای اهل تسنن نیز همین نظر را پذیرفته اند. «ترمذی» در کتاب سنن از کتاب احکام این روایت را نقل می کند که «من احیی اراضیته فهی له»: کسی که زمین بایری را آباد نماید مال اوست...^(۱) و سپس می گوید بعضی از علماء طبق همین حدیث عمل می کنند، احمد و اسحق هم همین را می گویند و معتقدند احتیاج به اجازه حاکم هم نیست... فقهای بزرگ و معاصر شیعه از جمله استاد بزرگواران امام خمینی همین نیز عقیده را ابراز داشته اند: زمین های بایر بالأصل گرچه جزء انفال بوده و ملک امام علیه السلام می باشد لیکن در زمان غیبت امام برای هر کسی جائز است آن را آباد نماید... و احیاء کننده، مالک زمین می شود، خواه زمین مزبور در کشور اسلام باشد یا کشور کفر و خواه در اراضی مفتوحه العنوة باشد (چون عراق) یا غیر آن و آباد کننده خواه مسلمان باشد یا کافر.^(۲)

و بنا به آنچه گفته شد نظر مرحوم شیخ طوسی - که برخی نویسندگان محقق معاصر هم از آن پیروی کرده اند - صحیح به نظر نمی رسد که شیخ فرموده است: اگر زمینی بدون صاحب بوده و ملک امام باشد واجب است که آباد کننده زمین، خراج آن را به امام بپردازد و اگر بخواهد چنین

۱- ۳۸ و ۲ کتاب الأحکام سنن ترمذی.

۲- ج ۲، تحریر الوسيله ص ۱۹۵.

زمینی را بفروشد، نمی تواند رقبه زمین را بفروشد. (۱)

و در جای دیگر آورده است که: کسی که زمین را آباد نماید بر دیگران در تصرف زمین حق تقدم دارد، لیکن مالک زمین نمی شود؛ زیرا این گونه زمین ها از «انفال» می باشد که مخصوص امام است و کسی که آباد نماید فقط اولویت در تصرف دارد. در صورتی که حق امام را در زمین ادا کند و دلیل این مسأله حدیث ابی خالد کابلی می باشد... (۲) (پیش از این حدیث ابی خالد را توضیح دادیم).

همچنین در کتاب خلاف می فرماید: «زمینهای بائر فقط ملک امام می باشد و هیچ کس با آباد کردن آنها مالکشان نمی شود، مگر این که امام اجازه دهد.»

و ما می گوئیم: امام اجازه فرموده است.

ما قبول داریم اراضی یا اراضی بایری که صاحبانش آن را رها کرده اند، جزو انفال می باشند و ملک امام است، همان طور که امام صادق فرموده است: انفال آبادی هائی است که خراب شده و صاحبانش از آنجا رفته اند... و نیز هر زمین بایری که صاحبی ندارد. (۳) نیز امام کاظم علیه السلام می فرماید: انفال، هر زمین خرابی است که صاحبانش کوچ کرده اند... و نیز هر زمین مرده ای که صاحبی ندارد. (۴) لیکن سخن این است که پیامبر و ائمه به عنوان رهبران حکومت اسلامی فرموده اند هر کسی که زمین بایر را آباد کرد، ملک خود او خواهد بود. می توان گفت: این ملکیت پیامبر و

۱ - از نهاییه شیخ طوسی به نقل از کتاب مختلف الشیعه علامه حلی.

۲ - استبصار. ۳ - ۱/۲۰ - ۱/۲۰ انفال، وسائل مؤتلفه اسحق.

۴ - ۴/۱ - ۴/۱ انفال، مرسله حماد.

امام هم برای این است که هر کسی نتواند بی حساب تصرف کند و دیگران را در مضیقه قرار دهد و گرنه آنها ملک برای شخص خود، می‌خواهند چه کنند!؟

همان طور که گفتیم میزان در مالکیت زمین، آباد کردن آن می‌باشد و بنابراین به ثبت رساندن زمین در ادارات مربوط هیچ‌گونه حقی نمی‌آورد و علائمی که روی زمین می‌گذارند (مانند سنگ چین، سیم کشی، تابلوگذاری و...) فقط حق اولویت در احیا می‌آورد، یعنی دیگری نمی‌تواند این زمین را برای آباد کردن بردارد و صاحب علائم مزبور حق تقدم دارد که احیاناً «حق تحجیر» هم خوانده می‌شود. مگر این که این قدر زمین را معطل بگذارد که معلوم شود یا نمی‌خواهد زمین را آباد کند و یا امکاناتش را ندارد، که در این صورت فرد دیگری که اقدام به آباد کردن زمین می‌نماید، حق تقدم خواهد یافت.

البته آباد کردن زمین با هدف منظور از زمین، متناسب می‌باشد و آباد کردن زمین به منظور کشاورزی با آباد کردن به منظور خانه‌سازی یا دامداری یا انبار و... فرق می‌کند.

آباد کردن زمین موجب ملکیت می‌شود، لیکن اگر بعداً زمین را رها کند تا خراب شود و دیگر اقدام به آبادی نکند، زمین مزبور از ملک او خارج می‌شود.

در برخی روایات آمده است که رها کردن زمین، آن است که ۳ سال آن را واگذارده، کاری روی آن انجام ندهد، چنان که از امام کاظم علیه السلام نقل شده است: کسی که زمینی را سه سال پیاپی بدون علتی واگذارد و تعطیل

نماید از او گرفته و به دیگری تحویل می‌شود...^(۱) لیکن روایت مزبور اعتبار سندی ندارد و موافق با روش و اعتبار عقلایی نیز نمی‌باشد، زیرا تعطیل زمین به نوع محصول، قدرت زمین و امکانات صاحب زمین می‌باشد. ممکن است واگذارن زمینی در دو سال تعطیل حساب شود. و واگذارن زمینی در ۴ سال هم تعطیل نشود، مثلاً کشت زعفران احتیاج به وانداختن چند سال دارد، تا زمین قدرت کافی به دست آورد، و ممکن است صاحب زمین دو سال برای قدرت زمین (در هر نوع کشت) آن را واگذارده باشد، و سال سوم هم امکانات کشت نداشته باشد، لیکن برای تحصیل امکانات در فاصله کوتاهی امیدوار باشد و بنابراین همانطور که استاد بزرگوارمان امام خمینی فرموده است مدت خاصی میزان نمی‌باشد. به هر حال ادلة حقوق اسلامی ما این مطلب را ثابت می‌کند که آباد کردن زمین موجب ملکیت آن است. تا مردم تشویق به آباد کردن زمین‌های بایر شوند.

زمینهای بایر بالعرض - زمینهای آباد بالأصل

آنچه گفتیم درباره زمینهای بایر بالأصل بود، زمین‌های بایر بالعرض نیز همین حکم را دارند. (بایر بالعرض یعنی زمین‌هایی که زمانی آباد بوده و صاحبانی داشته‌اند لیکن بعداً صاحبانش هجرت کرده و آنها را رها کرده‌اند و در نتیجه بایر شده‌اند). این زمین‌ها نیز هم مانند زمین‌های بایر بالأصل جزو «انفال» می‌باشد و ملک حاکم اسلامی است و حاکم این

اجازه عام را داده است که: هر کسی که زمینی را آباد کند، ملک او خواهد بود.

اسحق بن عمار می گوید از امام صادق علیه السلام درباره انفال پرسیدم، فرمود: آبادی هایی که خراب شده اند و ساکنانش رفته اند... و هر زمینی که صاحبی ندارد. ^(۱) و از امام کاظم علیه السلام هم نقل شده است که: انفال هر زمینی خرابی است که صاحبانش از بین رفته اند... و هر زمین بایری که صاحبی ندارد. ^(۲) این را هم علاوه کنید که امام صادق علیه السلام فرموده است: زمین ملک خدا است و ملک کسی که آن را آباد کرده باشد. ^(۳) و نیز فرموده: کسی که زمین بایری را آباد کند به حکم خدا و پیامبرش مال اوست ^(۴)

زمین های آباد بالأصل یعنی زمین هایی که به طور طبیعی آباد می باشند مانند جنگل ها و مراتع که اگر کاری روی آنها انجام شود و برای بهره برداری کشاورزی و غیره آماده شوند، ملک آباد کننده می شوند. از امام صادق علیه السلام درباره فروش مرتعی سؤال شد که با آب جاری سطح الارض آب داده می شود. آن وقت شخصی از آبی که ملک اوست، مرتع را آب می دهد و گیاه آن را آبیاری می کند، البته نهر را خودش حفر کرده و آب هم مال خود اوست که به هر زراعتی که بخواهد مصرف می کند. حضرت فرمود: وقتی آب مال اوست، هر چه می خواهد کشت کند و در برابر هر چه می خواهد بفرشد. ^(۵) و از امام هفتم یا هشتم نقل است که فروش مرتع اشکالی ندارد... ^(۶) در حدیث دیگری هم از امام هشتم نقل است که

۱ - ۲۰ / ۱ - ۲ انفال وسائل.

۱ - ۲۰ / ۴ انفال وسائل.

۲ - ۱ / ۲ احیاء موات.

۳ - ۱ / ۲ احیاء موات.

۳ - ۲ / ۹ احیاء موات.

۴ - ۲ / ۹ احیاء موات.

وقتی آبادی ملک اوست، از چراگاه‌های آن هم می‌تواند به فروش برساند.^(۱) و حتماً منظور از جواز فروش، مراتع و چراگاه‌هایی است که خودش آباد کرده است، وگرنه عمومی و اشتراکی می‌باشد. زیرا امام فرموده است که: مسلمانها در آب و آتش (هیزم و منابع نفت و...) و مرتع شریک می‌باشند.^(۲)

مردم آزاد هستند که از مراتع عمومی که به طور طبیعی آباد است، استفاده کنند ولی نمی‌توانند مانع استفادهٔ دیگران شوند و همین طور درباره جنگلها. مگر این که به نوعی روی آنها کار شود که برای استفاده‌های مهم‌تری قابلیت داشته باشد.

و چون اراضی آباد و بایر بالأصل به اعتبار اولی ملک حاکم می‌باشد و افراد جامعه از حاکم می‌گیرند، حاکم حق دارد از کارهای به اصطلاح آبادگری روی برخی از آنها جلوگیری کند، اگر مصلحت جامعه چنین اقتضائی داشته باشد. مثلاً ببیند که جنگلها و مراتع به استناد قانون احیا در شرف از بین رفتن هستند، و یا ملاحظه کند که شخصی با ابزار تولید پیشرفته و مکانیزه مدرن، قسمت اعظم اراضی قابل استفاده یا قسمت بهتر آن را به خودش اختصاص می‌دهد، و دیگران را در مضیقه قرار داده است، زیرا که یکی از اصول زیربنائی اقتصاد اسلامی، اصل لا ضرر و لا ضرار می‌باشد، که بنابر اصل مزبور نباید فرد و یا جامعه در فشار و مضیقه رفتار بیک فرد قرار گیرند.

زمین‌هایی که با قدرت نظامی از دشمن گرفته شده و جزو قلمرو اسلام شده است، مفتوحة العنوة نام دارد. این اراضی ملک هیچ فرد یا گروه خاصی نمی‌شود و ملک همه امت اسلامی در طول تاریخ می‌باشد، و حتی کسانی که در زمان تصرف این اراضی متولد نشده بوده‌اند، در این ملکیت شریک می‌باشند. امور مربوط به این اراضی مربوط به حاکم می‌باشد، حاکم می‌تواند به همان افراد که قبلاً مالک اراضی مزبور بوده‌اند (و اکنون یا مسلمان شده‌اند و یا به کفر خود باقی هستند؛ ولی تسلیم حکومت مرکزی شده‌اند) و یا به افراد و شرکت‌های دیگر اجاره بپردازد و اجرتش را در مصالح جامعه اسلامی صرف نماید. و می‌تواند به عنوان مزارعه در اختیارشان قرار دهد و سهمی از محصول را گرفته صرف مصالح جامعه کند، و یا درختکاری نموده و یا درخت‌های موجود در آن زمین‌ها را به عنوان مساقات به دیگران بدهد تا محصول را به نسبت معینی تقسیم کنند.

امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: زمین‌هایی که به قدرت نظامی گرفته شده است مربوط به حاکم می‌باشد، به طوری که مصلحت بداند به قباله می‌دهد همان طور که پیامبر صلی الله علیه و آله با خیبر چنین کرد، زمین و درختانش را به قباله داد (قرار داد مزارعه و مساقات).^(۱)

و نیز می‌فرماید: زمین‌هایی که به قهر ارتش گرفته شده، «وقف» است و در تصرف کسی که آباد کند و تعمیر کند، گذارده می‌شود و طبق صلاحدید

حاکم به اندازه توانائی فرد آبادکننده از او خراج گرفته می شود. به نسبت نصف یا ثلث یا دو ثلث، به طوری که صلاح آن ها باشد و ضرری در کاری نباشد، وقتی محصول به دست آمد $1/10$ آن (زکات) اخراج می شود... و مابقی را گرفته در مخارج مددکاران حاکم بر دین خدا و در مصالح منظور نظر حاکم (تقویت اسلام و انواع جهاد و هر چه که مصالح عامه باشد) صرف می کند و برای خودش هیچ بر نمی دارد، کم یا زیاد. (۱)

از امام صادق علیه السلام درباره اراضی عراق سؤال شد فرمود: ملک همه مسلمان هاست، کسانی که امروز هستند و کسانی که بعداً مسلمان می شوند و کسانی که هنوز متولد نشده اند. (۲)

قانون مالکیت امت - که در اقتصاد اسلامی قطعی می باشد - در هیچ یک از قوانین حقوقی و اقتصادی مکتب های دیگر دیده نمی شود، سوسیالیزم و کمونیسم که اراضی را ملک جامعه می داند، همه امت را مالک نمی شمارد و فقط جامعه موجود را مالک می داند، همان طور که ما خیابان ها و جاده ها را ملک جامعه می دانیم، چیزی که می توان آن را حکمت و مصلحت قانون مزبور دانست این است که، اراضی اسلام باید در قلمرو حکومت اسلام باقی بماند.

یکی از عوامل سقوط فلسطین، عدم رعایت این قانون قطعی اسلام بود. از سال ها پیش یهودیان گوشه و کنار دنیا طبق سفارش صهیونیزم جهانی به فلسطین رو آورده زمین های اعراب را به قیمت های مناسبی که مورد رغبت اعراب بود می خریدند و از این طریق مقدار زیادی از اراضی

اعراب مسلمان را تصاحب نمودند، و جمعیت بزرگی از یهود را تشکیل دادند و از این طریق صهیونیزم جهانی در روابطش با انگلستان و آمریکا توانست یهود فلسطین را جمعیتی بزرگ و متشکل به شمار آورد و بهانه‌ای برای قرار داد استعماری بالفور داشته باشد.

اما نکته مهم آن است که بدانیم کدام زمین‌ها دقیقاً و یقیناً مفتوحة العنوة هستند تا از دست متصرفین کنونی خارج کنیم. مکه و خیبر یقیناً مفتوحة العنوة می‌باشند. درباره عراق هم شک و تردیدی وجود ندارد و می‌دانیم که عراق از کشورهای مفتوحة العنوة است. پیش‌تر هم روایتی از امام صادق علیه السلام آورده شد. لیکن در تعیین حدود آن خبر قطعی نداریم، علامه حلی در کتاب منتهی می‌فرماید: حدود مفتوحة العنوة عراق عرضاً از حلوان (حلوان شهری قدیمی در عجم نشین عراق که عرب در سال ۶۴۰ فتح کرده است) تا عذیب عربستان، و طولاً از موصل تا ساحل آبادان می‌باشد.

ماوردی در احکام السلطانیة می‌گوید: سواد (عراق) از موصل تا آبادان و از عذیب تا حلوان می‌باشد، طول ۱۶۰ فرسخ و عرض ۸۰ فرسخ.

علامه حلی مساحت عراق را ۳۰۶ یا ۳۰۲ میلیون جریب و همه را مربوط به شرق دجله می‌داند. و قسمت غربی دجله را اسلامی می‌داند؛ یعنی بابر بوده و بعد از فتح در زمان عثمان آباد شده است.

قسمتی از خراسان قدیم (شامل قسمت مهمی از ایران و افغانستان و پاکستان) نیز در زمان علی علیه السلام فتح شده و قسمت‌های دیگر در زمان عمر فتح شده است و نیز فلسطین و شام و مصر و مقداری از شیخ نشینان خلیج این گونه بوده است.

البته شرط حکم مالکیت امت، این است که جنگ میان مسلمان‌ها و کفار به اجازة امام علیه السلام صورت پذیرفته باشد. وگرنه به ملک امت در نمی‌آید و همه از آن امام علیه السلام می‌شود.

از حدیثی در خصال شیخ صدوق، استفاده می‌شود که، بسیاری جنگ‌های زمان عمر، با مشورت علی علیه السلام انجام می‌شده است. حضرت می‌فرماید: عمر در شروع و ختم کارها با من مشورت می‌کرد و با نظر من کار می‌کرد و در مشکلات از من نظرخواهی می‌نمود، کسی این را نمی‌دانست و اصحاب من هم نمی‌دانستند البته نقلی است که به طور حتم، ثابت نیست.

و بنا بر آنچه گفته شد، اراضی مکه و خیبر و بیشتر نقاط عراق و... را نمی‌توان خرید و فروش نمود، و فلسطین هم - که در زمان عمر فتح شده است - همین حکم را دارد. کسانی که در این گونه نقاط منزل و مغازه و غیره می‌خرند باید ساختمان را خرید و فروش کنند نه عرصه زمین را. اجاره زمین را باید به حاکم اسلامی بدهند تا در مصالح صحیح اسلامی صرف نماید.

مواردی را هم که مشکوک است و احتمال قوی دارد که با نیروی نظامی تصرف شده است، احتیاط آن است که با حاکم اسلامی مصالحه شود؛ مگر این که در موارد مزبور احتمال بدهیم که حاکم صالح اسلامی به رعایت مصالح مسلمین در مواقع استثنایی و شرایط خاصی، خود زمین را به کسی فروخته باشد و دست به دست به دیگران رسیده باشد. مبلغ اجاره‌ای که بر اراضی مزبور بسته می‌شود با نظر حاکم اسلامی و متخصصین، و رعایت شرایط خاص زمانی و مکانی تعیین می‌شود. خواه

در دست مسلمان‌ها باشد و یا در دست کفّاری که طرف جنگ بوده‌اند و همان جا اسکان داده شده‌اند، و یا به سایر کفّار به اجاره داده شده است. مصعب بن یزید می‌گوید: علی علیه السلام مرا بر چهار رودخانه (و اراضی زیر آن به کارگماشت و فرمان داد که: بر هر جریب زراعت خوب یک درهم و نصف مالیات ببندم، و بر هر جریب زراعت متوسط یک درهم، و به زراعت کم رشد $2/3$ در هم، و بر هر جریب درخت انگور ده درهم، و بر هر جریب درخت خرما نیز ده درهم، و همین طور هر جریب باغی که خرما و انگور با هم دارد. و فرمان داد که درختان خرما که دور از آبادی و به طور انفرادی هستند، برای عابرین و افراد در راه بگذارم و چیزی نگیرم... (۱)

حکم مزبور (مالکیت امت نسبت به اراضی مفتوحة العنوة) عام بوده و همه اراضی آباد و موات را شامل می‌شود.

زمین‌هایی که صاحبانش با میل خود مسلمان شده‌اند نوع دیگر از اراضی، زمین‌هایی است که صاحبان آن‌ها کافرانی هستند که با میل خود و پیش از درگیری مسلحانه مسلمان شده‌اند. این گونه اراضی طبق قواعد کلی حقوق اسلامی، ملک صاحبان اراضی مزبور می‌باشد، به شرط اینکه آن را آباد کرده باشند. ادله خاصی نیز بر باقی ماندن این اراضی در دست صاحبانش تأکید دارد. از جمله: ابن ابی نصر از امام هشتم علیه السلام نقل می‌کند: $1/10$ و $1/20$ (زکات) بر کسی که با

میل خود اسلام آورده است واجب است، زمین در دست او ابقا می شود و زکات از او گرفته می شود، در زمینی که آباد کرده باشد، و اما زمینی که آباد نکرده باشد، حاکم از او می گیرد و به کسی می دهد که آباد نماید و چنین زمینی ملک مسلمین می باشد... (۱)

از این ادله استفاده می شود که یک قسمت از اراضی که صاحبانش با میل خود مسلمان شده اند (اراضی بایر) ملک امت اسلامی می باشد مانند اراضی مفتوحة العنوة که با نیروی نظامی به قلمرو اسلام آمده است. زمین های آباد این قسمت در ملک صاحبانش باقی می ماند، و زمین های بایر ملک امت می باشد که حاکم اسلامی به کسانی اجاره می دهد که آباد نمایند.

برخی از نویسندگان محقق معتقدند که زمین های آباد این قسمت نیز ملک صاحبانش نیست؛ بلکه فقط در دست آنها ابقا می شود و اجاره گرفته می شود، لیکن از برخی ادله ای که نمونه اش ذکر شد بر می آید که ملک آنها می باشد.

اندونزی و مقداری از چین و بسیاری از منطقه هایی که به صرف شنیدن حقایق اسلامی و با تبلیغ مسلمان شده اند این طور می باشند. و مدینه پیامبر از این گونه اراضی می باشد.

اراضی تسلیم

یک نوع اراضی تسلیمی، زمین هایی است که صاحبانش مسلمان نشده اند،

لیکن از ترس قدرت اسلام در برابر حکومت اسلامی اعلام تسلیم کرده‌اند (مثل فدک). این گونه اراضی ملک شخص حاکم می‌باشد. البته روشن است که حاکم اسلامی مورد نظر ما هرگز این گونه ثروت‌ها را در مصارف شخصی به مصرف نمی‌رساند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «و ما افاء الله علی رسوله منهم فما او جفتم علیه من خیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسوله علی من یشاء و الله علی کل شیء قدير» = آنچه را که از آن‌ها (کفار)، خداوند به پیامبرش برگردانده است، چیزهایی است که شما نه با نیروی اسب و نه (هر) سواری (دیگری بر آن) نتاخته‌اید، بلکه خداوند پیامبرانش را بر هر که بخواهد پیروز می‌کند و خداوند به هر چیز تواناست. (۱)

نظیر این گونه اراضی، زمین‌هایی است که صاحبانش از میان رفته‌اند، و همین طور زمینهای جدید الاکتشاف که پیش از این صاحبانی نداشته‌اند. از امام صادق علیه السلام درباره انفال، نقل است که: انفال هر زمین خراب یا هر زمینی است که با نیروی اسب‌ها و هر وسیله سواری دیگر بر آنها نتاخته باشند (یعنی به قدرت نظامی گرفته نشده است). از امام باقر علیه السلام نقل است که: انفال مال ماست... هر زمینی که صاحبی ندارد و هر زمینی که صاحبانش ترک کرده و رفته‌اند... (۲)

اراضی صلح

اراضی صلح، زمین‌هایی است که صاحبانش به دنبال درگیری مسلحانه و

یا بدون درگیری مسلحانه و ابتداءً، با حکومت اسلامی قرار داد متارکهٔ جنگ بسته و مصالحه کرده‌اند. درباره اینگونه زمین‌ها طبق قرارداد خاص صلح عمل خواهد شد. در قرارداد مصالحه، حاکم طبق مصالح مسلمین و شرایط خاص عمل می‌کند، می‌تواند زمین را به صاحب آن مسترد دارد و می‌تواند به مسلمین تحویل دهد و یا در اختیار حاکم بگذارد.

حمی و قطیة

احیاناً زمین‌هایی به عنوان «حمی» در اختیار حاکم اسلامی قرار دارد، و یا به عنوان «قطیة» از طرف حاکم به افراد داده می‌شود.

«حمی» زمینی را می‌گویند که از طرف حکومت و یا مقامی به عنوان استفادهٔ اختصاصی و یا حکومتی قرق می‌شود. این رسم در قدیم معمول بوده که رؤسای قبایل، زمین‌های اطراف متمر خود را «حمی» اعلام می‌کرده‌اند. گاهی رسم چنین بوده که تا حدودی که صدای سگ‌های قبیله می‌رسیده است به عنوان «حمی» قرق می‌شده است.

در اسلام قرق‌های شخصی منع شده است، و تنها به عنوان مصالح عمومی مسلمین با نظر حاکم عادل اسلامی امکان‌پذیر می‌باشد، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که: لا حمی الا لله و لرسوله = زمین قرق نمی‌شود مگر برای خدا و پیامبرش.

شیخ طوسی می‌گوید: امام معصومی که ما قبول داریم، می‌تواند مرتعی را برای خود و برای عموم مسلمانان قرق نماید. شافعی گفته است که اگر امام برای خودش بخواهد نمی‌تواند و اگر برای مسلمان‌ها بخواهد - همان طور

که ابوحنیفه گفته است - می‌تواند. البته شافعی در جای دیگر می‌گوید، امام نمی‌تواند چنین کند. دلیل ما این است که شخص امام، معصوم می‌باشد، و از طرفی اراضی موات به حسب قانون اولی ملک خود امام است و بنابراین می‌تواند که قرق نماید، و نقل است که پیامبر ﷺ فرموده: قرق نمی‌شود مگر برای خدا و پیامبرش و امامان مسلمین... (۱)

قرآن کریم پیامبر ﷺ را حتی بر جان مسلمین ولایت داده و فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ».

پیامبر ﷺ هم از اراضی نقیع را برای اسب‌های مسلمانان قرق اعلام نمود. (۲)

اراضی قرق در اختیار حکومت اسلام می‌باشد و کسی حق استفاده از آن را ندارد مگر پس از اعلام عمومی شدنش که در آن صورت طبق قانون احیا عمل خواهد شد.

«قطیعه» زمینی است که از طرف حاکم به عنوان تشویق در برابر خدمات فرد، و یا رفع فقر و جهات دیگر به شخص واگذار می‌شود.

جرجی زیدان مؤرخ معروف عرب می‌گوید: «قطاع در زمان قدیم از طرف سلاطین به عنوان پاداشی در برابر زحمات لشکر در جنگ داده می‌شد، و شرط می‌شد که رعایت امانت را بنماید. و وقتی خیانت از آن‌ها دیده می‌شد به شخص سلطان برگشت می‌کرد... در اسلام زمین‌های مفتوحة العنوة را طبق نظر خلیفه به افراد می‌دادند و در برابر آن ۱/۱۰ یا

۱ - کتاب خلاف.

۲ - ۲/۹ احیا موات، ظاهراً منظور، قرق مرتع نقیع برای اسب‌های بیت المال

کم تر و یا بیشتر از درآمد زمین را می گرفتند (و این قطیعه می باشد). مالیات اراضی مفتوحه عراق در زمان عمر هفت ملیون می شد، و در زمان عثمان پنجاه ملیون. در سال ۸۲ در فتنه عبدالرحمن، دفاتر سوخته شد و هر کسی بر آنچه در اختیارش بود مستولی شد و برای خود برداشت. بنی امیه و بنی عباس برای نزدیکان خود اقطاع می کردند و مالیات هم نمی گرفتند. در زمان سلجوقیان، قطایع را به طور عام به افراد می دادند ولی صلاح الدین ایوبی قطایع را به فرمانروایان و ارتشیان خود اختصاص داد... ابویوسف گفته قطایع دو نوع بوده است: ۱. به عنوان تملیک ۲. به عنوان استفاده و برداشت محصول...^(۱)

از این کلام استفاده می شود که قطاء فقط در مورد اراضی مفتوحة العنوة بوده است، لیکن به نظر می رسد تحقیق جرجی زیدان کافی نبوده است و قطایع اسلامی اختصاصی به اراضی مفتوحة العنوة ندارد. ممکن است از اراضی بایر هم به کسی داده شود که در نتیجه، برای احیاء آن، حق تقدّم بر دیگران پیدا می کند. البته طبق قاعده کلی اراضی، اگر زمینی را مدت ها رها کند که معلوم شود نمی خواهد استفاده کند، یا امکاناتش را ندارد، آن وقت طبق نظر حاکم از او پس گرفته می شود. این که گفتیم طبق نظر حاکم، برای آن است که قطایع که بیشتر به عنوان تشویق به افراد داده می شود و ممکن است با قاعده کلی احیاء تفاوت داشته باشد که بعداً توضیح می دهیم. محدّثین عامّه نقل کرده اند که: ابیض بن حمّال بر پیامبر ﷺ وارد شد و از آن حضرت خواست که زمین نمک را برایش قطیعه نماید. حضرت

پذیرفت و برایش قطیعه نمود...^(۱) از علامه حلی (ره) نقل می شود که: امام نمی تواند به کسی بیش از قدرتش برای احیاء زمین بدهد.

مرحوم شیخ محمد حسن نجفی می گوید: پیامبر ﷺ محله (دور) مدینه را که میان عمارت انصار می باشد، به عنوان قطیعه به عبد الله بن مسعود داد. زمینی را در حضرموت به و ابل داد. و به زبیر به مقدار یک میدان اسبش قطیعه داد. و به بلال از وادی عتیق قطیعه داد...

آن گاه می گوید: این عمل (قطاع) اگر مفید ملکیت نباشد، شک نیست که مفید اختصاص می باشد، زمین قطیعه، اختصاص به طرف پیدا می کند و بنابراین نمی توان او را کنار زده و آن را تصاحب کرد. اگر چه عمر در مورد عتیق برای بلال، ایجاد مزاحمت نمود ولی پیداست که عمل او صحیح نبوده است... حتی می توان گفت در مورد قطیعه، حق (ملکیت یا اختصاص) با اهمال و مسامحه در استفاده از زمین هم از بین نمی رود! و چون در این قانون شرعی شک داریم استصحاب حق جاری می کنیم. (یعنی پیش از مسامحه مزبور، حق او مسلم بوده است و پس از مسامحه هم، دلیلی بر زوال حق مزبور نداریم) دلیل هم به طور قاطع نداریم که تملک زمین بدون احیاء امکان نداشته باشد، و اتفاق مسلمی هم از فقها بر این معنا به دست نیست. بنابراین اگر حاکم زمین را از اول به عنوان ملک برای کسی قطیعه کرده باشد، کسی حق اعتراض ندارد، هر چند زمانی طولانی بگذرد و او آن را آباد نکند. البته ممکن است بگوییم دیگری آباد کند و اجاره اش را پرداخت نماید.^(۲)

بہتر این است کہ بگوییم چون قطیعہ از طرف حاکم بہ عنوان تشویق و غیرہ بہ اشخاص دادہ می شود و از شئون حکومت است، حاکم می تواند ہر طور کہ صلاح بداند عمل کند، لیکن بہ ہر حال زمین نباید معطل ماندہ و جامعہ از منافع آن محروم بماند.

از آنچه دربارہ زمین گفتیم، معلوم شد کہ مالکیت شخصی زمین در قانون اولی اسلام، فقط با کار احیا، ممکن است، و از نظر عناوین ثانویہ با اسلام آوردن فرد، یا قطیعہ دادن حاکم، و یا مصالحہ با حاکم، ممکن است. بدیہی است کہ اسلام آوردن یا مصالحہ از روی تسلیم در برابر حکومت مرکزی موجب می شود کہ حاکم اسلامی برای تشویق یا بہ جهت دیگر مصالح حکومتی، زمین را بہ کسی واگذار نماید و ہمین طور است قطیعہ دادن کہ بہ عنوان تشویق و برای مصالح حکومت یا مصالح جامعہ اسلامی انجام می گردد. این است کہ گفتیم این ہا عناوین ثانویہ هستند، و گرنہ قانون اولی اسلام برای مالکیت شخصی همان عنوان «احیا» می باشد.

مالکیت راہا

گفتیم کہ خیابان ہا و کوچہ ہای عمومی و ہمہ جادہ ہا ملک جامعہ هستند. بنابراین ہرگونہ استفادہ شخصی منوط بہ رضایت کل جامعہ یا حاکم جامعہ می باشد. ولی بہتر این است کہ بگوییم تأسیس یک جادہ و خیابان و کوچہ یا با احیا انجام شدہ است کہ با راہ رفتن فرد یا افرادی از یک مسیر خاص بہ صورت راہ عمومی در آمدہ است (و این خود، عمل احیا، برای راہ رفتن است) و با این کہ کسی از ملک شخصی خود مسیری

را برای استفادهٔ عموم قرار می‌دهد. در صورت اوّل معمولاً احیاکنندگان برای گروه خاصّ یا نسل خاصّ زمان خود جاده نمی‌سازند، بلکه برای همهٔ نسل‌ها در این صورت ملک همهٔ افراد جامعهٔ کنونی و نسل‌های بعد (بدون رعایت ایدئولوژی اسلام) می‌باشد و گاهی فرد یا افراد از راهی که می‌روند، اصلاً به فکر احیای زمین برای جادهٔ نیستند، بلکه فقط به راه خود می‌روند و به دیگران کاری ندارند و تدریجاً برای استفادهٔ عمومی آماده می‌شود و در این صورت نیز ملک همهٔ نسل‌ها می‌باشد؛ زیرا در صدق اصلی مفهوم احیا، قصد لازم نیست و چون اصل عمل احیا در تحلیل دقیق آن برای شخص نبوده بلکه برای عموم انجام شده است، ملک همگان می‌باشد. اگر کسی از ملک شخصی خود نیز مسیری را برای استفادهٔ عموم بگذارد چون برای استفادهٔ همگان است، اختصاصی به نسل کنونی ندارد.

بنابراین باید گفت جاده‌ها یا ملک همهٔ نسل‌های منطقه می‌باشد، و یا فقط سلب ملکیت از شخص صاحب زمین، و واگذاری آن برای استفادهٔ عموم است، بدون این که به گروه یا گروه‌ها تملیک شده باشد.

لیکن این تملیک یا واگذاری برای استفاده، طوری است که می‌توان تغییر و بنا به احتیاج جامعه، توسعه یا تضییق داد، و یا اساساً تبدیل به جای دیگری نموده آن را رها کرد تا هر که بخواهد برای کار دیگری آباد نماید.

و استفادهٔ عموم هم برای عبور و مرور می‌باشد و انجام کارهای دیگری که مزاحم با عبور و مرور مردم نباشد جایز است، همان طور که وضع اوّلی مسجد برای انواع عبادت‌ها است، لیکن نشستن برای رفع خستگی و

فروش جنس و خوابیدن و غیره - اگر مزاحم عبادت مردم نباشد - جائز است. درخت کاری که یا به مصلحت عابران جاده است و یا مزاحمتی بر ایشان ندارد مانعی ندارد. (۱) خرید و فروش و توقّف و غیره نیز همینطور. ولی اگر باعث مزاحمت عبور باشد، حتّی توقّف زیاد هم اشکال دارد. تقیید ملکیت در این گونه تملیک و یا واگذاری، که مقید به قیودی است، چون یک جریان اعتباری است، هیچ مانعی ندارد؛ چنان که تملیک به عنوان یادگاری، نوع خاصی از تملیک است که عقلا دارند. به هر حال اینها یک نوع ملکیت خاص و محدودی است و نمی توان هر گونه استفاده‌ای از آن نمود و از کارهای مزاحم جلوگیری می شود. از امام باقر علیه السلام نقل است که: وقتی قایم ما قیام فرماید... بالکن‌هایی که از منازل روی جاده‌ها کشیده شده خراب می کند، فاضلاب و ناودان‌ها را که به جاده‌ها کشیده شده است، بر می دارد و خلاصه هر بدعتی را از بین می برد. (۲)

اشتراک آب و...

برخی نصوص حقوقی اسلام، دلالت بر این نکته دارد که مسلمان‌ها در سه چیز مالکیت جمعی دارند: آب، گیاه و آتش. و منظور از آتش موادّ آتش‌زا می باشد، که در زمان ما نفت را نیز شامل می شود. و منظور از گیاه، مراتع می باشد، خشک باشد یا تازه.

۱ - یکی از فقهاء بزرگ حاضر معتقد است که درخت کاری هر چند مزاحم نباشد

۲ - ۱/۲۰ احیاء موات وسایل.

جائز نیست!!

از امام هشتم علیه السلام نقل است که: مسلمانان در آب و آتش و مرتع شریک هستند. (۱)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده که: مردم در سه چیز شریکند، آتش و آب و گیاه (۲) و هم از آن حضرت نقل شده که از فروش آب و گیاه و آتش منع فرموده است. (۳) در روایتی دیگر حکم فرموده که: اضافه آب را کسی منع نکند و اضافه گیاه را نفروشد. (۴) و فرمود: نباید اضافه آب منع شود که اضافه گیاه منع شود، و سپس فرمود: ضرر زدن و به مشقت انداختن (در قانون ما) نیست. (۵)

و فرمود: پنج چیز است که نباید بخل شود: آب و نمک و گیاه و آتش و علم. (۶)

و برخی تصور کرده‌اند که بنابراین، احیاء مرتع و چشمه و قنات و درخت‌هایی که همیشگی است نیز اساساً موجب ملکیت نمی‌شود. ولی این مطلب با قواعد کلی احیاء که تعبیراتش قابل تخصیص نیست، سازشی ندارد. و از طرفی روایاتی هم داریم که فروش اضافه آب را جایز می‌داند، از جمله از امام صادق علیه السلام سؤال شد: مردی با گروهی در یک قنات شریک هستند، یکی از آنها از مقدار آب خود بی‌نیاز می‌شود آیا می‌تواند مقدار آب خود را بفروشد؟ فرمود: آری، اگر بخواهد به پول

۱ - ۱/۵ احیاء موات وسایل. ۲ - ۲/۴ احیاء موات مستدرک.

۳ - ۱/۴ احیاء موات مستدرک.

۴ - ۳/۷ احیاء موات وسایل مرسله صدوق.

۵ - ۲/۷ احیاء موات وسایل. ۶ - ۲/۶ احیاء موات مستدرک.

بفروشد و اگر بخواهد به پیمانۀ گندم^(۱) و نیز از حضرت ابی الحسن (امام هفتم یا هشتم) سؤال شد که فروش گیاه و مرتع چطور است؟ فرمود: مانعی ندارد.^(۲)

و بنابراین طبق قواعد کلی احیا باید گفت فروش هبزم و آب و مرتع که به طور طبیعی و بدون کار، خود به خود وجود دارد و از مباحات اولیه حساب میشود، جائز نیست. ولی فروش اینها در صورتی که با احیا و کار شخص به وجود آمده یا قابل استفاده شده باشد جائز است. البته در همان موارد طبیعی هم اگر کسی مقداری برای خود برداشت نماید، می شود و می تواند ملک خود را به دیگری بفروشد. چنانکه ممکن است آن شخص دیگر به جهات گوناگون به جای اینکه خودش تجسس نموده و از منابع اولیه برداشت برده، از دست دوم بخرد.

شیخ طوسی در کتاب خلاف می فرماید: وقتی کسی با احیا مالک چاه آب شد از دیگران اولی بوده، به مقدار احتیاج خود و حیوانات خود قبل از دیگران بر می دارد و زائد بر نیاز خود را باید به دیگران بدهد تا احتیاج خود و حیوانات خود را برطرف کنند. ولی برای آبیاری زراعت دیگران لازم نیست بذل کند، بلکه مستحب است... دلیل ما روایتی است که ابوهریره از پیامبر ﷺ نقل کرده است: کسی که اضافه آب را منع کند که اضافه گیاه را منع نماید، خداوند از فضل رحمت خود در قیامت ممنوعش می کند. و از این حدیث مطالب ذیل استفاده می شود:

۱. بذل آب اضافی واجب است چون در حدیث تهدید کرده است.

۲. این بذل باید رایگان و بلا عوض باشد.

۳. برای استفاده حیوانات باید بذل کند نه برای زراعت.

ابن عباس هم از پیامبر ﷺ نقل کرده است که: «مردم در سه چیز شریکند، آب و آتش و گیاه» و از فروش اضافه آب نهی فرموده است و نمی‌توان جز بر این معنا حمل نمود.

ولی همانطور که گفته شد، طبق قواعد کلی و روایات خاص پیشگفته، باید میان موارد طبیعی، و موارد احیا، فرق گذارده شود.

حدود استفاده از آب‌های عمومی

هر کس می‌تواند با فعالیت خود قنات آب، احداث نماید، یا یک حلقه چاه حفر کند و از آب آن‌ها استفاده کند، در این صورت آب را مالک می‌شود، و بنا به آنچه گفتیم حق فروش هم دارد. لیکن حفر چاه یا قنات بدون ضابطه نیست و گرنه موجب هرج و مرج و ضربه خوردن اقتصادی سایر افراد می‌شود.

محمد بن حسین می‌گوید: نامه‌ای به حضرت عسگری علیه السلام نوشتم که مردی در یک قریه قناتی دارد. دیگری می‌خواهد قناتی حفر نموده و آب را به طرف آبادی خود روانه کند، بین آن دو چقدر باید فاصله باشد تا یکی از آن دو به دیگری ضرر نرساند. وقتی زمین سخت یا سست باشد. حضرت در جواب مرقوم داشت: به اندازه‌ای که یکی از آن دو به دیگری ضرر نرساند. ^(۱) همین مطلب را ابن محبوب از امام کاظم علیه السلام سؤال کرده

و همین را پاسخ شنیده است، منظور این است که موارد مختلف است باید قنات دوم به قنات اولی زبانی نرساند و این بستگی به سستی و سختی زمین، دوری و نزدیکی و مسیر آب‌ها دارد و تنها سستی و سختی زمین ملاک نمی‌باشد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که: اگر زمینی سخت باشد، باید فاصله دو چاه پانصد ذراع باشد و اگر سست باشد هزار ذراع.^(۱)

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که: میان دو قنات باید پانصد ذراع باشد.^(۲) از امام صادق علیه السلام پرسیدند: کسی از کنار کوهی قناتی حفر نموده و آب در

آورده است، سپس مرد دیگری قنات دیگری از کنار کوه مزبور بیرون آورده و این قنات آب قنات اول را برده است. حضرت فرمود: ادامه و

دنباله آب را شب به شب مقایسه می‌کنند (یک شب فقط از یکی استفاده می‌کنند و شب دیگر با هم و سوم آن یکی جدا) تا ببینند کدام به کدام ضرر می‌رساند، اگر دومی به اولی ضرر رساند کور می‌شود.^(۳)

استفاده از آب رودخانه و چشمه‌ها که با احیا و کار نبوده نیز قانون خاصی دارد، محل نزدیک به آب اولویت دارد، آن‌ها ابتدا استفاده

می‌کنند و سپس آب را به محل‌های پایین‌تر می‌فرستند. نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله دربارهٔ سیل بیابان نهرور، (مسیل فریظه که گاهی سیل آن به

مدینه هم می‌رسید و خرابی‌ها به بار می‌آورده است) این‌طور حکم فرمود: برای زراعت تا بندهای (نعل عربی) و برای درخت خرما تا کعب

۱- ۳/۱۱ و ۵ احیا موات و سایرین. ۲- ۳/۱۱ و ۵ احیا موات و سایرین.

۳- ۱/۱۶ احیا موات.

پا (برآمدگی پهلوی پا)، و آنگاه آب را به محل پایین تر بفرستند. (۱)
 پیامبر ﷺ همچنین درباره آبیاری درختان خرما با آب سیل چنین حکم
 فرمود: محلّ بالاتر بیش از پائین، آب داده شود، بگذارند که آب تا
 برآمدگی پا بالا بیاید و سپس محلّ پایین نزدیک تر داده شود و همین طور
 به ترتیب... (۲)

حتی برای استفاده از مکان های عمومی در نشستن حدّی معین شده است،
 حریم مسجد از هر طرف ۴۰ ذراع است، و حریم هر مؤمنی در تابستان به
 اندازه یک دست می باشد. و نقل است که به اندازه استخوان ذراع... (۳). از
 پیامبر اکرم ﷺ نقل است که: در جاده ها شترسوار، بر پیاده اولویت دارد
 (که زودتر راه بدهند برود)، و شخص پا برهنه بر کسی که کفش دارد،
 اولویت دارد. (۴)

وظیفه حاکم اسلامی است که ترتیبی بدهد تا اراضی، معطل و بایر نماند،
 آب های زیرزمینی استخراج شده، زمین ها آباد گردد. مردم باید تشویق به
 آباد کردن اراضی شوند، بخش خصوصی کشور فعالانه و امیدوار و بدون
 ترس و واهمه از فشارهای جانبی بتواند کار کند و اراضی بایر را از معطلی
 در آورند.

در رژیم منحط پهلوی برای اجازه حفر یک حلقه چاه آن قدر مردم را
 معطل می کردند که اقدام کننده پشیمان می شد، اصلاحات ارضی به جای
 اینکه زمین های بایر را آباد نماید، بسیاری از همان زمین های آباد را

۲ - ۵/۸ احیا موات وسایل.
 ۴ - ۱/۱۲ احیا موات مستدرک.

۱ - ۱/۸ احیا موات وسایل.
 ۳ - ۱۰/۱۱ احیا موات وسایل.

خراب کرد، منهای اراضی آباد طبیعی (چون بسیاری نقاط شمال)، سایر اراضی کشور که قبلاً رعایا با مساعدهٔ ارباب ها کشت می کردند، دیگر از زیر بار ادارات به اصطلاح تعاونی خلاصی نداشتند و همواره گرفتار بودند، و به همین جهت محصول غلات دایماً رو به کاهش بود.

معادن

معادن دومین منبع تولید و منبع بزرگ مواد خام است. از این رو باید ابتدا معادن مزبور درست توزیع شود تا تولیدات بر اساس صحیح انجام گیرد. معادن اساساً بر دو گونه اند: معادن ظاهری و معادن باطنی. معادنی که استفاده و برداشت از آنها نیاز به کار روی معدن نداشته و عنوان احیا و آباد کردن پیدا نکند (مانند استفاده از نمک های روی زمین و برخی نقاط که نفت خود به خود جوشش می کند) معادن ظاهری اند. و منظور از معادن باطنی معادنی است که استفاده و برداشت از آنها نیاز به کار داشته باشد. کار حفاری و کاوش برای رسیدن به مادهٔ خام و جدا کردنش از زمین و استخراج آن در معادن باطنی نمود دارد.

معادن ظاهری که عنوان احیا و مانند آن پیدا نمی کند، فقط عنوان حیات و تقدم و سبقت پیدا می کند، که در متون حدیثی و فقهی بدان اشاره شده است و بنابراین هر کس هر مقدار از آن را برداشت کند، مالک آن می شود. به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام «للید ما اخذت»، دست هر چه بگیرد مال اوست. ^(۱) امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «سوق المسلمین کمسجدهم

یعنی من سبق الی السوق کان له مثل المسجد» بازار مسلمین همانند مسجدشان است یعنی وقتی کسی به محلی از بازار تقدّم یافت مانند مسجد مال اوست. (۱) و معلوم است که بازار جز عمومی بودن آن خصوصیت دیگری ندارد. و بنابراین تمام امور عمومی را در بر می‌گیرد. هم چنین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که: «من سبق الی ما لا یسبقه الیه مسلم، فهو احقّ به = هر کس بر چیزی سبقت گرفت که مسلمانی پیش از او بر آن سبقت نگرفته باشد، استحقاق آن را خواهد یافت.» (۲)

از چنین ادله‌ای بر می‌آید که سبقت در هر مکان، یا برداشت از هر چیز مباحی که مالک خاصی ندارد، موجب ملکیت می‌شود، و معادن ظاهری هم چنین حکمی دارند. پس هر کس هر مقدار را که برداشت نماید، مالک آن می‌شود. لیکن این بدان معنا نیست که فرد آزاد باشد هر چه که بخواهد، بردارد. بلکه برخی از فقها گفته‌اند که کسی بیش از مقدار نیاز حق برداشت ندارد. و مقدار نیاز را از نظر زمان نیز تا یک شبانه روز یا یک ماه یا یک سال و یا تا موقع برگشت ثانوی به محلّ، ذکر نموده‌اند، با این همه بر اساس اصول نظام اقتصادی اسلام که قبلاً ذکر شد، و به احترام اصالت کار، هر فرد، هر قدر که بخواهد برداشت می‌کند، مگر این که دیگران در تنگنای کمبود موادّ قرار گیرند که در این صورت حاکم اسلامی برای جلوگیری از استثمار احتمالی، چنین مسأله‌ای را ممنوع می‌سازد.

قاعده معروف فقهی «من حاز ملک»؛ کسی که چیزی از مباحات را

حیازت کند، مالک آن می‌شود. نیز از ادله مزبور استفاده شده است و مقتضای همه آن‌ها، همین ملکیت مقدار برداشت از مباحات (و از جمله معادن ظاهری) می‌باشد.

اما معادن باطنی، عنوان احیا پیدا می‌کند؛ زیرا بدون کاوش و حفاری و جدا کردن قطعات خالص یا مخلوط آن از زمین، امکان استفاده وجود نخواهد داشت. با الغای خصوصیت از ادله احیای زمین می‌توان حکم معادن را نیز استفاده نمود. چنان که از برخی روایات به خوبی توسعه حکم مزبور استفاده می‌شود. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: کسی که درختی غرس کند، یا نهر، و رود تازه‌ای ایجاد کند که قبلاً کسی ایجاد نکرده باشد و یا زمین مرده‌ای را زنده سازد، به حکم خدا و پیامبرش مال او خواهد بود. ^(۱) به خوبی روشن است که این روایت هر کار تازه و ایجاد جدید در طبیعت را موجب ملکیت آن می‌داند.

این حکم را می‌توان از حدیث زیر و امثال آن نیز استفاده نمود: «...

ایما أقوم حیوا شیئا من الأرض او عملوه فهم احقّ بها و هی لهم» = هر گروهی که چیزی از زمین را زنده کنند یا کاری در آن بنمایند، از دیگران در ملکیت آن شایسته‌ترند و آن مال آن‌هاست. ^(۲) معلوم است که منظور از زنده کردن چیزی از زمین، فقط سطح زمین و برای کشاورزی نیست بلکه منظور هر چیزی است که جزء زمین است، زیرا وقتی چیزی مورد استفاده نیست، مرده است و اثری در زندگی فرد و جامعه ندارد، و استخراج معدن و بیرون آوردن مواد خام مورد نیاز، زنده کردن آن است.

۱- ۱/۲- احیاء موات معتبره مسکونی.

۲- ۱/۱- احیاء موات وسایل و همچنین ۴۳/۱.

افزون بر این از تناسب حکم و موضوع حدیث، می‌توان دریافت که هر چند در ظاهر حدیث لفظ زمین و سطح آن ذکر شده است، لیکن مراد اصلی زنده کردن هر چیز مردهٔ مربوط به زمین است. (چه سطح زمین باشد و چه عمق آن).

تعریف ظاهر و باطن

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از معادن ظاهر و باطن همان است که پیش‌تر گفته شد. ظاهر، آنچه برای برداشت آن، حفاری و اعمال مشابه آن نمی‌خواهد. باطن، آنچه نیاز به حفاری و... دارد. این که برخی از محققین معاصر می‌گویند: معادن ظاهر آن است که پس از برداشت از زمین بتوان مستقیماً و بدون اعمال دیگری (از قبیل تصفیه) از آن استفاده نمود، هر چند برای برداشت آن نیاز به حفاری و نحو آن باشد. و باطن آن است که پس از برداشت از زمین اعمال دیگری از قبیل تصفیه نیاز داشته باشد.^(۱) این تعریف هیچ‌گونه دلیلی ندارند. میزان مسأله، شمول عنوان احياء یا حیازت و اخذ می‌باشد، وقتی معدنی زیر زمین است و به کار نمی‌افتد مرده است و با حفاری و دستیابی به آن زنده می‌شود، و وقتی روی زمین است و در دسترس است، خود به خود زنده است و برای هر کسی امکان برداشت از آن وجود دارد دیگر مرده نیست، تا زنده کردن داشته باشد. و بنابراین فقط عنوان اخذ و حیازت و برداشت از مباحات را دارد که حکمش گفته شد.

نیز این مطلب که برخی از محققین معاصر می‌گویند که: معادن باطنی هم به ملک کسی در نمی‌آید، مگر به مقداری که برای نیاز خود برداشت می‌کند زیرا عنوان احیا فقط مربوط به زمین است، روایاتی که احیا را موجب حق یا ملکیت می‌داند، آباد کردن سطح زمین را از نظر کشاورزی می‌گوید و نه باطن زمین و استخراج معدن را و بنابراین معادن باطنی هم ملک کسی نیست...^(۱) سخن و مطلب درستی نمی‌باشد.

و اینک به دو نظریه فقهی در این مسأله بنگرید: صاحب جواهر می‌گوید: معادن ظاهری آن‌هایی هستند که احتیاج به ظاهر کردن ندارد (خود به خود ظاهرند)، بدین معنا که وصل به آنها، به کار و مخارج نیازی ندارد (مانند نمک و نفت و کبریت و... البته منظور از نفت چیزی است که خود از زمین بجوشد، در زمان صاحب جواهر معادن نفت به مفهوم زمان ما امر شائعی نبوده است)، که این‌ها بدون کار و خود به خود ظاهر هستند و فقط برای برداشت و اخذ آن‌ها اقدام می‌شود... چنین معدن‌هایی با احیا، ملک نمی‌شوند، زیرا در آن‌ها احیا تصور نمی‌شود، زیرا احیا همان حفاری و مانند آن می‌باشد که برای ظاهر کردن معدن انجام می‌پذیرد... بنابراین هر کس که زودتر از دیگران به چیزی از این‌ها دست یافت، می‌تواند برای رفع احتیاجات خود بردارد، زیرا دلیل «من سبق الی ما لا یسبق الیه مسلم فهو احقّ به» = هر که پیش از سایر مسلمانان به چیزی سبقت گرفت، مقدم بر دیگران است. عمومیت دارد و شامل این مسأله نیز می‌باشد... معادن باطنی آن‌هایی است که بدون کار و عمل ظاهر نیستند

(مانند معادن طلا و نقره)، البته اگر احیاناً به جهت سبیل و مانند آن در سطح زمین قرار گرفتند و یا فقط مختصر خاکی روی آنها بود ظاهر حساب می‌شوند. معادن باطنی با احیا و کار، برای وصول به آنها ملک می‌شوند...^(۱)

استاد بزرگوارمان هم در تحریر الوسیله می‌فرماید: معادن ظاهری آنها هستند که در استخراج و رسیدن به آنها به کار و مخارجی نیاز نباشد (مانند نمک و...) و معادن باطنی آنها هستند که بدون کار و عمل، ظاهر نیستند (مانند نفت)، اگر در استخراج آن نیاز به حفاری باشد. معادن ظاهری با حیات و برداشت - کم یا زیاد - ملک شخص می‌شود... لیکن معادن باطنی فقط با احیا ملک می‌شود...»

در بحث معادن دو نکته دیگر باید مورد توجه قرار گیرد:

۱. هر فردی چقدر حق برداشت از معادن ظاهری را دارد؟ و در معادن باطنی چه مقدار ملک او می‌شود؟ برخی از فقها در معادن ظاهر معتقدند فرد هر قدر بتواند بر دارد، می‌تواند برداشت کند و ملک او می‌شود، برخی می‌گویند فقط به مقداری که امثال او عاده بر می‌دارند حق برداشت دارد. و برخی می‌گویند فقط به مقدار نیازش می‌تواند بر دارد. برخی مانند شهید دوم در کتاب مسالک متردد شده‌اند که چه بگویند.

به نظر می‌رسد مقتضای قواعد این است که اگر این قدر زیاد بر دارد که دیگران در فشار و مضیقه قرار گیرند، حق برداشت ندارد؛ زیرا یکی از اصول نظام اقتصادی اسلامی - که پیش از این گفتیم - اصل نفی ضرار و

مشقت دیگران بود. هر چند قواعد اولی اقتضا می کند که انسان هر قدر از مباحات اولیه برداشت کند، آن را مالک می شود، لیکن اصل نفی ضرار ایجاب می کند که حکم مزبور محدود گردد.

در معادن باطنی برخی گفته اند: وقتی معدنی احیا می گردد همه معدن ملک شخص احیاکننده می گردد. برخی دیگر گفته اند: فقط همان رگه ای که به دهانه ورودی منتهی می گردد ملک وی می شود. و برخی گفته اند: فقط حدود دهانه ورودی معدن ملک او می باشد. به نظر می رسد باید نظریه وسط را انتخاب نموده و گفت: بر همه رگه مزبور، احیاء صدق می کند؛ لیکن رگه های دیگر که متصل به این رگه نیستند جزو این معدن وزیر عنوان احیای معدن مزبور حساب نمی شود؛ مگر این که حایل میان دو رگه این قدر کم باشد که احیای رگه اول، احیای رگه دوم نیز حساب شود.

۲ - آیا حاکم اسلامی همان طور که زمین را به عنوان قطیعه به افراد می دهد، می تواند معدن را نیز به این عنوان به کسی بدهد؟

صاحب جواهر می گوید: «در این مسأله متردد هستیم، زیرا از طرفی حاکم اسلامی ولایت عامه دارد و معادن هم که کلاً جزو انفال بوده، در اصل ملک امام است، و امام خود می تواند به هر کس که بخواهد بدهد، و از طرف دیگر قطیعه، مربوط به اراضی موات می باشد، و قطیعه هم مثل تحجیر و مانند آن فقط حق اولویت می آورد...»

لیکن تردد ایشان موافق با تحقیق نیست، و هیچ گونه دلیلی نداریم که قطیعه را مخصوص به زمین های موات نماید. و صرف این که قطیعه دادن حاکم مانند تحجیر حق اولویت می آورد، دلیل نفی قطیعه در معدن

نیست، زیرا معدن هم تا به استخراج نرسد، موات می‌باشد و با حفاری و مانند آن احیا می‌گردد.

احکام گفته شده برای معادن در آب‌های زیرزمینی نیز جریان دارد.

حدود اصالت کار

آنچه تاکنون گفته شد درباره کار بر منابع اولیه (از زمین و مواد خام موجود در آن و آب‌ها) بود. گاهی با کار، خود منابع اولیه استخراج و مورد استفاده قرار می‌گیرند، و گاهی پس از استخراج آن‌ها کارهای دیگری روی آن انجام می‌شود. انواع صنعت و کارهای مربوط به ضروریات زندگی که بر مواد خام انجام می‌شود و آن‌ها را قابل مصرف می‌سازد، همه محترم است و موجب ملکیت می‌گردند. قرآن کریم می‌فرماید: «لیس للأنسان الا ما سعی» = «انسان فقط نتیجه کار خود را می‌برد». و مصداق ظاهر آن همین کارهای مستقیم می‌باشد.

ولی باید حدود احترام و ارزش کار را دقیقاً بررسی نمود. کار هر فرد محترم است بدین معناست که هیچ کس حق ندارد او را استثمار کند و نتیجه کار و کوشش او را ببرد؛ لیکن فرد کارگر و فعال می‌تواند زمین دیگری را زمینه کار و فعالیت خود قرار دهد و در آن بذر خود را کشت نماید؟ و آیا می‌تواند بر ماده خام شخص دیگر برای خود کار کند، و فی المثل از معدن طلای دیگری، ماده‌ای را برداشته خالص کند، و یا بذر دیگری را در زمین خود یا دیگری کشت کند و نتیجه کار مزبور را برای خود بداند؟

از طرف دیگر آیا می‌تواند نتیجه کار خویش را از خود سلب کند و آن را با قراردادی به دیگری بدهد؟ یعنی طبق قراردادی از اول برای دیگری کار کند؟ یا این که وابستگی کار به یک کارگر چنان است که حتی خودش هم نمی‌تواند نتیجه آن را از خود سلب کند؟

از مثال‌های اول می‌توان چنین تعبیر کرد که آیا زمین که ظرف تولید است اصالت دارد، یا ماده خام که در آن ظرف ریخته می‌شود، یا کار؟ کدام یک؟

برخی از محققین اصرار دارند که همه جا از اصالت کار حمایت کنند، و مواردی از مسایل رو بنایی فقه را دلیل این مدعا بدانند که در اینجا به برخی از آن مثال‌ها و مسایل که در فقه آمده است اشاره می‌شود:

۱- اگر کسی در زمین غصبی کشت کند محصول آن ملک شخص غاصب است (الزرع للزار و لو كان غاصبا = زراعت ملک برزگر است هر چند غاصب باشد).

۲- اگر کسی ابزار صید ماهی را از دیگری غصب نماید و با آن صید ماهی کند، ماهیان صید شده ملک خود او هستند، و به صاحب ابزار صید، فقط اجرت آن را باید پرداخت.

۳- اگر ماهیگیر با صاحب تور ماهیگیری قرار داد ببندد که با وسیله او ماهی صید کند و ماهیهای صید شده را میان خود به نسبت معینی تقسیم کنند، این قرارداد باطل است، و همه ماهیها ملک صیاد است و به صاحب تور فقط اجرت پرداخت می‌شود.

۴- اگر کسی با صاحب چهار پا و صاحب مشک قرار داد ببندد که آب بیاورد و آن را به نسبت تقسیم کنند، این قرار داد باطل است و همه آب

ملک سقایی است که آب آورده است و صاحب چهار پا و صاحب مشک فقط می‌توانند اجارهٔ حیوان و مشک خود را بگیرند. از مثال‌هایی که گفته شد ممکن است در نظر ابتدایی چنین تصور شود که این‌ها دلیل بر اصالت مطلق کار می‌باشد! لیکن چنین نیست و با اندکی تأمل می‌توان این مسأله را دریافت.

در باب زراعت در زمین غصبی، فرض این است که مراد تنها زمین غصبی است و نه بذر آن، یعنی فقط ظرف غصبی است و نه تخم کشت شده، و بدیهی است که در این صورت، مسأله طبق قواعد می‌باشد. چنان که در اصول نظام اقتصادی اسلام بیان شد، در قوانین اقتصادی، مبانی کلی حقوق رعایت می‌شود، و مسائل و مبانی حقوقی در ارتباط با جهات تکوینی و طبیعی است، و به تعبیر دیگر ایدئولوژی در رابطه با جهان بینی، و مسائل حقوقی در ارتباط با مسائل حقیقی می‌باشد. از نظر طبیعی زراعت ادامهٔ وجودی همان بذر می‌باشد و این خوشهٔ گندم همان دانهٔ گندم است که رشد نموده و به این صورت در آمده است، لذا مالک بذر مالک محصول نیز می‌باشد.

حال باید پرسید اگر بذر هم غصبی شد آیا می‌توان گفت محصول آن ملک بزرگر می‌باشد؟ یعنی اگر کسی مقداری گندم از کسی غصب نمود و کشت کرد آیا محصول به دست آمده ملک غاصب می‌باشد؟ یا ملک صاحب بذر است؟

البته بوده‌اند کسانی که می‌گفته‌اند اینجا هم محصول، ملک بزرگر می‌باشد و دلیلشان این بوده است که تخم اولیه در زیر خاک متلاشی شده و در

حکم تلف می باشد این محصول موجود تازه ای می باشد. (۱)

لیکن می دانیم که چنین چیزی درست نیست، این زراعت ادامه وجودی همان بذر می باشد هر چند با تغییر همراه با افساد، و باصطلاح با کون و فساد، و لذا فقها هم گفته آن ها را رد کرده اند.

و اما مسأله غصب تور ماهیگیری، اساساً نمی تواند اصالت کار را اثبات کند، زیرا در این مسأله احتمال دیگری ممکن نیست چون صاحب تور، نه کاری انجام داده و نه قراردادی با ماهی گیر بسته است، و بنابراین هیچ وجهی ندارد که غیر از شخص ماهیگیر کسی دیگری سهمی ببرد. و فقط اجرة المثل تور را حق دارد و یا ضررهائی که تور و صاحب آن، از غاصب دیده است.

و اما درباره سایر مثال ها که با قرارداد انجام شده است هر چند برخی از فقها چنان فتواهایی داده اند لیکن وقتی به دقت در فتاوی آنان مینگریم می بینیم که دلیل کافی ارائه نداده اند.

البته احترام به قراردادها یکی از اصول اقتصادی می باشد، مگر این که قرارداد اجباری باشد و یا شخص سفیهی و یا مجنون و طفل، قرار داد ببندند.

بنابراین وقتی شخص ماهیگیر طبق مصالحی که در نظر دارد با صاحب تور ماهیگیری قرار داد می بندد که ماهی های صید شده را به نسبت معینی تقسیم کنند، دیگر وجهی ندارد که قرار داد را محترم نشمرده و سهم صاحب تور را از او دریغ کنیم!

برخی گفته‌اند که این چه نوع قراردادی است؟ اگر مضاربه است که مضاربه باید با پول باشد، اگر مزارعه یا مساقات است که آن‌ها در زمین و درخت است، اگر شرکت است؟ شرکت در چی؟ هنوز که چیزی به وجود نیامده است!

در جواب می‌گویم: لازم نیست که یکی از قراردادهای معهود و مرسوم باشد، قرارداد هر چه باشد، محترم است و قرآن کریم دستور داده است که: اوفو بالعقود = به قراردادها وفا کنید.

ممکن است تصوّر شود که این قرارداد سفیهانه است. در واقع چرا قرار داد می‌بندد که کار خود را به دیگری بدهد؟ باید گفت موارد مختلف است و یک قاعده کلی و مشخص در این باره نداریم... ممکن است کارگری که وسیله صید ندارد حساب کند که نرخ صید در این فصل خاص معلوم نیست و یا ممکن است هیچ صیدی به دست نیاید، پس اگر ابزار صید را اجاره کند، باید ضرر دیگری هم بدهد، ولی اگر چیزی به عنوان اجاره تور ماهیگیری جدای از خود محصول ندهم، ضرر متحمل نشده و اگر چیزی دست آمده بهره‌ای هم به او می‌دهم، پس این فکر نه تنها سفیهانه نیست بلکه کاملاً عاقلانه می‌باشد. بعلاوه قرار سفیهانه که باطل نیست مردم نوعاً قراردادهائی می‌بندند که عاقلانه نیست، قرارداد شخص سفیه باطل است، هر چند عاقلانه باشد، نه قرار داد عاقل هر چند سفیهی باشد!!

در آباد کردن زمین برای دیگری (و نیز حیات آب و هیزم بیابان) نیز همین مطلب جریان دارد، شاید کارگر فکر کند که این زمین شاید محصول قابل توجهی ندهد و در مقابل آن مخارج زیادی هم لازم است لذا ممکن

است زحمات زیاد و مخارج بسیار متحمل شوم و در آمدی از زمین پیدا نکنیم.

پس مصلحت این است که زمین را برای دیگری آباد کنم و تحویل او بدهم و فقط اجرت کار را بگیرم که به هر حال در آمد خالص و مسلمی است.

مهم ترین چیزی که در قرارداد مزبور می تواند موجب بطلان آن گردد و زیاد هم اتفاق می افتد، اجبار و اکراه می باشد.

مثلاً در رژیم ارباب و رعیتی، رعایا برای ارباب، زمین ها را احیا می کردند و اگر طبق قرارداد صحیح و عاقلانه ای بود، اراضی ملک ارباب بود، لیکن می دانیم که در بسیاری از موارد اصلاً قرار دادی در کار نبود، مسأله نژاد برتر و خون والاتر بود، ارباب زاده از اول ارباب متولد می شد و رعیت زاده از اول رعیت! رعیت و رعیت زاده هم می دانستند که وظیفه نژادی آن ها این است که برای ارباب کار کنند و اگر هم می فهمیدند که نباید استثمار شوند و کارشان برای ارباب باید طبق قرار داد صحیح باشد، کجا جرأت داشتند چنین اظهار نظری بکنند؟! و اگر قراردادی انجام می شد باید در هر صورت امضا می کردند و در حقیقت، قرارداد، دو طرفه نبود و بدیهی است که در این صورت عمل رعیت از نظر قانون اسلام برای خودش محسوب می شود، و هر وقت قدرت یافت می تواند زمینی را که خود آباد کرده است، پس بگیرد.

ممکن است بگویید: هر چند در ملکیت آوردن حيازت و احیای اراضی بایر و نحو آن، قصد ملکیت را شرط نمی دانیم، لیکن قصد خلاف آن را موجب نفی ملکیت می دانیم، و بنابراین وقتی رعیت هنگام آباد کردن

زمین به قصد ارباب کار می‌کند (هر چند با فکر غلط و مبانی استثماری) زمین ملک رعیت نمی‌شود.

در پاسخ باید گفت: قصدی که بر اساس اجبار به وجود آمده باشد و فرصت فکر کردن ندهد خاصیتی ندارد. و اگر هم در ظاهر هیچ‌گونه اجباری در کار نباشد، لیکن چون بر اساس اغوا و به جهالت و گمراهی انداختن رعیت، از جانب رژیم حاکم بر جامعه بوده است، ارزشی ندارد، و همان طور که گفتیم زمین ملک رعیت می‌شود که زحمت کشیده و در آن کار کرده است. البته مواردی که رعیت با درایت کامل و بدون هیچ‌گونه اجباری زمین را برای ارباب آباد کرده است، زمین ملک ارباب می‌شود. ممکن است همان طور که پیش از این گفتیم، رعیت فکر کند که داشتن زمین و اداره آن مشکلاتی دارد که کار کردن برای دیگری و حقوق معلوم گرفتن آسان‌تر از آن باشد و نخواهد که منتظر درآمد مجهول بماند. در اینصورت واقعاً برای ارباب احیاء کرده است، لیکن آن مواردی که بر اساس جهالت و بی‌خبری و یا اجبار شخص انجام شده است هیچ‌گونه اثری نخواهد داشت.

به این حدیث توجه فرمائید: «ابو ولاد می‌گوید: استری را کرایه کردم که تا قصر ابن هبیره بروم و برگردم و مبلغ معینی بپردازم. به دنبال بدهکارم رفتم، وقتی نزدیک پل کوفه رسیدم؛ مطلع شدم بدهکارم به طرف نیل رفته است، من هم به آن سمت رو آوردم، و وقتی به نیل رسیدم، مطلع شدم بدهکارم به سوی بغداد رفته است، پس به دنبالش رفتم و او را پیدا کردم و کارم را انجام دادم و به کوفه برگشتم، این رفت و آمد پانزده روز طول کشید، صاحب استر را از جریان مطلع کردم و خواستم از او حلالیت

طلبیده رضایت خاطرش را فراهم آورم، پانزده درهم به او دادم، او پذیرفت، و بنا گذاشتیم نزد ابی حنیفه برویم و داستان را به ابی حنیفه گفتم، او گفت: استر را چه کردی؟ گفتم: سالم به او تحویل دادم. صاحب استر گفت: آری، ولی پس از ۱۵ روزا ابو حنیفه پرسید: حالا چه می خواهی گفت: کرایه استرم را که ۱۵ روز از من جدا کرده بوده است. ابو حنیفه گفت: تو هیچ حقی نداری، زیرا او تا قصر ابن هبیره کرایه کرده بود ولی مخالفت کرد و به سوی نیل و سپس بغداد رفت. و در نتیجه (چون غاصب بود) فقط ضامن قیمت استر شده و دیگر کرایه قرار دادی باطل شد. و چون استر را سالم به تو برگردانده دیگر کرایه هم لازم نیست... ابوولاد گوید از پیش ابوحنیفه بیرون آمدیم در حالی که صاحب استر دائما می گفت: انا لله و انا الیه راجعون. من به او رحم آوردم، چیزی به او دادم و حلالیت حاصل کردم. آن سال مکه رفتم و امام صادق علیه السلام را از فتوای ابی حنیفه مطلع کردم. حضرت فرمود: به جهت همین فتواهاست که آسمان بارانش را دریغ می دارد. و زمین برکتش را از مردم سلب می کند. عرض کردم: پس شما چه نظری دارید؟ فرمود: باید اجرة المثل (یعنی مقدار معمولی کرایه از کوفه به نیل و از نیل به بغداد و از بغداد به کوفه را به صاحبش بدهی. گفتم: یا بن رسول الله: من علوفه استر را داده ام. فرمود: چون غاصب بوده ای حقی نداری!... گفتم: چند درهم به او دادم و او راضی شد و مرا حلال کرد. فرمود: چون فتوای ظالمانه ای حنیفه را شنیده بود به آن مقدار راضی شد، تو برو و فتوای مرا به او بگو: اگر پس از

آن هم ترا حلال کرد البته چیزی دیگر بر تو نیست...»^(۱)

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که:

۱- قراردادهایی که از روی جهالت و بی خبری طرف انجام می شود الزام آور نیست و قانونیت ندارد، به خصوص جهالت در مورد قانون. نمی دانسته که چنین حقی دارد وگرنه هرگز رضایت نمی داد. جهالت در برخی حالات موضوع (مثل این که از قیمت کالا در بازار بی خبر بوده است) هم حق فسخ قرارداد را می آورد. خلاصه این که قراردادهایی که از جهالت طرف به حق قانونی خویش، سو استفاده می شود ارزش ندارد و قراردادهایی هم که طرف، جهالت به موضوع دارد یا بی ارزش است و یا حق فسخ قرارداد را موجب می شود.

۲- از حدیث استفاده می شود که اگر بر اثر قرارداد کذایی، شخص بی خبر از حق خویش، پولی هم از طرف بگیرد و اظهار رضایت کند، نمی توان گفت: حال که دیگر پول گرفته است راضی است و قرارداد درست است... زیرا گرفتن مقداری پول هیچ دلیل رضایت به قرار داد نمی باشد، او می بیند اگر این مقدار پول را هم نگیرد از جیبش رفته است، پول را نه از جهت رضایت به قرارداد می گیرد، بلکه از بابت تقاص چیزی از حق خود وصول می کند. نظیر این مسأله، خراب کردن خانه های مردم برای خیابان کشی و غیره می باشد که اگر شهرداری ها خیلی کم تر از قیمت واقعی پول خانه های مردم را و صاحبان خانه ها هم مجبوراً رضایت بدهند و دم نزنند، آنها به آن قیمت ها و آن طور پرداخت های قسطی هیچ

راضی نیستند، لیکن می‌بینند اگر همین مقدار پول را هم نگیرند، از جیبشان رفته است. و بنابراین، لازم است رضایت صاحبان اراضی مزبور تحصیل گردد.

نتیجه بحث این شد که هیچ‌گونه دلیلی نداریم که مانع وکالت و اجاره در حیات و احیای موات و غیره گردد. و می‌تواند با قراردادی صحیح، برای دیگری ماهی صید کند. زمین را برای دیگری آباد کند و هم‌منظور در چیزهای دیگر، و خلاصه این که کار محترم است ولی نه آن قدر که دست خود کارگر را هم ببندد و نتواند برای دیگری کار کند. چنان که نمی‌تواند روی ماده خام دیگری برای خود کار کند، کاموای دیگری را برای خود ژاکت کند، آجرهای دیگری را برای خود خانه کند، تخم مرغ دیگری را برای خود جوجه کند، و بذر دیگری را برای خود کشت نماید. از بررسی مسایل گوناگون فقهی کاملاً به دست می‌آید که اصالت در تولید، برای ماده خام می‌باشد، نه کار و نه ظرف تولید (زمین یا کارخانه). ولی قبلاً باید بدانیم اصالت یعنی چه؟ منظور ما از اصالت در این بحث اقتصادی به دنبال خود کشیدن کالای تولید شده می‌باشد. هر چند لازم باشد به عنوان اجاره ظرف تولید یا اجرت کارگر، چیزی پرداخت شود. ما می‌گوییم پس از استخراج و یا حیات ماده خام (که با کار یا بخشش کسی یا پیدا کردن در بیابان و به هر طور دیگر که به دست شخص آمده باشد) اصالت برای ماده خام می‌باشد، یعنی ماده خام ملک هر کسی که هست، کالای متولد از آن نیز ملک همان شخص می‌باشد. خواه خودش روی آن کار کرده باشد یا دیگری، اجرت کارگر را درست پرداخت کرده

باشد یا نادرست یا اصلاً پرداخته باشد (منتهی او را مجبور می‌کنند که حق صحیح کارگر را پرداخت کند)، ظرف تولید مال او باشد، یا نه، و در این صورت اجازه ظرف تولید یعنی زمین و یا کارخانه را پرداخته باشد یا نه، (منتهی اینجا هم او را مجبور می‌کنند که اجازه ظرف تولید را پرداخت نماید).

دلیل ما هم در این مسأله همان پیروی قوانین اقتصادی از قانون جاری در همه مسایل حقوقی است، و آن قانون لزوم تبعیت تشریح و قانون از طبیعت و تکوین در درجه اول، و سپس از مصالح اجتماعی است! یعنی اگر زن در اثر غلبه عواطفش نتواند کارهایی را که فاطمیت و عدم تأثر می‌خواهد، انجام دهد، ما هر چه اصرار ورزیم که او را دخالت بدهیم و هر قدر قانون بگذرایم، فایده‌ای ندارد. قضاوت را باید به کسی داد که به خاطر گریه و تضرع مژورانه مجرمین، حقوق مستضعفین را فراموش نکند. تکوین و طبیعت خانم‌ها اقتضا دارد که متصدی کارهایی بشوند که نیاز بیشتری به عواطف دارد، مثل شغل مهم مادری و پرستاری، آموزش و پرورش بخصوص در کودکان، نویسندگی مسایل احساسی، اجرای برنامه‌های هنری سالم و غیره. و البته در وضع قانون هم موارد استثناء لحاظ نمیشود مثل اینکه مردی بگوید: من از زنها هم هم عاطفی‌ترم! یا زنی بگوید: من از مردها بی‌عاطفه‌ترم!

در برابر تکوین و طبیعت با هیچ قانونی نمی‌توان مقابله نمود؛ مگر این که ضرورت خاصی مطلبی را برخلاف طبیعت اقتضا کند مثل زمانی که مرد نداشته باشیم و مردها همه گرفتار جنگ و امثال ذلک باشند و به مسایل داخلی شهر نرسند.

همین طور است رعایت مصالح جامعه. مثلاً اسرای جنگی در طبیعت و تکوین، با سایر مردم فرقی ندارد. لیکن مصالح جامعه اقتضا دارد که آنها را نکشیم و آزاد و زندانی هم نکنیم، بلکه در میان مردم و میان خانواده‌ها بفرستیم تا رشد فکری بیابند، البته در صورتی که ضرورت‌های اجتماعی ایجاب کند، ممکن است استثنایی پیش بیاید. مثلاً زمانی که قدرت پلیسی و حفاظتی ما ضعیف باشد و ببینیم که اگر آنها را در میان خانواده‌ها رها کنیم، ممکن است فرار کرده و به پایگاه اصلی دشمن برگردند یا تدریجاً برای خود پایگاهی بسازند و بر ما بتازند، باید تحت الحفظ باشند.

در هر صورت قاعده اولی این است که جز در موارد ضرورت و استثنا باید به مقتضای تکوین و طبیعت عمل شود. حال بحث این است که کالای تولید شده، همان ماده خام می‌باشد که به وسیله کار به این صورت در آمده است، این گونه تعبیرها که: این کالا همان کار متبلور است! به حسب دقت، مسامحه و شعار است و کالا هرگز کار نیست، کالا ادامه شخصیت همان ماده خام است که به وسیله کار به این صورت در آمده است، و به عبارت منطقی اصطلاحی ما، کار، واسطه در ثبوت است نه واسطه در عروض. کار وسیله‌ای است که ماده خام را کالا می‌کند. کار به ماده خام ارزش می‌دهد.

بنابراین کالا به جای همان ماده خام می‌نشیند و روابط آن را پیدا می‌کند. ماده خام ملک هر کسی بوده است، کالا نیز ملک همان خواهد بود. و این است معنای اصالت ماده خام و منظور ما همین اصالت است. ظرف تولید یعنی زمین و کارخانه، اصالت ندارند، و کار هم اصالت ندارد.

یعنی زمین از هر که باشد محصول، ملک کسی است که بذر از او بوده است، کارخانه از هر که باشد کالای تولید شده ملک کسی است که ماده خام ملک او بوده است. متنها اگر زمین غصبی است یا تصرف در کارخانه غصبی است باید اجاره آن‌ها پرداخت شود. و ضرر صاحب ملک را نیز جبران نماید. همین طور کار از هر که باشد کالا و محصول، ملک کسی است که بذر و ماده خام، ملک او باشد. لکن اگر کار از دیگری (غیر مالک ماده خام) بوده است، باید اجرت عادلانه‌اش پرداخت گردد.

مسأله و قاعده فقهی: «الزرع للزارع و لو كان غاصبا = محصول، ملک زارع است هر چند غاصب باشد». را هر طلبه مبتدی در فقه می‌داند که منظور غصب زمین است نه بذر، بنابراین، قاعده یاد شده اصالت بذر را بیان می‌کند و نه اصالت کار را.

این که منظور از اصالت ماده خام را توضیح دادم، برای آن است که برخی افراد پر مدعا فریاد نکنند که این‌ها برای کار ارزش قایل نیستند، و می‌خواهند سرمایه‌داری درست کنند... حتی به آیه قرآن هم توجه ندارند که: «لیس للأنسان الا ما سعی: یعنی اصالت با کار است».

آری هستند کسانی که در هیچ علمی تخصص ندارند جز در علم هوچی‌گری و آشوب‌گری بحث‌ها! باید فوراً از این‌ها پرسید شما از اصالت چه فهمیده‌اید؟ از ارزش چه می‌دانید؟ اصالت داشتن ماده خام لازمه‌اش بی‌ارزش بودن کار نیست و ربطی به آن، و مسأله سرمایه‌داری ندارد. البته همه چیز نهایتاً به کار بر می‌گردد، خود ماده خام هم با کار استخراج می‌شود. لیکن نباید مسائل را با هم خلط کرد. آیه کریمه قرآن هم به طور زیر بنایی اصالت را با کار می‌داند، سخن آیه این نیست که

کالای تولید شده ملک کیست، بلکه در کل حرکت تکاملی انسان و از جمله در اقتصاد سخن می‌گوید، و در آن سطح که مسلماً اصالت با کار می‌باشد، بالأخره بذر هم با کار به دست آمده است، ماده خام کارخانه هم با کار به دست آمده است، پولی هم که بابت استخراج ماده خام پرداخت می‌شود، با کار به دست آمده است.

کار محترم است و هیچ‌گاه نباید بی‌مزد بماند، آن هم مزدی عادلانه! لیکن سخن این است که کالا ملک چه کسی است؟ ممکن است درآمد کارگر حتی بیشتر و با صرفه‌تر از صاحب ماده خام باشد. و ممکن است کارخانه‌دار، کسی غیر از صاحب ماده خام باشد. اتفاقاً گاهی شرکت کارگر به نفع او نیست، زمین و کارخانه ضرر هم دارد.

البته هر کاری هم محترم نیست، کاری که به نفع جامعه نباشد، احترام ندارد از این رو شراب‌سازی، قماربازی، سازیدن موسیقی‌های تخریبی، مدآچی از ستمگران، تبلیغات بر خلاف حقیقت و اغواکننده، سحر و رمالی و جاودگری و شعبده بازی، انحصارگری، ساختن و بر پا کردن مراکز فساد و... هیچ احترامی ندارد.

در این جا لازم است به دو نکته مهم دیگر توجه شود:

۱- هر چند کار محترم است، لیکن ممکن است به جهاتی کنترل شود مثلاً اگر کسی با وسایل مدرن مکانیزه روز بخواید اراضی زیادی را احیا نموده به تملک خود درآورد و دیگران را در مضیقه کمبود اراضی نزدیک به محدوده قرار دهد کار او ممنوع می‌شود. زیرا طبق اصل «لا ضرر و لا ضرار» هر کاری که موجب شود دیگران در مضیقه و تنگنا قرار گیرند، ممنوع است. به فرمان حاکم اسلامی آزادی عمل چنین فردی

کنترل می‌شود تا دیگران هم بتوانند از اراضی قابل استفاده، استفاده نمایند.

۲. گفتیم که کالا تابع مادهٔ خام می‌باشد و مادهٔ خام اصالت دارد، نه کار و یا ظرف تولید، لیکن به هر حال چون ظرف تولید دخالت در تولید دارد و کار نیز مهم‌ترین جزء مؤثر تولید و تبدیل مادهٔ خام به کالا می‌باشد، باید منافع حاصله از فروش کالا میان کارگر و صاحب ماشین و صاحب مادهٔ خام تقسیم شود. آن‌ها هم از تولید سهمی می‌برند و قیمت کالا هر چه باشد، سهمی از آن هم مربوط به کار و ظرف تولید یعنی زمین و کارخانه می‌باشد. و وقتی زمین و کارخانه ملک دیگری می‌باشند، باید سهمی از این تولید نصیب آن‌ها بشود (زیرا وقتی کسی با پول مشروع خودش زمین یا کارخانه را خرید یا ایجاد نمود، همان طور که مالک پول بود مالک عوض آن هم که زمین یا کارخانه خریداری شده است، می‌باشد). لیکن سخن اینجا است که سهام کار و مادهٔ خام و ظرف تولید بر چه اساسی باید باشد و چگونه تعیین می‌گردد؟!

عده‌ای تصور می‌کنند زمین و کارخانه هیچ سهمی نمی‌برند، کار و مادهٔ خام هم به طور شرکت سهامی در جنس شریکند و بنابراین بهرهٔ کارخانه باید به صاحب مادهٔ خام و کارگر تعلق گیرد، صاحب مادهٔ خام پولش را می‌گیرد و می‌رود، و باقیمانده که همهٔ بهرهٔ تولید پس از مخارج استهلاک ماشین، اجارهٔ محل و پول مادهٔ خام، می‌باشد، میان کارگران تقسیم می‌شود.

مارکسیسم این طور فکر می‌کند، و طرد ارزش اضافی و ارزش اضافی نسبی از طرف مارکس بر همین اساس صورت می‌گیرد. البته عملاً مرزها به

حسب روش اقتصادی و سیاسی کشورها مختلف می باشد مزد کارگران کارخانجات در ایران ۱۲٪ الی ۱۴٪ سود حاصله بوده است. ولی در اروپا تا ۴۸٪ الی ۵۳٪ سود حاصله را به کارگران می دهند. (۱)

به نظر ما باید اساس مسأله از بحث ارزش اضافی جدا شود و هر یک جداگانه تحلیل شوند. وقتی فهمیدیم که قوانین اقتصادی هم چون جزوی از قوانین حقوقی هستند و از قوانین کلی حقوقی پیروی می کنند و دانستیم که قوانین حقوقی بر خلاف مسایل حقیقی و متن تکوین و طبیعت نباید تدوین شوند، و فهمیدیم که در متن طبیعت، هر کالایی ادامه وجودی ماده خام آن می باشد، و به جای ماده خام می نشیند، و روابط آن را به خود می گیرد، دیگر شکی نخواهیم داشت که کالا ملک کسی است که ماده خام ملک اوست.

از طرفی کلیه عواملی که در تولید کالا دخالت داشته اند، طبق روابط علت و معلول طبیعی باید سهمی از درآمد کالا نصیبشان بشود، و بنابراین ظرف تولید (ماشین و زمین) و کارگران هم باید سهم باشند، و چون نیروی کارگر جزو حساس تر و مهم تری است و زحمت بیشتری را متحمل می شود باید بیشترین سهم را ببرد، اجرتی به کارگر داده شود که زندگی

عقلی و عاطفی او تأمین شود. سهم کارخانه دار هم باید به همین مقدار تأمین شود، این که کارخانه دار دائماً چاق تر و بزرگ گردد، و کارگر در ضروریات زندگی خود را بماند، عادلانه نیست.

این اصل مسأله و رعایت سهام عوامل تولید و وحدت شخصیت کالا با

ماده خام. لیکن کالا ارتباطی هم با مصرف کننده پیدا می کند. قیمت کالا باید بر چه اساسی باشد که نه عوامل تولید لطمه بخورند و نه مصرف کننده در فشار قرار گیرد؟

اگر پول ماده خام و همه مخارج استهلاک ماشین و اجاره محل و غیره برای تهیه یک لیوان ۵۰ تومان فرض شود و لیوان تولید شده در بازار صد تومان به فروش برسد، این پنجاه تومان تفاوت ارزش مبادله و قیمت تمام شده، به کارگر و کارخانه که عامل و ظرف تولید هستند می رسد. ولی کارخانه دار معمولاً فی المثل (به نسبت کل تولید به زمان تولید) برای هر لیوان ۲ تومان به کارگر می پردازد و ۴۸ تومان را برای خود بر می دارد. این ۴۸ تومان که ارزش اضافی است به جیب کارخانه دار ریخته شده است و این همان ارزش اضافی محکوم است.

اساساً قیمت کالا نباید این قدر بی حساب به ضرر مصرف کننده باشد، و نباید تفاوت قیمت تمام شده و قیمت مبادله (هر چه که باشد)، این طور بی حساب تقسیم شود که بیشترین آن به کارخانه دار تعلق گیرد.

بنا به آنچه گفته شد ما هم ارزش اضافی را محکوم می کنیم، ولی منظور ما از ارزش اضافی غیر از اصطلاح مارکس می باشد. ما آن اصطلاح را ناقص می دانیم. ارزش اضافی ای که ما محکوم می کنیم این است که زائد بر مخارج و بر سهام نسبی کارگر و صاحب ماده خام و صاحب ابزار تولید باشد و قیمت کالا را به ضرر مصرف کننده بالا ببریم. آنچه گفتیم حفظ در کارخانجات نیست، در تولید محصولات زراعی و باغی هم جریان دارد و نباید باغ دار دائماً در فشار زندگی باشد و حق العملی کار در میدان، دائماً رو به رشد اقتصادی!

ملاکهای را که در قیمت کالا و کار می توان مورد نظر قرار داد در نوشته مالکیت خصوصی در اسلام ملاحظه نمایید.

سود و زیان صاحبان کالا، و ابزار، تولید و کارگر؟

قاعده اولی اقتضا می کند که کالا ملک کسی باشد که ماده خام مال اوست. و ظرف تولید یعنی زمین و کارخانه، در خود کالا شریک نیستند، و فقط اجرت کار و ماشین را می گیرند (البته اجرتی عادلانه). و بنابراین کارخانه به عنوان ظرف تولید، سود و زیانی برای خود دارد. کالا و ماده خام هم سود و زیانی جداگانه برای خود دارد. چنان که کارگر هم در برابر مخارج و استفاده‌ای که از کار خود می برد، سود و زیانی برای خود دارد. در حکومت اسلامی باید بر سود و زیان اینها نظارت شود تا استثمار پدید نیاید. گاهی یک نفر متصدی دو قسمت از سه قسمت مزبور می شود، هم مالک ظرف تولید می شود و هم مالک ماده خام و در نتیجه سود و زیانش هم نرخ وسیع تری پیدا می کند. همان طور که گاهی یک نفر متصدی چند شغل می شود و در نتیجه سود و زیان بیشتری می یابد.

علت به وجود آمدن سرمایه داری های بزرگ از راه کارخانه داری دو چیز است؛ یک جمع چند شغل در یک جا، مثل فروش ماده خام، و اجاره دادن ابزار تولید و...، و دوم بالا بردن قیمت کالای تولید شده به ضرر مصرف کننده و اختصاص بیشترین سهم قیمت مزبور به صاحب ماده خام و ابزار تولید (در حالی که باید سود آن پس از طرح مخارج عادلانه و نسبت صحیح میان کارگر و صاحب ابزار تولید تقسیم شود).

نوع اشتراک سهامی

کارگر و صاحب ابزار تولید و صاحب ماده خام دو گونه می‌توانند در سود و بهره تولید سهیم باشند:

۱- صاحب ماده خام که (به اقتضاء وحدت شخصیت ماده خام با کالا) مالک کالا هم می‌باشد اجرتی عادلانه و مناسب با درآمد و نیازهای خود، و کارگران، و صاحب ابزار تولید به آنها پردازد که در حقیقت هر یک مقداری از بهره را برده‌اند.

۲- طبق قرارداد صحیح و عادلانه با هم شریک باشند. و این شراکت به دو نحو تصور می‌شود: الف) شراکت کامل که در سود و زیان شریک باشند. ب) شراکت فقط در سود و اما در زیان فقط پای صاحب ماده خام حساب شود.

در زمان ما هم که نوعاً صاحب کارخانه و صاحب ماده خام هر دو یکی هستند، کارگران می‌توانند فقط مزد عادلانه دریافت کنند و می‌توانند طبق قرار دادی صحیح در سود و زیان شریک باشند، چنان که می‌توانند طبق قرار داد فقط در سود شریک باشند و زیان تنها پای کارخانه‌دار حساب شود.

از نظر فقه اسلامی در این دو نوع شراکت اخیر مسأله روشن نیست. منشاء اشکال هم این است که این چه نوع شراکتی است؟ ماده خام از یکی و کار از دیگری، و گاهی هم ابزار تولید از شخص سومی.

شرکت، گاهی قرار دادی است و گاهی عوامل قهری دیگری دارد. اینجا که جزء موارد شرکت قهری و بدون اختیار نیست. شرکت قرار دادی هم فقط در اموال می‌باشند و نه در عمل و کار.

مضاربه و مزارعه و مساقاة هم که شرکت در سود و محصول - بدون شرکت در اموال مولد سود - می‌باشند قرار دادهایی هستند که مستقل و جدا از قوانین کلی شرکت، در اسلام امضا شده‌اند، و نوعی معاملات خطری هستند که با تحمل ریسک انجام می‌شوند و از قاعده کلی معاملات در اسلام - ممنوعیت معاملات خطری و به اصطلاح حدیث معاملات، «غرری» بیرون می‌باشند، و در واقع استثنا تصویب شده‌اند زیرا ضرورت‌های اجتماعی چنین اقتضا می‌کرده است.

لیکن با توجه به همه این مسایل (و مطالب دیگری که از نظر فقهی در این مسأله می‌باشد) می‌توان گفت: دلیل محکمی بر انحصار شرکت‌های قراردادی در آن چه گفته شد، نداریم. از طرفی چون شراکت کارگران در سود، در نتیجه به سود تولیدات کشور می‌باشد، (زیرا کارگر برای اینکه سود بیشتری ببرد کار بیشتری می‌کند و هر قدر کارگران بهتر کار کنند، سود بیشتری برای کشور حاصل شده و چرخه تولید بهتر خواهد چرخید). ضرورت اجتماعی ایجاب می‌کند که چنین معامله‌ای تصویب شود. یعنی کلیت دلیل نفی معاملات غرری معلوم نیست و قدر مسلم فقط در خرید و فروش می‌باشد. بهر حال سهیم شدن کارگران در سود کارخانجات، به تولید بیشتر و سود بیشتر برای کشور می‌انجامد، زیرا بدیهی است که آنها خود را صاحب کالا می‌دانند و بنابراین بر کم و کیف کار می‌افزایند و ضرورت اجتماعی اقتضای این شرکت را دارد، و کریمه «اوفوا بالعقود» شامل این گونه قرارداد هم می‌شود، هر چند عناوین مضاربه و مزارعه و مساقاة اسلامی شامل اینگونه معامله نمی‌شوند.

بنابراین دلیل کلی «اوفوا بالعقود» = به قراردادها عمل کنید» این گونه معامله، را نیز امضا می‌کند. البته هرگز نمی‌توان هیچ مسأله‌ای را به طور قطع به

اسلام عزیز نسبت داد، لیکن وقتی دلیلی بر منع نداشتیم، کافی است که طبق اصل احترام قراردادها عمل کنیم. و الله اعلم.

این مطلب را نیز اضافه کنیم که اگر تمرکز ثروت در جایی قدرتی مقابل حکومت مرکزی ایجاد نمود و خطراتی به بار آورد، و عامل این تمرکز ثروت هم جمع دو شغل در یک جا (مالکیت ابزار تولید و مالکیت ماده خام) بود، حاکم می تواند دخالت نموده، از این تجمع جلوگیری کند، چنان که می تواند تمرکز ثروت کذایی را به هر صورت از میان بردارد.

چه چیزی تولید کنیم؟

در بحث کار لازم است به این نکته توجه کنیم که چه چیزهایی باید تولید شود، در احترام به کار، نقش انتفاعی کار نیز دخالت دارد، و تولید چیزهای لوکس که فقط جنبه تجملی و تزیینی دارد، هر چند در فقه اسلام به خصوص تحریم نشده است، لیکن در شرایط نیاز جامعه پرداختن به این گونه امور، ضربه بزرگی بر پیکر اقتصاد جامعه می باشد، و رهبر جامعه اسلامی می تواند از چنین مسایلی جلوگیری کند. در رژیم فاسد گذشته ایران، قسمت بسیار مهمی از اقتصاد ما صرف اجناس لوکس و تجملی می شد، روش تجملی رژیم، اخلاق مردم را نیز در بیشترین قشرها فاسد کرده بود و هر کس (از اکثریت افراد کشور) به تناسب درآمدش مقداری از پول خود را صرف چیزهای زائد و تجملی می کرد.

در شرایطی که هنوز در سیستان و بلوچستان کسانی هستند که نه تنها آب سالم بهداشتی ندارند، که اصلاً آب به قدر کافی ندارند، و هیچ گاه یک

وعده غذای سیر نمی‌خورند.^(۱) چگونه می‌توان تجویز نمود که در یک خانه در تهران بیش از دو میلیون تومان فقط قیمت مجسمه‌ها باشد! این مسئله در سطح رهبریت جامعه شکل حساستری بخود می‌گیرد، رهبر بر هر جامعه دینی باید دقت و حساسیت بیشتری به خرج دهد، و وضع زندگی‌اش طوری باشد که تجملات دنیا او را غافل و وضع مستضعفین را فراموش نکند تا ضعفا و اقشار فرو دست جامعه بدین گونه آرامش روحی کسب کنند. از نامه‌ی علی عیبه السلام به فرماندارش در بصره (عثمان بن حنیف) معلوم می‌شود که این دقت و حساسیت اختصاصی به رهبر کل جامعه ندارد و دیگر کارگزاران هم، هر چند نه به حساسیت رهبر، باید آن را مراعات کنند؛ البته قدر مسلم حکم مزبور، در رهبری است که قدرت ظاهری هم در کف دارد، نه آنها که هر چند لیاقت حکومت دارند لیکن حقشان غصب شده و همانند ۲۵ سال سکوت، امام علی در انزوای از حکومت هستند؟!

البته اگر در شرایط خاصی قدرت اقتصادی جامعه چنین خوب باشد که همه در رفاه باشند، حکم مزبور دارای آن حساسیت نخواهد بود، لیکن باید توجه داشت که کل جوامع اسلامی یک پیکر هستند، هر چند در کشورهای مختلف پراکنده باشند، و این صحیح نیست که فی المثل ابوظبی با درآمد سرانه حدود ۲۰ تا ۲۴ هزار دلار از همه نوع تجملات برخوردار باشد و بنگلادش مثلاً با درآمد سرانه ۸۰ دلار در عسرت به سر برد.^(۲)

۱- این کتاب مربوط به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود. و حتماً اکنون وضعیت

بهتری حکم شده است.

۲- آمار مربوط به سال تألیف کتاب است (۱۳۵۶ هجری شمسی).

مسأله دیگری که در بحث کار لازم است مورد توجه باشد، مقدار تولید است، چه قدر تولید کنیم؟، تولید باید این قدر باشد که نیاز جامعه را برطرف کند و به ایجاد نورم نیز منجر نگردد. یکی از عوامل استثمار ابرقدرت‌ها در کشورهای ضعیف، تولید زاید و بی حساب آن‌هاست که برای مصرفش به دنبال بازار می‌گردند. رقابت شرکت‌های بزرگ و تراستها و سپس دخالت دولت‌ها به وجود می‌آید و عوارض خطرناک اقتصادی برای جهان می‌سازند.

قراردادها

پیش از این گفتیم که عامل مالکیت فردی ۳ چیز است: ۱- کار ۲- قرارداد ۳- نیاز.

درباره عامل کار مطالبی کلی و در حد مجال کتاب گفته شد، و اما عامل قرارداد:

یکی از اصول هر نظام اقتصادی و اساساً یکی از اصول هر سیستم حقوقی، احترام به قراردادها می‌باشد، اگر بنا شود قرار دادها نادیده گرفته شوند، زندگی انسانی دچار هرج و مرج خواهد شد.

قرآن کریم می‌فرماید... «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود = ای مؤمنین به قراردادها عمل کنید. (۱)

علی علیه السلام می‌فرماید... انّ المسلمین عند شروطهم = مسلمان‌ها پای شرایط

خود ایستاده‌اند. (۱)

البته قراردادهای اکراهی، و با سفیهان، و با اطفال غیر ممیز و دیوانگان، ارزش و اعتباری ندارد. هم چنین قرارداد با کسانی که از نظر حقوقی از تصرف در اموال خود محجور هستند، ممنوع می‌باشد.

قرار ثانوی بدون کار اصلاحی

برخی قراردادها که صرفاً جنبه انتفاعی و نوعی پول شوئی - بدون هیچ گونه کار - دارند، در اسلام منع شده است. مثلاً اگر کسی زمین یا خانه یا وسیله‌ای را اجاره کند و بدون انجام کار اصلاحی آن را به بهای بیشتری اجاره دهد، جایز نیست.

امام سجّاد علیه السلام می‌فرماید: اشکالی ندارد که شخص، خانه یا زمین یا کشتی را اجاره کند و سپس به بهای بیشتری اجاره دهد به شرط این که کار اصلاحی در آن انجام دهد. (۲)

از امام صادق علیه السلام درباره کسی سؤال شد که خانه‌ای را اجاره می‌کند و سپس به بهای بیشتری اجاره می‌دهد؟ فرمود: درست نیست، مگر این که کار تازه‌ای در آن انجام دهد. (۳)

هم چنین اگر کاری را قبول کند و پیش از انجام عملی بخواهد آن را به قیمت کمتری به دیگری بدهد و از عمل او یا این قرارداد بهره برد جایز نیست. از امام علی علیه السلام درباره کسی که کاری را قبول می‌کند ولی انجام

۱ - ۵/۶ ابواب خیار وسایل. همین تعبیر از ائمه دیگر علیهم السلام نیز نقل شده

۲ - وافق ج ۳، جزء ۱ ص ۱۲۷.

است.

۳ - ۴/۲۲ اجاره وسایل.

نمی‌دهد و به دیگری می‌دهد و از این طریق سودی می‌برد سؤال شده امام فرمود: درست نیست مگر این که کاری در آن انجام دهد. (۱)

حکم خیاط به حضور امام صادق علیه السلام عرضه داشت: من پارچه‌ای را می‌پذیرم که در برابر چند درهم بدوزم، ولی به بهایی کمتر به دیگری می‌دهم و کاری که خود می‌کنم فقط پاره کردن است. فرمود: اشکال ندارد. (۲)

مجمع نیز به حضور امام صادق علیه السلام عرض کرد: پارچه‌ها را قبول می‌کنم که بدوزم ولی در برابر $3/2$ اجرت می‌دهم که بچه‌ها بدوزند، حضرت سؤال کرد: مگر کاری در آن انجام نمی‌دهی؟ عرض کرد: پارچه را پاره می‌کنم و نخ دوخت می‌خرم. فرمود: مانعی ندارد. (۳)

زرگری نیز همین سؤال را در مورد شغل خویش نمود و به امام عرض کرد: کاری را قبول می‌کنم و سپس در برابر $3/2$ اجرت به بچه‌ها می‌دهم که با من کار می‌کنند! امام صادق علیه السلام فرمود: صحیح نیست مگر این که کاری در آن مواد انجام دهی، گفتم: فلز را آب می‌کنم و به آنها می‌دهم. فرمود: این کار است و مانعی ندارد. (۴)

آب کردن فلز در زرگری همانند برش پارچه در خیاطی کار است، و کار مهمی هم هست. اگر این کارها نبود، با بازی کردن با قرار دادها نمی‌شد پول به دست آورد.

انواع قراردادهایی که به نوعی همراه با کار باشند یا زیر بنای فعالیت و کار

۲ - ۲/۲۳ اجاره وسایل.

۱ - ۱/۲۳ اجاره وسایل.

۴ - ۷/۲۳ اجاره وسایل.

۳ - ۶/۲۳ اجاره وسایل.

داشته باشند، امضا می‌شوند. تجارت نوعی کار است و آن هم کاری لازم. برای رساندن فرآورده‌های تولیدی به دست مصرف‌کنندگان، واسطه‌هایی لازمند. تاجران کالاها را از نقاط دور و نزدیک می‌آورند و در دسترس مصرف‌کنندگان قرار می‌دهند. همان‌طور که تجارت عمده برای صادرات و واردات لازم است، تجارت‌های جزء هم برای آوردن اجناس از بازارها در محلات و کوچه‌ها لازم است تا همه مردم که امکان رفتن دایمی به بازارها را ندارند، بتوانند وسایل زندگی خود را تهیه کنند و به کارهای دیگر نیز برسند.

عده‌ای فی الفور یا شنیدن اسم تجارت به یاد استثمار و سرمایه‌داری‌های بزرگ می‌افتند. غافل از آن که اولاً هر تجارتی سرمایه‌داری نیست و ثانیاً هر نوع سرمایه‌داری، استثمار نیست و اساساً استثمار بیشتر مربوط به ضعف سیستم حکومتی و فقر اکثریت است.

علی‌علیه می‌فرماید: «انّ معایش الخلق خمسة: الأمانة والعمارة والتجارة والأجرة والصدقات = منابع زندگی و درآمد مردم ۵ چیز است. حکومت، تعمیرات، تجارت اجاره و صدقات»^(۱)

پیشوایان ما ضمن تشویق پیروان خود به همه کارهای مفید برای جامعه، به تجارت نیز ترغیب نموده‌اند، و تجارت را از جهات مختلفی مورد توجه قرار داده‌اند، گاهی از راه ترساندن از فقر مالی و گاه با بیم دادن از فقر آگاهی و درایت.

فضیل بن یسار به امام صادق می‌گوید: من دیگر دست از تجارت

برداشته‌ام. فرمود: چرا؟ آیاناتوان شده‌ای؟! همین طور امواتان از میان می‌رود! دست از تجارت بردارید و از فضل الهی بجوئید. (۱) معاذ بن کثیر به امام صادق علیه السلام می‌گوید: می‌خواهم دیگر بازار را رها کنم، مقداری مال در دست دارم. حضرت فرمود: آن وقت افکار سقوت می‌کند و به درد هیچ کاری نمی‌خوری. (۲) و در دیگر نقل فرمود: دست از تجارت بردار، که ترک تجارت، عقل را از میان می‌برد، و بر عیالات خود گشایش بده. (۳)

نیز وقتی فضیل به آن حضرت گفت: امروز کاری ندارم، حضرت ناراحت شد و فرمود: این طور امواتان از بین می‌رود. (۴)

عده‌ای می‌گفتند: توکل بر خدا می‌کنیم، خدا خود روزی رسان است، ما چرا به دنبال کار برویم؟ امام صادق علیه السلام می‌فرمود: دست از طلب رزق از راه حلال بردارید، این روش، کمک بر دین شماست، همیشه شترت را ببند و توکل هم بکن (مثل معروف عرب = اعقل البعیر ثم توکل). (۵)

نمی‌خواهیم بگوئیم ثروت اندوزی کنید، ثروتهای انبوه بدون جهت ذخیره و کتز نمی‌شود. امام هشتم می‌فرمود: عامل کتز مال ۵ چیز است: بخل زیاد، آرزوی دراز، حرص شدید، قطع رحم، انتخاب دنیا بر آخرت. (۶)

لیکن نباید به عنوان زهد و... دست از کار و تجارت برداشت. امام در حدیثی هر چه را که وسیله رزق شخصی گردد تجارت خوانده

- | | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| ۱ - ۸/۲ مقدمات تجارت وسایل. | ۲ - ۷/۲ مقدمات تجارت وسائل. |
| ۳ - ۴/۲ مقدمات تجارت وسایل. | ۴ - ۲/۲ مقدمات تجارت وسائل. |
| ۵ - ۵/۷ مقدمات تجارت وسایل. | ۶ - ۴/۷ مقدمات تجارت وسائل. |

است. ^(۱) رزق و روزی غیر از کفر مال است.

برخی افراد تنبل، فکر می‌کنند کار زیاد لزومی ندارد، به هر حال رزق می‌رسد و اگر برای خودمان چیزی نرسید، وام می‌گیریم. اگر رسید می‌پردازیم و اگر نرسید «المفلس فی امان الله».

در سوسیالیسم زمان ما هم، مردم که همه کارگران و کارمندان دولت هستند، فکر می‌کنند همین قدر که سرکارمان حاضر باشیم و به مأمورین مراقب نشان بدهیم که مشغول کاریم، حقوق ماهیانه را دریافت می‌کنیم. پس دیگر چه لزوم دارد که زیاد کار کنیم؟

علت این طرز تفکر این است که در مکتب سوسیالیسم، افراد خود را چندان مسئول نمی‌شناسند. زیرا برای شخص خود مستقیماً کار نمی‌کنند تا علاقه، قاطعیت و پشت کار داشته باشند، از سویی مکتب حکومت، و رهبران خود را چنان همسو با منافع ملت نمی‌بینند که بگویند همه برای جامعه کار می‌کنیم، و بالأخره نفعش به خودمان و به همه می‌رسد. زیرا روش انحصارطلبی در قدرت و استفاده از مزایای دولتی آن‌ها را به خوبی دیده‌اند.

اسلام کار هر فرد را برای او می‌داند و آن را در عین حال یک وظیفه اسلامی می‌شمارد و بارهبران معصوم، و با عادل و بی‌هوس (در صورت نبود امامان معصوم) از علاقه افراد به خود و به رهبری اجتماع استفاده کرده، و تا با وجود رهبر و نظارت محبوب ملت، دیگر سستی در کار برای کسی نیاید.

قرآن کریم می‌فرماید: «قل اعملوا فسیری اللّٰه عملکم ورسوله و المؤمنون» = پیامبر! بگو کار کنید که خدا و پیامبرش و مؤمنین ناظر اعمال شما هستند».

به هر حال سخن این بود که تجارت (در همین معنای معروف و متبادر) یکی از قراردادهایی است که به نفع جامعه می‌باشد و عمل تجارت به عنوان واسطه در رساندن کالا به اطراف، عملی لازم و ضروری می‌باشد.

نوسان قیمت‌ها و رشد فکری

تحقیق در مبانی قیمت گذاری از مباحث لازم در تجارت است. قیمت کالا بر چه اساسی باید تعیین شود؟ آیا قیمت اجناس را دولت معین می‌کند، یا مردم خود در تعیین قیمت آزادند؟

از روش اسلام کاملاً بر می‌آید که دولت نقش تعیین کننده‌ای در قیمت‌ها ندارد، و حتی خود مردم وقتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای تعیین قیمت می‌کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذرش به فرد محتکری افتاد. دستور داد اجناس احتکار شده را در وسط بازارها بپزند که همه ببینند. به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند خوب است قیمتی هم برای اجناس تعیین فرمایی. پیامبر صلی الله علیه و آله به حدی غضبناک شد که در چهره‌اش مشخص شد و فرمود: من قیمت بگذارم؟! قیمت به دست خداوند است که به مشیت خود بالا می‌برد یا پائین می‌آورد. (۱)

مشخص نکردن قیمت خاصی از طرف حکومت، آزادی در فعالیت

اقتصادی را به همراه خواهد داشت که موجب رشد فکری، آمادگی در برابر خطرات احتمالی و رشد استعدادهای نهفته انسانی است. البته چنان که قیمت کالا تعیین نشده است، چانه زدن نیز مجاز شمرده شده است. ابو حنیفه به امام صادق علیه السلام گفت: مردم دیروز در عرفه از شما تعجب می کردند که آن طور در معامله چانه می زدی! حضرت فرمود: آیا خدا به این راضی است که من در مال خودم مغبون بشوم؟! (۱)

امام هشتم از امامان پیشین خود نقل می کرد که: کسی که مغبون می شود نه اجری دارد و نه مورد ستایش است. (۲)

البته در برخی چیزها که جنبه دینی بیشتری دارد و یا شرافت انسانی در کار است، چانه زدن مذمت شده است. آمده است که در چهار چیز چانه زدن در قربانی، و کفن، و پول خرید برده (و برای آزادی آن)، و کرایه راه مکه. (۳)

البته با این که قیمت گذاری به دست دولت نیست، لیکن مردم نمی توانند اجحاف کنند، و از احتیاج دیگران سوء استفاده نمایند و قیمت اجناس تولید کنندگان را، کم و بهای جنس خود را بالا می برند.

کسی به حضور امام صادق علیه السلام آمد و خواب و وحشتناک خود را نقل کرد. امام فرمود: تو کسی هستی که دیگری را در زندگی اش اغفال می کنی، از خداوندی که ترا آفریده و سپس ترا می میراند پروا کن! او گفت... یکی از همسایگان من ملک خود را بر من عرضه داشت، من که فهمیدم جز من

۲ - ۳/۴۵ آداب تجارت و مسائل.

۱ - ۱/۴۵ آداب تجارت و مسائل.

۳ - ۲/۴۶ و ۳ آداب تجارت و مسائل.

کسی خریدار ندارد، تصمیم گرفتیم آن را با تنزل فاحش قیمت بخرم. (۱)
 هم چنین نباید از احتیاج و اضطرار خریدار سوء استفاده نمود. پیامبر
 اکرم ﷺ از معامله با افراد مضطر نهی فرموده است. (۲)
 ظاهراً علت این حکم نیز اجحاف در قیمت گذاری است که از اضطرار
 سوء استفاده می‌شود که چون طرف ناچار به فروش است، بخواهد در
 قیمت گذاری فقط مصلحت خود را در نظر بگیرد.

قیمت‌هایی که برای سودجویی و کاذبانه وضع می‌شود شدیداً محکوم
 است، عده‌ای در زمان حضرت یوسف پیامبر برای گران فروختن اجناس
 خود، قیمت جنس صادراتی را به طور کاذب بالا برده، قیمت خرید را
 زیاد اعلام کردند و از این راه مردم را در مضیقه قرار دادند... (۳)

قیمت‌هایی که انحصارگران با توافق یکدیگر بر اجناس خود می‌گذارند
 ممنوع و مطرود است. امام صادق علیه السلام به مصادف هزار دینار داد و دستور
 داد به مصر برود و فرمود: با این پول کار کن، نان خور من زیاد شده است،
 او هم کالایی خریداری نموده همراه تجار به طرف مصر حرکت نمود،
 وقتی به مصر نزدیک شدند قافله‌ای از مصر بیرون می‌آمد، از آن‌ها
 درباره جنسی که همراه داشتند پرسیدند که در شهر چه وضعی دارد، آن
 جنس هم مورد نیاز عموم بود، و خیر شدند که در مصر چیزی از آن
 جنس موجود نیست. هم قسم شدند و قرار گذاشتند که قیمت کالای خود
 را از سود هر دینار یک دینار، پائین‌تر نیاوردند...

۱ - ۱/۴۱ آداب تجارت و مسائل.

۲ - ۲/۴۰ و ۳ و ۴ آداب تجارت و مسائل.

۳ - ۹/۳۰ آداب تجارت.

وقتی اموالشان را گرفتند و به مدینه برگشتند، مصادف نزد امام صادق علیه السلام آمد و دو کیسه با خود آورد هر کدام هزار دینار و گفت: این سرمایه و این هم سود!

حضرت فرمود: این سود زیاد است بگو درباره این کالا چه کردید که اینهمه سود کرده است؟ و او داستان را گفت که چه کردند و چگونه هم پیمان شدند حضرت فرمود: سبحان الله! به ضرر مسلمانان با هم پیمان می‌شوید که جز با سود دینار دینار نفروشید و آن گاه یکی از دو کیسه را گرفت و فرمود: این اصل پول من، ولی من چنان سودی را نمی‌خواهم! آن گاه فرمود: مصادف، پیکار با شمشیر از طلب حلال آسان‌تر است. (۱) احتکار کردن برای گران فروشی و بالا بردن قیمت نیز مذموم و مطرود است. امام صادق فرمود: میزان احتکار در زمان فراوانی جنس و گشایش مردم ۴۰ روز است و در سختی سه روز که نگهداری بیشتر از آن لعنت دارد. (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: المحتکر ملعون. (۳) البته بدون نیاز فوری جامعه و نه به قصد ضرر زدن مردم، اگر متاعی ماند و بر حسب قواعد کلی اقتصاد و جامعه، قیمت‌ها بالا رفت مانعی ندارد که به قیمت موجود بفروشد. و هرگز لازم نیست که به قیمت سابق بفروشد، چنان که گاهی جنس با ماندن، بهتر و مرغوب‌تر می‌شود و طبعا قیمت بالاتری پیدا می‌کند. (۴) ولی این که نگه‌دارند تا مردم در مضیقه مانده و بهتر بخرند، ممنوع است.

۲ - ۱/۲۷ آداب تجارت و مسائل.

۱ - ۱/۲۶ آداب تجارت و مسائل.

۴ - ۳/۲۶ آداب تجارت و مسائل.

۳ - ۳/۲۷ آداب تجارت و مسائل.

تناجش یعنی وارد شدن صوری در معاملات دیگران که فرد خود را خریدار معرفی کند تا قیمت را بالا ببرند. ممنوع و مطرود است. (۱)

امام صادق علیه السلام وقتی احساس می‌کرد جامعه کمبود مواد غذایی دارد و ممکن است قیمت‌ها بی‌رویه بالا رود، دستور می‌داد جنس موجود در منزل را بیرون برده و بفروشند تا وضعیت معیشتی امام، مانند همه مردم باشد.

زمانی قیمت گندم در مدینه بالا می‌رفت، امام صادق از خادمش پرسید: چقدر گندم داریم؟ گفت به قدر چندین ماه فرمود: بیرون ببر و بفروش، او گفت: می‌دانید که در مدینه گندم نیست. فرمود: تو بفروش. وقتی فروخت حضرت دستور داد: همانند سایر مردم روزانه بخر. و بعد هم فرمود: غذای عیالات مرا نصف از جو و نصف از گندم قرار بده... (۲)

در زمانی که حکومت عدل اسلامی خاص هنگام ظهور امام زمان علیه السلام محقق شود، باشد که اساساً بموجب برخی روایات، هرگونه سود گرفتن مؤمن از مؤمن حرام است. (۳) قیمت‌گذاری‌ها وضع دیگری پیدا می‌کند. در زمان ما هم که سود گرفتن مانعی ندارد، نباید در حد مغیون کردن و ضرر زدن و در مضیقه قرار دادن مؤمنین باشد. (۴)

مردم در قیمت‌گذاری زیر بار دولت نیستند، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این کار حکومت را بدعت خوانده است. (۵) لیکن از این آزادی نباید سوء استفاده بشود. اگر حاکم اسلامی ملاحظه کند که مردم قانون شناس نیستند و از

۱ - ۳/۴۹ و ۴ آداب تجارت.

۲ - ۱/۲۳ آداب تجارت و مسائل.

۳ - ۵/۱۷ و ۲/۱۷ آداب تجارت و مسائل.

۴ - ۲/۳ آداب تجارت.

آزادی سوء استفاده می‌کنند می‌تواند دخالت کند و قیمت معین کند، قیمتی که نه به خریدار و نه به فروشنده اجحاف نگردد.^(۱) بنابراین عدم تعیین دائمی قیمت‌ها از طرف حکومت اسلامی، برای رشد فکری افراد در برخورد با حوادث می‌باشد. نیز برای این که مردم احساس فشار دایم نکنند و با روح آزاد مشتاقانه کار کنند، ولی اگر از آزادی سوء استفاده شود حکومت دخالت می‌کند.

تحقیق این که قیمت‌ها باید بر چه اساسی باشد (و اگر بر اساس صحیحی استوار نبود با دخالت حاکم به مسیر صحیح خود باید قرار گیرد) بحث مستقل دیگری است که به تفصیل در کتاب «مالکیت خصوصی» آورده‌ایم.

عدم تعیین قیمت به وسیله حکومت اسلامی، در برخی دیدگاه‌های ساده و علم زده، غیر منطقی جلوه کرده است. می‌گویند حکومت باید ناظر بر اعمال مردم باشد و گرنه هرج و مرج پدید می‌آید، استثمار می‌شود، پول دوستان ثروت اندوز، مردم بی‌خبر را اغفال می‌کنند، و فرضاً اگر اقتصاد آزاد یا ارشادی یا نیمه آزاد را بپذیریم این قسمت از اقتصاد مزبور را به هیچ وجه نمی‌توانیم بپذیریم. این است که در همه سیستم‌های مترقی کنونی دنیا، نوعاً قیمت‌ها را تعیین می‌کنند تا سوء استفاده نشود.

اما این دیدگاه‌های ساده مقبول نیست، زیرا باید دید که از قاعده تعیین قیمت‌ها چه قدر سود می‌بریم و چه قدر زیان می‌کنیم. اگر مردم به مکتب و رهبری جامعه علاقه‌مند باشند بدون نیاز به زور و فشار قانون، رعایت

انصاف و عدل را می‌کنند، و گران فروشی نخواهند نمود چنان که در اواخر قیام ملت مسلمان ایران اسلامی به مجرد پیام رهبر، فروشگاه‌های تعاون اسلامی در سرتاسر کشور تشکیل شد و اجناس مورد نیاز مردم را حتی به کم‌تر از قیمت سابق در دسترس قرار دادند و بر توطئه‌های بسیار خطرناک شاه در مورد محدودیت ارزاق، انقلابیون پیروز شدند. فقط با یک پیام رهبر! نه با قانون و توابع آن از زندان و جریمه و غیره.

همانطور که با یک پیام تلفنی که به صورت بیانیه منتشر شد همه شیرهای نفت صادره به اسرائیل و اروپا و امریکا و سراسر جهان بسته شد و خاطره فتوای تنباکو - میرزای شیرازی (قده) - را زنده کرد.

درست است که وقتی فشار قانون و تبعات قانون نباشد عده‌ای اعتنا نمی‌کنند، لیکن وقتی جو جامعه جو الفت و علاقه به رهبر باشد آن عده هم تحت تأثیر جو اجتماعی قرار می‌گیرند. انسان‌ها کم‌تر زیر با زور می‌روند و اگر کشش درونی و ایمان باطنی نباشد همه گونه امکان تخلف از قانون وجود دارد و از قانون فرار می‌کنند به ویژه اگر پای رشوه در کار باشد.

البته در عدم تعیین قیمت‌ها وقتی یکی از دو طرف معامله مغبون شده باشد، می‌تواند پس از آگاهی از مغبونت خویش، معامله را فسخ کند، ولی معامله خود به خود باطل نمی‌باشد؛ زیرا بطلان معامله مزبور چه بسا مشکلاتی به وجود می‌آورد که به مراتب برای شخص، سنگین‌تر از تحمّل مغبونت می‌باشد مثلاً وقتی یکی از ضروریات اولیه (چون نان و غذا...) را خریده و فرسنگ‌ها راه رفته. و سپس فهمیده که مغبون شده است اگر معامله باطل باشد نصرف در این اجناس (که با فرض بطلان

معامله به ملک صاحبانش باقی است) ممنوع می‌باشد و برای خریدار مشکل بیشتری به وجود می‌آید.

از طرف دیگر چون همواره امکان دخالت‌های ناروای برخی مأمورین حکومتی (در هر حکومتی) می‌باشد و این امر موجب ناراحتی‌های شدید مردم شده، عوارض خطرناک ناشی از خشم ملت را همراه دارد. بهتر این است که در این گونه مسایل دست دولت و حکومت، حتی المقدور به طور آشکار دیده نشود. دولت باید فقط از دور ناظر باشد تا در مواقع مقتضی بتواند مانع تعدیات تجاوزگران گردد.

به این نکته هم توجه کنید که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کنترل قیمت‌ها را قانونی می‌کرد، حکومت‌های فاسد به اصطلاح اسلامی زمان‌های بعد، به بهانه عمل پیامبر صلی الله علیه و آله ظلم‌های فراوانی به مردم روا می‌داشتند.

ممکن است کسی بگوید: این چه ربطی به اسلام دارد؟

آری! لیکن اسلام به طور کلی به بشریت توجه دارد و تا آنجا که می‌تواند می‌خواهد مانع تعدیات تجاوزکاران گردد.

باید با عرضه داشتن جنس مورد نیاز جامعه به مقدار کافی و در مراکز متعدد و با استفاده از نیروی ایمان مردم و با اعطاء حق قانونی فسخ معامله غبنی، مانع گران‌فروشی شد، وگرنه حتی در کشورهای سوسیالیستی که قیمت‌ها به طور قاطع تعیین شده است امکان سوء استفاده وجود دارد، و همان طور که می‌دانید شغل قاچاق‌فروشی دیگر در مسکو و خیلی شهرهای شوروی عملاً به منزله شغل‌های رسمی شده است، چنان که جنس‌های تولیدی اول ماه (که مواد خام آن از مراکز دولتی دریافت می‌شود) با آخر ماه فرق می‌کند، قیمت اجناس هم بسته به رفاقت و پارتی و تحویل دادن جنس بهتر به همراه منت بیشتر می‌باشد.

می‌دانیم که یکی از عوامل نارضایی مردم در رژیم فاسد گذشته ایران، اتاق اصناف بود که افراد غیر متخصص بدون توجه به مسائل خاص تولید در هر زمان، قیمت‌ها را تعیین می‌کردند، روش غیر منطقی آنها از طرفی موجب می‌شد که تولیدگران از مواد خام جنس، و از کیفیت کالا بزنند، و از طرف دیگر مردم را در حالتی قرار می‌داد که دائماً مترصد بودند اگر بتوانند قیمت‌های تعیین شده را که غیر منطقی می‌دانستند نادیده بگیرند و گران‌تر بفروشند و از این طریق حس تعاون را از میان جامعه بیرون می‌کردند.

انواع قراردادها - ضرورت مضاربه و مزارعه.

تجارت یعنی وساطت در رساندن جنس مورد نیاز جامعه. واژه «مورد نیاز» در تعریف مزبور عمومیت داشته تجارت در مواد خام، کالاهای صنعتی، ساختمانی و مواد تغذیه و... همه را شامل می‌گردد.

ضرورت‌های اجتماعی، انواع دیگری از قراردادها را نیز ایجاد می‌کند. کسی زمینی را آباد کرده و بدین جهت آن را صاحب شده است لیکن فعلاً موانع جسمی یا روحی یا کارهای اجتماعی دیگری دارد که نمی‌تواند شخصاً مباشرت در کشت یا مدیریت آن را به عهده بگیرد، با این زمین چه کنیم؟

شخصی درخت‌های زیادی غرس نموده لیکن امسال نمی‌تواند خود متعهد رشد و حفاظت آنها بشود، با درختان مزبور چه کنیم؟ یا شخصی پول دارد، لیکن نمی‌تواند با پول مزبور شخصاً تجارت کند، چه کند؟

شخصی منزلی ساخته لیکن از سکونت در آن فعلاً منصرف شده اما نمی‌خواهد آن را بفروشد، با منزل مزبور چه کنیم؟

در هر سیستم اقتصادی ممکن است افراد جامعه مقداری پول اضافه پیدا کنند، در سیستم اقتصاد آزاد و یا ارشادی که امکان پیدا شدن این پول‌های اضافی به خوبی معلوم است. در سیستم سوسیالیزم هم می‌دانید که حقوق‌ها دقیقاً بر اساس نیازها اندازه‌گیری نشده و امکان هم ندارد که کاملاً دقیق باشد، حقوق یک نفر کارگر ساده با یک نفر تکنیسین یا مکانیسین یا مهندس تفاوت دارد، آنهم، از نظر ارزش کار، نه بر اساس نیازها، هر چند کارگر چندین نفر نان خور داشته باشد و مهندس مجرد باشد. در چین هم حقوق‌ها میان حدود ۱۲۰ یوان تا ۴۵۰ یوان در نوسان است. در شوروی هم میان ۱۰۰ روبل تا ۵۰۰ روبل^(۱) البته در این شغل‌های معمولی است. شغل‌های حساس حزبی و دولتی حقوق‌های کلانی دارد! پولی که زاید بر مقدار نیاز است هر چند اندک باشد تدریجاً به صورت ثروت انبوهی در می‌آید! از نظر منطقی این پول‌ها را چه کنیم؟ در کشورهایی که روش سوسیالیسم دارند، پول‌های اضافی سرنوشت اسفباری دارند. خودشان وقت یا حال اضافی برای کار خارج از برنامه با این پول را ندارند، در بانک‌ها که نگه نمی‌دارند تا اقلأً - هر چند با سود و عنوان ربا - در جریان اقتصادی قرار گیرد. و از طرفی پس از یک سال مصادره می‌شود، چنان روحیه‌ای هم ندارند که از طرق مختلف آن را در اختیار مراکز شبه خیریه اجتماعی قرار دهند زیرا می‌بینند که کارگزاران

جامعه شان چنین روحیه‌ای ندارند، در قوانین اقتصادی شان هم برای چنین پول‌هایی پیش‌بینی درستی نشده است و لذا عملاً یا صرف عیاشی‌ها می‌شود و یا مخفیانه ذخیره می‌شود، تا در چنان جامعه کم پول (در سطح افراد) در رشوه و خرید قاچاق مصرف شود.

در اقتصاد اسلامی قانون مضاربه و مزارعه و مساقات و اجاره و... برای حل همین مشکل می‌باشد، خانه آن چنانی را به اجاره می‌دهد تا هم زحمت خودش هدر نرود و هم دیگران از خانه موجود استفاده کنند، متها در بهای اجاره باید دقت شود تا بر اساس صحیحی قرار گیرد همانگونه که در قیمت کار و کالا باید این دقت به کار رود.

پول آن چنانی را به مضاربه می‌دهد تا هم زحمتی که برای تحصیل پول مزبور کشیده است، هدر نرود و هم آن پول بیهودن نماند و یا بی‌جا مصرف نشود و جامعه از آن استفاده ببرد، و دیگری که وقت و نیروی کار دارد، و پول و موجودی ندارد آن را به کار گیرد.

درخت‌های غرس شده را به شخصی که وقت و نیروی کار دارد، می‌دهیم تا کار کند و جامعه بتواند از درخت‌های مزبور استفاده کند.

زمین مزبور را به شخصی می‌دهیم تا کشت کند و جامعه از کشت آن استفاده کند و صاحب زمین هم از زحمتی که برای آباد کردن زمین یا پول آن متحمل شده است، بی‌بهره نماند، تا دیگران هم تشویق به کار شوند، زمین‌ها را آباد کنند و بدانند که با آباد کردن زمین مالک آن می‌شوند، و مال خودشان است، از آن بهره‌مند می‌شوند و چنان چه از کار بیفتند، باز بیکار و جیره خوار دولت نخواهند بود و از محصول شخصی خود هنوز می‌توانند برداشت کنند، هر چند با دخالت دادن عمل شخصی

دیگری، قانون ارث هم در اسلام برای همین اطمینان است تا هر فردی مطمئن شود که محصول کارش به هیچ وجه از او گرفته نمی‌شود. تا هست خودش استفاده می‌کند و پس از خودش هم فرزندانش که جزوی از خود او هستند، استفاده می‌کنند. در قانون اسلام ارث، مالیات هم ندارد و همه مال به ورث می‌رسد که ادامه وجودی مورث هستند.

این دید اقتصادی به یک مسأله مهم دیگری معطوف است و آن این که هر قدر امور اقتصادی و معیشتی مردم مستقیماً به دست خودشان سپرده شود و خودشان مدیر و مسئول مستقیم زندگی باشند، از تمرکز کارها در کادر دولت جلوگیری می‌شود و تمرکز قدرت نمی‌شود تا فساد استبداد پدید آید، مردم هم رشد فکری بیشتری در زندگی اقتصادی پیدا می‌کنند و اندیشه‌شان بارور می‌گردد، و امکان سوء استفاده مأمورین دولتی هم کم‌تر می‌شود. می‌دانیم که در کشورهای سوسیالیستی استبداد بیشتر است، و مردم هم یارای مبارزه و انقلاب ندارند، زیرا برای تداوم مبارزه تکیه گاه اقتصادی مهم‌ترین مسأله است، که آن‌ها ندارند. و هر جا که استبداد بیشتر است طبقه سودجو بیشتر می‌تواند استثمار کنند و خودکامه حکومت کنند. (۱)

اگر کسی بگوید که تصویب مزارعه و مضاربه و مساقات و تجارت و ارث و همین طور مالکیت زمین و ابزار تولید روز (کارخانجات) نیز تمرکز

۱ - طبقه جدید به قلم میلوان جیلاس معاون مارشال تیتو رئیس جمهور یوگسلاوی را ببینید، و نیز مجمع الجزایر کولاک به قلم سولژنیتسین روسی و نیز بازگشت از شوروی به قلم آندره ژید، ترجمه مرحوم جلال آل احمد و نیز «کمونیسم دمکراسی» به قلم عنایت و... ملاحظه کنید.

ثروت می آورد، و تمرکز ثروت تمرکز قدرت را در پی دارد، و تمرکز قدرت استثمار می آورد، پس چرا کسی که کاری نکرده، سهمی ببرد؟! از طرفی ضرورتی که برای پول‌های سرگردان بیان شد موجب می‌شود در همان موارد خاص آن‌ها را قانونی بدانیم، کلی و مطلق نیست، بنابراین قانون کلی اسلامی بر امضاء این معاملات، برخلاف مصالح جامعه است...

در جواب می‌گوییم: همه جا که هکتارها اراضی چون اراضی خاندان پهلوی و ایادی آن‌ها (چون هژبر یزدانی و محمود جعفریان و...) نیست، کسانی هم هستند که مقدار مختصری زمین دارند که زندگی‌شان از همان راه تأمین می‌شود و خودشان هم نمی‌توانند کار کنند چرا آن‌ها را از این زحمت خودشان که زمینی را به دست آورده‌اند، محروم کنیم و آنها را نان خور دولت نماییم؟! تمرکز ثروت هم در صورتی استثمار می‌آورد که در اختیار افراد محدود باشد، نه در سطح جامعه که هزاران یا میلیونها نفر چنین باشند، و مهم‌ترین تمرکز ثروت که استثمار می‌آورد، تمرکز ثروت دولتی در سیستم حکومتی به اصطلاح پرولتاریایی است، که چون به نام خلق پرولتاریا، ثروت‌های انبوه را در اختیار دارند، و جهت قانونی و انسانی هم به کارشان می‌دهند و کسی نمی‌تواند اعتراضی به کارشان بکند.

نگوید ثروت موجود در دست حکومت پرولتاریا مال خودشان که نیست.. زیرا برای استثمارگر انسان‌کش، این فرق نمی‌کند که به حسب قوانین واقعی مال خودش باشد یا نباشد، این است که می‌بینید ماشین‌های غربی ۷۵ هزار دلاری را بزرگان حزبی شوروی زیر پا دارند! لذا استثمار، بیش از آن که مربوط به تمرکز ثروت باشد، به فقر اکثریت و

یا سیستم حکومتی و یا ضعف حکومت مربوط است.

از طرفی زمین و ابزار تولید هم محصول کار شخص می باشد، از هوا که نیامده است، چه فرق می کند، کار تدریجی با کار متراکم چه تفاوت دارد، زمین و ابزار تولید و پول و درخت که به مزارعه و مضاربه و مسافات داده می شوند، این ها همه کار متراکم شخص می باشند کارخانه ای هم که شخص با پول مشروع و زحمت کشیده خریده است، کار متراکم اوست. میان خرید زمین به وسیله پول با خرید اشیای دیگر و کالاهای زندگی چه فرقی است؟ مگر اینکه پول غیر مشروع باشد یا زمین غیر قابل تملک و هیچ کدام (به فرض) چنین نیستند.

استثمار هم فقط منحصر به مالکیت زمین و ابزار تولید نیست، و اساساً باید با قدرت حکومت مشروع، و روش رهبری، و جو انتقاد آزاد، و روحیه حریت و آزادی اجتماعی، استثمار شکسته و محدود شود، نه این که صاحب حق را از حق مشروعش ممنوع کنیم که ممکن است استثمار شود!

این ضعف قانونگذاری و ضعف سیستم حکومت و ضعف حاکم است که نتوانیم بدون ممنوعیت حق طبیعی افراد، جلوی استثمار را بگیریم. و لذا در اسلام هر چند قانون ممنوعیت کتو وجود دارد، تا بتوانیم جلوی تمرکز ثروت را بگیریم، لیکن قانون مزبور استثنایی است، و در غیر شرایط حساس جامعه (چون فقر شدید جامعه و یا نیاز شدید حکومت و خالی بودن خزانه دولتی) به قانون مزبور متوسل نمی شویم. (۱)

تصویب قانون ارث هم به جهت همان نکته روانی است که گفتیم، تا مردم تشویق به کار شوند، که مآلاً به نفع تولیدات کل کشور است و به سود همه جامعه می‌باشد.

اسلام با تصویب قوانین مزبور و با استفاده از غریزه علاقه انسان به خویش و به آثار و نتایج کار خود، پول‌ها را از مصارف بیهوده کنار کشیده و با قرار دادن آن در مجاری صحیح، جامعه را به حرکت در آورده است.

ممکن است گفته شود بنابراین کار از اصالت می‌افتد، و بر خلاف آیه ۷ سوره حشر می‌باشد که در علت حکم اختصاص «فبیء» به فقراى مهاجر می‌فرماید «کی لایکون دولة بین الأغنیاء منکم = تا اموال میان ثروتمندان شما نچرخد».

باید گفت: آیه مزبور در مورد «فبیء» می‌باشد که جزو انفال است یعنی اراضی به دست آمده از دشمن - که بدون جنگ تسلیم شده و به حاکم تفویض کرده‌اند - ملک خود حاکم می‌باشد و مصرف آن فقراى مهاجر و دور از وطن می‌باشند و نباید در میان ثروتمندان بچرخد. بنابراین ربطی به اموال خصوصی ندارد، مورد آن برخی از اموال عمومی و بیت المال می‌باشد.

اصالت کار هم که طبق فطرت و آیه قرآن «لیس للأنسان الا ما سعی بشر فقط بهره کار خود را می‌برد» فهم می‌شود، کار تدریجی، متراکم، بازویی، فکری و قراردادی، همه را شامل می‌شود، مدیریت هم کار است، بکار انداختن فکر در تحصیل مال نیز کار است.

به جهاتی که ذکر شده همه قراردادهایی که در حیات اقتصادی غیر استبدادی جوامع انسانی مورد نیاز می‌باشد، در اسلام قانونی شده است،

تجارت و خرید و فروش، اجاره، مزارعه، مضاربه، مساقات... و حتی قراردادهایی که به لحاظ عاطفی مورد نیاز می باشد مثل بخشش با انواع مختلفی که دارد از معوض، و غیر معوض یادگاری کوچک و بزرگ، که عواطف یک خانواده را تحکیم می کند، و یا دو دولت و دو قدرت بزرگ را به هم نزدیک می سازد. و همینطور عقد صلح، که اگر قانونی و صحیح نبود، در جامعه بدون قرارداد مصالحه و سازش، منازعات تداوم می یافت و آرامش از جامعه بشری بیرون می رفت.

امام صادق علیه السلام اجاره را یکی از قراردادهای صحیح می داند و می فرماید: «اجارة الإنسان نفسه او ما يملكه او يلي امره من قرابته او دابته او ثوبه... او داره او اراضه او شيئاً يملكه فيما ينتفع به من وجوه المنافع... انسان خود را برای کار صحیحی که انتفاع جامعه باشد، اجاره بدهد، یا کسی را که تحت قیومیت و ولایت اوست، یا حیوان خود را و یا لباسش را یا خانه و زمین و هر چیزی که ملک اوست...»^(۱)

و نیز فرمود: «... کسی که طبق قرارداد مضاربه، با پول کسی کار می کند، سود می برد ولی از زیان چیزی به او نمی رسد، مگر این که خلاف دستور صاحب پول کاری کند...»^(۲)

و پیامبر صلی الله علیه و آله مزارعه و مساقات را قانونی می داند و خود، سرزمین خیبر را این چنین قرار داد می بندد.^(۳)

البته در خصوص قرارداد مزارعه و مساقات خیبر یک مصلحت سیاسی -

اقتصادی دیگری هم بود و آن این که اراضی و درخت‌های خیبر که در جنگ به دست پیامبر افتاده بود، اگر پیامبر می‌خواست با یهود ساکن خیبر، قرارداد ببندد و خیبر را وسیلهٔ مأمورین حکومتی خود اداره کند، مخارج سنگینی برای ایشان در برداشت و کاملاً امکان داشت یهود خیبر خراب کاری کند، لیکن وقتی خود آن‌ها را شریک نمود، آن‌ها برای برداشت محصول بیشتر (هر چند در سهم خودشان) ناچار بودند که از زمین و محصول مواظبت کنند و طبق همین مصلحت، وقتی درخت‌ها میوه آوردند، پیش از آن که کاملاً برسند پیامبر ﷺ مأمور فرستاد و تخمین زدند و روی سهم خود معامله کردند که زودتر منافع حکومت و جامعهٔ اسلامی تأمین شده و از خطرات سالم بیرون بیاید. عقد وکالت نیز یکی از ضرورت‌هاست.

اسلام وکالت را قانونی می‌داند چرا که ضرورت جامعه است و خود امام صادق علیه السلام برای کارهایش کسی را وکیل می‌کند. (۱)
 دربارهٔ صلح نیز می‌فرماید: «و الصلح خیر»، (۲) بخشش و سایر قراردادهای مفید را تصویب فرموده است. قراردادهایی هم که در زمان‌های گذشته نبوده، لیکن مصالح جامعه در شرایط کنونی ایجاب می‌کند، اگر اشکال خاص نداشته باشد، طبق تصویب عمومی قرآن کریم: «او فوا بالعقود = به قراردادها وفا کنید» مورد قبول می‌باشد. اقسام عقد «بیمه» از این قبیل می‌باشد.

نیازها و اموال عمومی

سؤمین عامل مالکیت فردی نیاز شخص است، نیاز شخص به همراه عدم امکان رفع نیاز از راه کار، موجب می‌شود که فرد نیازمند از اموال عمومی استفاده کند، البته اموال عمومی به افراد نیازمند اختصاص ندارد و برای حل مشکلات عمومی جامعه و حکومت گرفته می‌شود. کارهایی که طبق قرارداد برای مصالح عمومی جامعه و برای حکومت انجام می‌شود، همانند همه کارها محترم است و در برابر حقوقی دارد که از اموال عمومی پرداخت می‌شود و برای تصاحب حقوق مزبور به هیچ وجه نیاز کارگر شرط نیست؛ زیرا پول رانه در برابر نیاز خود بلکه در برابر کار خود می‌گیرد.

اموال عمومی یا برخی اموال شخصی، یا آنچه در اختیار حاکم قرار می‌گیرد تا در مصالح حکومتی و عمومی صرف شود چندین نوع می‌باشد:

- ۱- آن‌ها که به حسب اعتبار قانونی ملک شخص حاکم است (مثل انفال و خمس).

- ۲- اموالی که برای مصرف نیازمندان و سایر نیازمندی‌های جامعه در اختیار حاکم قرار دارد که یا خود می‌پردازد و یا اجازه می‌دهد مردم آن را به مصارفش برسانند (مانند زکات مال و فطره، و اموال مجهول المالک و برخی اقسام لقطه و کفارات).

- ۳- اموالی که متعلق به عموم مسلمان‌هاست و در بیت المال حفظ می‌شود که یا صرف در مصالح عامه (که مورد نیاز است) بشود، و یا به طور مساوی میان صاحبان آن اموال یعنی عموم مسلمان‌ها تقسیم شود (مانند مالیات اراضی مفتوحه العنوه و جزیه).

۴- برخی اموال شخصی که در حکم عمومی هستند، که طبق سفارش های اکید اسلام باید به نوعی انفاق شود، یا شخص محتاج خودش می تواند بر دارد که عملاً کمک بزرگی به اموال عمومی می باشد. (مانند ماعون و حق معلوم، و حق جار، و حق از غذا خوردن از منازل مخصوص، و حق العارة).^(۱)

۵- اموالی که معمولاً «پشتوانه» اموال عمومی است و آثار آنها را مضاعف می سازد، هر چند الزامی نیستند (مانند صدقات مستحبیه و انفاقات عمومی)

۱- اموالی که در اعتبار قانون، ملک شخصی حاکم حساب شده است لیکن همانطور که قبلاً گفتیم ملک شخصی مادامی است، تا امام زنده است.

خمس و انفال این حکم را دارند. قانون خمس پرداخت ۱/۵ منافع و هر گونه غنیمت واجب کرده و در هفت مورد می باشد:

۱- غنائمی که در جنگ با دشمن به دست سپاه اسلام می افتد خواه از میدان جنگ هنگام برخورد در پیکار به دست آید، یا به طور شیخون، یا سرقت از دشمن، اگر هنگام جنگ به دست آید. فقها گفته اند حکم خمس در مورد غنائم جنگی در صورتی است که پیکار با اجازه امام انجام شود، مگر این که اجازه گرفتن ممکن نباشد، وگرنه همه غنیمت، ملک شخص امام خواهد بود شخصی کامل نه مادامی.

۱ - تفصیل هر یک از اینها در فقه آمده است و در مباحث آینده توضیح داده

۲. آنچه از معادن استخراج شود در صورتی که پس از محاسبه مخارج، استخراج به اندازه ۲۰ دینار (۲۰ مثقال طلا) برسد.

۳. آنچه با غواصی از دریا و یا رودخانه‌های بزرگ چون جله و فرات به دست بیاید.

۵. زمینی که شخص یهودی یا مسیحی ذمی (که در پناه دولت اسلام زندگی می‌کند) از مسلمانی بخرد باید $1/5$ قیمت زمین را پرداخت نماید و بعضی معتقدند که باید $1/5$ خود زمین را تسلیم نماید. حکمت و ملاک حکم مزبور روشن است. برای این که برای تصاحب اراضی مسلمین به وسیله کفار محدودیت‌های باشد که کم‌تر به این کار رغبت کنند، تا صاحب عمده اراضی اسلامی نشوند که مبادا صاحب خانه‌ها را بیرون کنند. غصب فلسطین با تصاحب اراضی اعراب بوسیله خرید و فروش و معاملات، به دلیل غفلت از همین نکته دقیق صورت پذیرفت. (۱)

۶. مال حلالی که مخلوط به حرام شود و صاحبانش به هیچ وجه تمیز داده نشوند و مقدارش هم معلوم نباشد، در این صورت خمس مال مزبور باید پرداخت شود.

۷- سود حاصل از هر گونه کسب حلال پس از حذف مخارج سال: $1/5$ سود مزبور باید پرداخت شود. و بعضی از فقها معتقدند که قانون $1/5$ مزبور در هر نوع منفعتی می‌باشد هر چند کسب نباشد.

غیر از قانون خمس، قانون انفال داریم، انفال هم ملک شخص حاکم

۱ - می‌گویند مردم مسلمان آنجا، زمینها را به یهودیان نمی‌فروختند، کسانی چون

سید ضیاء دلال یهودیان شده به اسم خود برای آنها خریدند. والله اعلم.

است مادام که حاکم است. عده‌ای از جمله استاد ما امام خمینی معتقدند که انفال و همینطور خمس ملک مقام امامت است نه شخص امام تحقیق این بحث فرصت دیگری می‌خواهد لیکن بنظر ما اجمالاً ملک شخصی امام است اما تا وقتی که امام است.

انفال ۹ مورد را شامل می‌شود و همه آن (نه فقط ۱/۵ آن) ملک حاکم است:

۱- اراضی و یا اموال دیگری که بدون جنگ به دست مسلمین افتاده است. خواه مردمش کوچ کرده و آن‌ها را واگذارده باشند و خواه از سر اطاعت تسلیم حکومت اسلام کرده باشند.

۲- اراضی بایری که بدون اصلاح قابل استفاده نباشد، مانند اراضی مسیل یا دور از آب یا نیزارها و نحو آن.

۳- سواحل دریاها و رودها که مالکی ندارد. و برخی از فقها هر زمین بی صاحبی را همانند سواحل دریاها و رودها می‌دانند.

۴- کوه‌ها و درّه‌ها با همه درخت‌ها و گیاهان، و نیزارها با همه نی‌هایشان.

۵- اموال خالصه سلاطین و اراضی قطیعه آن‌ها که در جنگ به دست سپاه اسلام بیفتند. چنین اموالی ملک حاکم است، تا به هر کس که او بخواهد بدهد! چون این چنین اموالی قابل تقسیم میان همه نیست.

۶- بهترین غنایم جنگی (که قابل تقسیم نیست) مانند بهترین اسب و لباس و اسلحه و...

۷- غنایم جنگی که آن جنگ با اجازه امام انجام نشده باشد.

۸- ارث افرادی که وارثی ندارند.

۹- معادنی که مالک خاصی ندارد.

از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که: ... اموال ممتاز (جنگ) ملک امام می‌باشد... و... هر زمین خرابی که صاحبانش هلاک شده‌اند، و هر زمینی که بدون پیکار به دست اسلام بیفتد که مصالحه کرده باشند و بدون پیکار تسلیم امام کرده باشند ملک امام است. و نیز قلل جبال و درّه‌ها و نیزارها، و هر زمین بی صاحب، و اموال خالصه سلاطین که غصب نباشد (که اگر غصب باشد به صاحبش برگردانده می‌شود)، و امام وارث کسی است که وارثی ندارد. و در مقابل این املاک، بیچارگان بی سرپرست را رسیدگی می‌کند...^(۱)

خمس و انفال، که به طور نفل = زائد، علاوه بر خمس به شخص امام تعلق دارد، - اموال بسیار گسترده‌ای است که می‌تواند قدرت اقتصادی امام را بالا برده، ضمن این که مردم را زیر فشار شدید موسیالیزم قرار نداده قدرت اقتصادی حکومت را در حد بسیار برتری قرار دهد تا بتواند با مرکزیت قدرت، بهتر جلو استثمار را بگیرد.

اعتبار ملکیت شخص امام در خمس و انفال بنظر ما، (و نه مقام حکومت) برای این است که امام کاملاً مبسوط الید باشد و برای مخارجی که آن را صلاح امت و جامعه و حکومت می‌داند، مورد سؤال واقع نشود و بتواند با قاطعیت بیشتری کار کند. می‌دانید که یکی از مشکلات بزرگ برخی سیستمهای حکومتی از جمله سیستم حکومت آمریکایی همین پای‌بند بودن به پاسخ در برابر کنگره می‌باشد.

تصمیمات کاخ ریاست جمهوری را باید کنگره تصویب کند و گرنه

اعتباری ندارد، مگر این که دائماً بخواهد از «حقّ و تو» استفاده کند که این خود برای ریاست جمهوری شکست است. این است که آمریکا در مسأله آنگولا و آگادن شکست می‌خورد و همین طور در فروش اسلحه به ترکیه (منظورم شکست از نظر منافع خاص آمریکاست، نه جوامع دیگر و نه مسایل انسانی که شکستهای امریکا معمولاً بنفع انسانیت است!).

سیستم حکومت شوروی هم گر چه صد در صد این مشکل را ندارد، ولی آن هم به نوعی به همین درد مبتلاست. البته آن‌ها جز این هم توانایی ندارند، زیرا مقام عصمت یا عدالت فوق العاده‌ای که در رهبری امام و نائش در مکتب تشیع اعتبار وجود دارد، در آن سیستم‌ها وجود ندارد و معتبر هم ندانسته‌اند. در امامت تشیع، عصمت و یا عدالت مانع سوء استفاده از مقام و مال می‌باشد از این رو اموال بسیاری در اختیار شخص رهبر قرار می‌گیرد.

در زمان ما هم اموال سلطنتی رژیم سابق ایران متعلق به شخص رهبر انقلاب است. البته به این جهت که رهبر انقلاب است. و لذا همچون دیگر اموال شخصی او به ارث کسی نمی‌رسد بلکه به رهبر بعدی تعلق دارد. لیکن در هر زمان در اختیار شخص رهبر است. اموالی هم که غضب کرده‌اند (که اکثریت قاطع اموال آن‌ها این طور بوده است) اگر صاحبان شخصی نداشته باشند، به عنوان «مجهول المالک» در اختیار حاکم قرار می‌گیرد.

اراضی بائر و همه زمین‌های بی صاحب را مردم می‌توانند با احیا و آباد کردن مالک شوند، ولی چون این مالکیت در طول مالکیت حاکم است، حاکم می‌تواند اگر مصالح جامعه اقتضا کند، مانع این تملک بشود. این که

فردی بخواهد با ابزار تولید پیشرفته زمین‌های بسیار زیادی را مالک بشود و دیگران را در مضیقه کمبود زمین، محصول، یا خانه قرار دهد، مقبول و قانونی نیست. حکم مزبور درباره معادن هم جریان دارد. حاکم وقتی که می‌بیند بخش خصوصی نمی‌تواند معادن بزرگ را استخراج و آباد نماید و در نتیجه ثروت‌های ملی تعطیل می‌شود، مانع می‌شود و آن‌ها را در اختیار بخش دولتی قرار می‌دهد.

۲. اموالی که برای رفع نیازهای جامعه در اختیار حاکم قرار داد.

درست است که حاکم اسلامی خمس و انفال را که در اختیار دارد، هرگز برای شخص خود نمی‌خواهد و به مصرف مصالح امت و جامعه می‌رساند، لیکن برای این که در مصرف مورد بازخواست کسی نباشد در اعتبار قانونی، ملک شخص امام به حساب آمده است و به جز یتیمان و بیچارگان و به راه ماندگان (از سادات یا مطلق افراد) مصارف دیگری برایش تعیین نشده است و همه چیز به اختیار حاکم قرار داده شده است. در مورد این که نیمی از خمس (یعنی $1/10$ هر چیزی که خمس بر آن تعلق می‌گیرد) اختصاص به سادات فقیر و یتیم و دور از وطن داشته باشد دلیل قاطعی در دست نیست و روایات متعددی هم که بر اختصاص مزبور دلالت دارند، واجد اشکال یا اشکالاتی است^(۱)

ولی تحقیق این قسمت چندان مهم نیست، زیرا آن‌ها که به اختصاص فائل

۱- روایات ۱/۱ و ۱ و ۴ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۲ ابواب قسمة الخمس وسائل. بیشتر

روایات مزبور از سند مورد اشکال است و برخی از آن‌ها اشکالات دیگری هم دارد.

هستند و روایاتی که دلالت بر اختصاص مزبور دارد نمی‌گویند که همه ۱/۱۰ ملک سادات است، بلکه آنها هم می‌گویند که باید فقر سادات از این صندوق بر طرف شود و اگر کم آمد، حاکم از دیگر اموال خود جبران می‌کند و اگر زیاد آمد (که معمولاً چنین است، مگر این که مردم پرداخت نکنند) به صندوق اموال حاکم بر می‌گردد.

بهر حال این اموال ملک شخص امام است ولی زکات و مجهول المالک و لقطه (مالی که در راه پیدا می‌شود و ارزشی بیش از نیم مثقال نقره دارد، بنا به این عقیده که باید به اجازه حاکم به مصرف فقرا برسد) جزو اموال شخصی حاکم به حساب نمی‌آید و فقط در اختیار حاکم است که زیر نظر او به مصرف فقرا و سایر مصارف برسد.

لقظه

در باره لقطه دستور این است که باید صدقه داده شود.

مردی به امام صادق علیه السلام گفت مالی پیدا کرده‌ام و بر خود می‌ترسم و اگر صاحبش را پیدا می‌کردم و به او می‌دادم و راحت می‌شدم. امام فرمود: ترا به خدا سوگند آیا اگر صاحبش را پیدا کنی به او می‌دهی؟ گفت: آری به خدا قسم، امام فرمود: و الله جز من کسی صاحبش نیست. و سپس او را سوگند داد که به هر که امام فرمان دهد پردازد و او سوگند یاد کرد امام فرمود: برو در میان برادرانت تقسیم کن و دیگر هراسی نداشته باش و او هم میان برادران دینی خود تقسیم کرد. (۱)

از امام هشتم سؤال شد، دوستی در سفر مکه داشتیم، او به منزل خود رفت و ما هم به منزل‌های خود رفتیم و بعدا که به راه افتادیم برخی از اجناس او را در اثاثیه خود یافتیم، حالا چه کنیم؟ فرمود با خود به کوفه ببرید (اهل کوفه بوده‌اند) گفتند ما او را نمی‌شناسیم و خانه‌اش را نمی‌دانیم فرمود: اگر این طور است بفروشید و پولش را صدقه بدهید، پرسیدند، به چه کسی فرمود: به اهل ولایت (آنها که معتقد به حکومت اهل بیت هستند = شیعه)... (۲)

درباره مجهول المالک نیز دستور همین است:

علی بن ابی حمزه می‌گوید از منشیان بنی امیه دوست جوانی داشتم، روزی به من گفت: برای من اجازه بگیر به حضور امام صادق علیه السلام برسم! من هم اجازه گرفتم و حضرت اجازه فرمود. وقتی وارد بر امام علیه السلام شد سلام کرد و نشست و سپس گفت: فدایت شوم من در سمت نویسندگی و دفاتر اینها (حکومتیان) بوده‌ام، و از طریق آن‌ها به مال زیادی رسیده‌ام و در راه تحصیل آن اموال هم دقتی نکرده‌ام. حضرت فرمود: اگر بنی امیه کسانی را نداشتند که بر ایشان بنویسند و مالیات‌ها را جمع کنند و در راه ایشان پیکار کنند و در اجتماعاتشان شرکت کنند هرگز حق ما را سلب نمی‌کردند. اگر مردم آنها را و هر چه دارند را می‌کردند، آن‌ها هیچ چیز پیدا نمی‌کردند، مگر آنچه احیانا به دستشان برسد. جوان گفت فدایت شوم آیا راه خلاصی دارم؟ فرمود: اگر بگویم انجام می‌دهی؟ گفت: آری انجام می‌دهم. حضرت فرمود: هر چه به دست آورده‌ای از خود بیرون کن، آن‌ها را که می‌شناسی پولشان را به خودشان بر می‌گردانی، و آن‌ها را که نمی‌شناسی صدقه می‌دهی، و من هم برایت بهشت را تضمین می‌کنم. آن جوان مرد مدتی سر خویش را فرو افکند و سپس سر برداشت و گفت: فدایت شوم انجام دادم. ابن ابی حمزه گفت: جوان با ما به کوفه آمد و هر چه در این دنیا داشت از خود جدا کرد، حتی لباس‌هایی که بر بدن داشت. ما برایش میان خود تقسیمی کردیم و لباسی برایش خریدیم و همراه مقداری پول برای مخارجش فرستادیم. چند ماهی بیش نگذشت که بیمار شد و ما به عبادتش می‌رفتیم، یک روز در حال احتضار بود، چشمانش را

باز کرد و گفت: علی! (ابن ابی حمزه) و الله مولایت (امام صادق علیه السلام) برای من به وعده اش وفا کرد، این را گفت و مرد! ما کارهایش را انجام دادیم و از آنجا بیرون آمدیم! بعدها که به حضور امام صادق علیه السلام رسیدیم همین که امام نظرش بر من افتاد فرمود: علی! به خدا قسم ما برای دوست (جوان) به وعده خویش وفا کردیم. گفتیم: گفتم: درست می فرمایی فدایت شوم و الله او نیز هنگام مرگش همین طور گفت... (۱)

زکات

درباره زکات باید به دو چیز توجه داشت: اول این که در چه مواردی واجب است و دوم این که به چه مصارفی باید برسد.

مشهور این است که زکات بر دو قسم است: زکات فطره و زکات مال، اولی آن است که هر کسی سالیانه یک من (تقریباً) از غذای معمولی مردم را باید به فقرا بدهد. زکات مال نیز در ۹ مورد واجبی است: گندم، جو، خرما، کشمش، گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره. مشروط به این که هر یک به مقدار معینی برسند که «نصاب» نامیده می‌شود. در غلات، نصاب مزبور ۲۸۸ من تبریز (۴۵ مثقال کمتر) یا حدود ۲۰۰ / ۸۴۷ کیلوگرم می‌باشد، که اگر با آب باران و به طور دیمی و یا آب نهر و رودخانه آبیاری شود ۱/۱۰ محصول، و اگر با آب دستی یا چرخ یا موتور و مانند آن آبیاری شود، ۱/۲۰ محصول باید داده شود.

نصاب طلا نیز ۲۰ مثقال شرعی (۱۸ نخود) یا ۱۵ مثقال معمول بازار (۲۴ نخود) است که نیم مثقال شرعی باید داده شود، و نصاب نقره ۲۰۰ درهم (هر درهم تقریباً ۱۲ نخود و نیم می‌باشد) که ۵ درهم یعنی ۱/۴۰ باید داده شود.

اما نصاب شتر در هر پنج نفر شتر یک گوسفند، در هر ده نفر شتر ۲ گوسفند، در هر ۱۵ نفر شتر سه گوسفند، در ۲۰ نفر شتر ۴ گوسفند، در ۲۵ نفر شتر ۵ گوسفند، در ۲۶ نفر شتر یک نفر بچه شتر یکسال تمام، در

۳۶ نفر شتر یک نفر بچه شتر ۲ سال تمام، در ۴۶ نفر شتر یک نفر بچه شتر ۳ سال تمام، در ۶۱ تو شتر یک نفر، بچه شتر ۴ سال تمام، در ۷۶ نفر شتر ۲ بچه شتر دو سال تمام، در ۹۱ نفر شتر ۲ نفر بچه شتر سه سال تمام: در ۱۲۱ نفر شتر به بالا هر پنجاه نفر شتر یک نفر بچه شتر ۳ سال تمام و یا در هر ۴۰ نفر شتر یک نفر بچه شتر ۲ سال تمام (با هر کدام که بهتر تطبیق نماید) واجب است.

در نصاب گاو و گاو میش نیز هر ۳۰ رأس گاو یک گوساله یک سال تمام، و یا در هر ۴۰ رأس یک رأس گوساله ۲ سال تمام (با هر کدام که بهتر تطبیق شود).

در نصاب گوسفند، در ۴۰ رأس گوسفند یک رأس گوسفند، و سپس در ۱۲۱ رأس گوسفند ۲ رأس گوسفند، و سپس در دو یست و یک رأس، ۳ گوسفند، و در سیصد و یک رأس ۴ رأس گوسفند، و پس از آن در ۴۰۰ رأس به بالا در هر صد رأس گوسفند یک گوسفند.

در مقابل مشهور برخی افراد معتقدند که موارد وجوب زکات به موارد پیشگفته اختصاص ندارد و در همه حیوانات زمین (برنج، لوییاو عدس، ذرت و...) قائل به زکات هستند. چنان که پاره‌ای از روایات نیز بر این معنا دلالت دارد. با دقت در مجموع ادله بنظر میرسد: زکات یک مالیات دولتی است و قاعده کلی در مالیات‌ها این است که قانون ثابتی نداشته باشد، بلکه منطبق با نیازهای حکومت و جامعه و شرایط تولید کنندگان مواد خام تنظیم شود. وقتی جامعه و حکومت نیاز بیشتری دارد هم از نظر مورد زکات و هم از نظر مقدار ادا، باید در سطحی وسیع‌تر و مقدار بیشتری گرفته شود و ولی وقتی که حکومت به پول نیازی ندارد و از آن

طرف تولیدکنندگان مواد خام کمبود محصول و گرفتاری دارند کم‌تر گرفته شود و یا اساساً عفو شوند، و حتی چیزی هم به آنها مساعدت شود، و اگر حکومت نیازی ندارد و تولیدکنندگان هم گرفتاری خاصی نداشته باشند و محصول خوبی هم دارند، شاید مصالح نفسانی و روانی اقتضا کند که مقداری بدهند که حرص و علاقه به مال در آنها تقویت نشود یعنی در آن صورت نیاز مطرح نیست، حالت روحی و روانی مطرح است.

و این معنا در خمس نیست، زیرا خمس به عنوان یک مالیات دولتی حساب نشده، بلکه نوعی ملک شخصی حاکم حساب شده است و از طرفی در عمومی‌ترین مواردش یعنی سود کسب، کاملاً گسترده و نامحدود می‌باشد، و از سود خالص پس از حذف مخارج کسب و مخارج زندگی داده می‌شود، و بنابراین دائماً رعایت وضع تولیدکننده شده است. از طرف دیگر اگر حکومت هم نیازی نداشته باشد، چون ملک شخص حاکم حساب می‌شود، می‌تواند در هر مورد که شخصاً مصلحت بدانند، در بهتر کردن سطح زندگی مردم یا کمک به سایر کشورها و یا تحقیقات علمی و رشد روانی و غیره صرف کند، از جهت دیگر خاصیت مهمی که یک مالیات ثابت دارد، آن است که اختصاصی به زمان تشکیل حکومت ندارد. ملک شخص حاکم شرعی است هر چند هنوز حکومت را عملاً در دست نگرفته باشد، در این صورت نیز خمس باید داده شود تا حکومت را ایجاد و حکومت را تأسیس کند و منظور از حکومت نیز شامل محوریت مثل امامان شیعه می‌شود، آنهم حکومت است، بلکه حکومت واقعی همان است، هر چه امام بگوید مردم همان را عمل می‌کنند نه آنچه را که حکومت ظاهری سر نیزه می‌گوید. مراجع

تقلید هم همینطور.. آنها حکومت واقعی بر مقلدین خود دارند اینطور نیست که خمس ملک حاکم بالفعل باشد که در آنصورت امام صادق و دیگر امامان غیر از علی علیه توانند تصرف کننده بدینجهت بهتر این است هر مقلدی خمس خود را به مرجع تقلید خود بدهد.

اینها همه جهانی است که برای مادر قانون خمس (از هیچ جهتی) شکی باقی نمیگذارد. ولی سخن در قانون زکات می باشد. از بررسی دقیقی که در روایات زکات انجام میگیرد، نظر تعمیم زکات (به معنای عدم انحصار و امکان تغییر در شرایط مختلف) بیشتر جلب توجه می نماید.

روایات و نصوص قرآنی بسیاری اصل و جوب زکات را می رساند، آیات قرآنی در این زمینه بسیار است. و در اولین آیات سوره بقره شرط هدایت به وسیله قرآن تأدیبه زکات شمرده شده است. در میان روایات هم نصوصی مانند: «ما فرض الله علی هذه الأمة شیئا اشدّ علیهم من الزکاة و فیها تهلك عامتهم = بر امت اسلامی قانونی مهم تر و سخت گیر تر از زکات وضع نشده است و با عدم رعایت همین قانون هلاکت عمومی پیش می آید»^(۱) و «از این امت ده گروه نسبت به خداوند کافر هستند و از جمله کسی است که زکات را دریغ دارد»^(۲) «و ملعون کل مال لا یزکی... = مالی که زکاتش داده نشود، ملعون و دور از رحمت و برکت الهی است»^(۳) «و ان الله فرض فی اموال الأغنیاء اقوات الفقراء فما جاع فقیر الا بما منع غنی و الله تعالی سائلهم عن ذلک = خداوند در مال

۲ - ۷/۴ ما تجب فیها الزکاة.

۱ - ۱۸/۳ ما تجب فیها الزکاة.

۳ - ۲۳/۳ و ۲۵ ما تجب فیها الزکاة.

ثروتمندان غذای فقرا را قرار داده است و گرسنگی هر فقیری مربوط به بخل ثروتمندی می‌باشد و خداوند از آن‌ها در این باره باز خواست می‌کند»^(۱).

این نصوص قرآنی و حدیثی اصل قانون زکات را می‌رسانند.

برخی دیگر از نصوص، مقدار و تعداد موارد زکات را ذکر می‌کنند؛ و در این مورد، اختلاف روایات، زیاد است. برخی از نصوص مزبور زکات را فقط در همان ۹ مورد می‌داند و مازاد را نفی می‌کند (مانند این حدیث: و زکات را بر ۹ چیز واجب کرده است: گندم و جو و خرما و کشمش و شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره)^(۲) و «از امام باقر علیه السلام درباره صدقات اموال پرسیدم فرمود: در ۹ چیز است که در غیر اینها هیچ واجب نیست: در طلا و نقره و...»^(۳)

در بسیاری از روایاتی که زکات را منحصر در ۹ چیز می‌داند این مطلب آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله غیر از این ۹ چیز را عفو نموده است.^(۴) لحن برخی از این روایات بسیار تند می‌باشد و امام با شدت تمام، جلوی فکر توسعه و گسترش زکات در غیر از ۹ مورد را می‌گیرد.^(۵) از لحن شدید مزبور و پافشاری برخی روایان حدیث در سؤال مکرر از این مسأله پیدا است که این فکر توسعه، خیلی رایج بوده است. راوی مورد اشاره که مکرر

۱ - ۲۳/۳ و ۲۵ ما تجب فیها الزکاه.

۲ - ۲/۸ ما تجب الزکاه - وسائل از امام هشتم.

۳ - ۹/۸ ما تجب الزکاه.

۴ - ۱/۸ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۸ و... ما تجب الزکاه.

۵ - مانند ۶/۸ و ۱۲ و ۱۲ ما تجب الزکاه.

می‌پرسیده است، شخصی است به نام محمد بن جعفر طیار (که مرحوم ما مقانی تصور کرده همان محمد بن جعفر بن ایطالب است و البته این اشتباه است)، و ما نمی‌دانیم کیست، و چگونه آدمی است لیکن از طرز برخورد امام با او معلوم می‌شود خود را صاحب فکر بلندی می‌دانسته و توسعه زکات را به نفع جامعه فکر می‌کرده است، و زیر بار محدودیت زکات در ۹ چیز نمی‌رفته است.

ولی بهر حال در بسیاری روایات آمده است که برنج و ذرت و عدس و هر چه با پیمانه کیل می‌شود و بلکه همه حبوبات، زکات دارند. در حدیثی می‌فرماید: گندم و جو و ذرت و ارزن و برنج و عدس و کنجد و سلت (شبهه جو) و امثال این‌ها همه با ید زکات داده شوند.^(۱)

در برخی از این روایات آمده است که: مدینه در آن زمان، سرزمین برنج نبوده است که چیزی درباره‌اش گفته شود، لیکن حکمش قرار داده شده بود، چگونه می‌توان گفت (زکات) در آن نباشد با این که همه خراج عراق از برنج است.^(۲) ولی در روایت ۸/۳ آمده که: والله در زمان پیامبر کنجد و ذرت و ارزن و همه اینها (برنج و...) بوده است، مگر عفو از چیزی که نبوده ممکن است.

در باره مال التجاره و کالاهایی که برای تجارت تهیه شده است و نیز درباره قاطر و مادیان هم روایاتی دال بر لزوم زکات آمده است. برخی از فقها گفته‌اند روایاتی که دلالت بر لزوم زکات در غیر از ۹ مورد

۱- ۴/۹ ما تجب الزکاه فیه و همینطور ۱۰/۹ و ۱۱ و ۱ و ۲ و ۳.

۲- ۱۱/۹ ما تجب الزکاه فیه حدیث معتبر.

سابق الذکر دارد، در شرایط تقیّه و خوف از دشمن، صادر شده است یعنی امام در شرایطی بوده که نتوانسته است حقیقت حکم الله را در این مسأله بگوید...

ولی به نظر ما خود کلمه عفو در روایات دلیل عمومیت قانون می باشد، همان طور که در برخی روایات گذشت که مدینه سرزمین برنج نبوده است. یعنی اگر بود زکات داشت. البته برنج هم بوده است (چنان که در برخی روایات دیگر ذکر شده) و بنابراین چون برنج کم بوده و چندان درآمدی از آن طریق عاید دولت پیامبر ﷺ نمی شده است، بهتر این بوده است که به خاطر آن درآمد مختصر، ملت از طرف دولت احساس فشار نکند. و چیزی مختصری که از این راه به دولت می رسد ارزش جعل قانون و احساس فشار از ناحیه مؤدیان مالیاتی را ندارد. پس اگر زیاد بود و ارزش جعل قانون را داشت و منع میشد.

میتوان گفت: مانعی ندارد که هر وقت حاکم صلاح بداند در چیزهای دیگر هم مالیات زکات قرار دهد، چنان که همه مالیات های معمولی حکومت ها متغیر می باشد و طبق شرایط زمانه تغییر می کند. به نظر ما همان شرایط برنج در مدینه آن روز، امروزه در پاره ای کشورها درباره اسب، شتر و گاو وجود دارد. این که در زمان ائمه (ع) فقط مسأله توسعه زکات در غیر آن ۹ مورد مطرح بوده است و نه تضییق، یعنی شتر و گاو و گوسفند و سایر موارد ۹ گانه زکات در زمان ائمه (ع) نسبت به زمان پیامبر ﷺ بیشتر شده که کم تر نشده است. ولی برنج و ارزن و غیره کم بوده است و به تعبیر امام ﷺ مدینه در آن زمان «زمین برنج» و «برنجزار نبوده، برنج و غیره هم بوده لیکن برنجزار نبوده است، و بنابراین شرایط

گوناگون ایجاب می‌کرده که بر این جنس کم و گاهی پر زحمت، مالیاتی بسته نشود. شرایطی که آن زمان دربارهٔ برنج و ارزن و... بوده است اینک دربارهٔ برخی از همان ۹ مورد مشهور به وجود آمده است و بنابراین حاکم اسلامی می‌تواند مالیات برخی از آن‌ها را لغو نماید و بر عکس برخی از اجناس دیگر را مشمول مالیات قرار دهد.

ضمناً میدانیم و لازم به توضیح نیست که اجناس مشمول مالیات زکات، ممکن است در نهایت، مشمول دو نوع مالیات شود: ۱. زکات ۲. خمس. زکات مربوط به خود جنس مشمول مالیات زکات می‌باشد و در ارتباط با نصاب معین از نظر کمیت جنس مزبور، و حساب مخارج تحصیل جنس مزبور می‌باشد. ولی خمس در ارتباط با سود خالص شخص از کل درآمد، پس از حذف مخارج کل زندگی‌اش در طول سال می‌باشد.

مصرف زکات

زکات را می‌توان در همهٔ نیازهای جامعه و حکومت اسلامی به مصرف رسانید، لیکن از ترتیبی که در آیهٔ قرآن به کار رفته است، در می‌یابیم که حل مشکل فقر اولویت دارد. تعبیر قرآن کریم این است «أَنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْفَارِسِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ، فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^(۱) صدقات برای فقرا و بیچارگان و کارمندان ادارهٔ زکات و آن‌ها که می‌خواهیم دلشان را الفت دهیم، است. و در مسأله بردگان و بدهکاران و در راههای

الهی و درماندگان راه (صرف می شود) این حکم الهی است و خداوند داناست و به حکمت کار می کند».

چند گروه از فقرا از مصرف زکات برکنار و محروم می باشند:

۱. سادات فقیر، اصل مسأله در اسلام مسلم است که زکات به فقرای سادات نمی رسد. سادات فقیر باید از صندوق خمس استفاده کنند. در علت این حکم، آراء مختلف است برخی گفته اند^(۱) حکم مزبور برای ساختن گروهی فعال و مبارز از فرزندان پیامبر ﷺ می باشد که دائماً هوشیار و مراقب حوادث باشند، این ها از جیب حاکم برداشت می کنند که معلوم نباشند... سادات آن زمان گروهی مبارز بوده اند که بالآخره بسیاری از آن ها فراری می شده اند...»

ولی این رای کامل نیست، زیرا مسأله، مسأله فقر است نه مبارزه، سید فقیر هر چند مبارز هم نباشد، می تواند از سهم سادات بگیرد و نباید به او زکات داد. از طرفی مسأله یاد شده به زمان ائمه اختصاص ندارد که بگوییم چون آن زمان مبارز بوده اند سهم سادات می گرفته اند.

برخی دیگر گفته اند زکات مال اضافی هر شخص است و در برخی روایات تعبیر به «اوساخ» شده که معمولاً تصوّر می کنند: اوساخ یعنی «چرکها!» و می گویند: زکات به منزله فصولات و اضافات اموال است (مانند چرک بدن) که باید به دور ریخته شود، و مقام سادات که از نسل پیامبرند اشرف از این فصولات است و نباید فقر آن ها از این طریق درمان

۱ - این جهت را مرحوم دکتر علی شریعتی معتقد بود. نامبرده متأسفانه در بسیاری

از مباحث فقط بر اساس ذوق حرف میزد، نه برهان.

شود، فقر سادات باید از صندوق خمس که مربوط به شخص حاکم است برطرف شود.

بنا به این نظریه، احترام به شخص پیامبر ﷺ باعث شده است که سادات که از نسل آن حضرتند، از دیگران ممتاز شوند، و البته این امتیاز فقط در احترام است که این‌ها در صف سایر فقرا نیستند، وگرنه از نظر مقدار بودجه فرقی نمی‌کند. به هر حال باید فقر فقرا درمان شود از این صندوق یا از آن صندوق. مثل این که برای مراجعه کنندگان به فلان اداره دولتی دو صف یا دو زمان برای مردم معمولی و نخبگان جامعه قرار دهیم. بگویم دانشمندان از آن در وارد شوند، و یا عصر بیابند و سایر مردم از این در و یا صبح. که البته این در همه دنیا معمول است... (۱)

به نظر میرسد این رأی نیز درست نباشد، زیرا از شریعت اسلام که فریاد تساوی سر می‌دهد و احترام را فقط به تقوی می‌داند، آن هم تقوای شخصی نه ارثی، و پیامبر ﷺ حتی به فرزندش فاطمه می‌گوید: من ترا نمی‌توانم از خداوند بی نیاز کنم... تو هستی و عملت! و همین تعبیر را درباره خویشان خود - فرزندان عبدالمطلب - می‌فرماید، و نیز می‌فرماید عرب بر عجم و سیاه بر سفید و... فضیلتی ندارد و فضیلت فقط با تقوا است... از چنین شریعت آزاد و والایی انتظار چنین کاری نیست، البته معمولاً در احترام پدران، فرزندان را بر سایر مردم امتیاز می‌دهند، ولی از اسلام چنین کاری بعید است، چون صرف احترام به سادات نیست بلکه یک امتیاز علنی می‌باشد. هر چند در برخی روایات چنین مسأله‌ای آمده

باشد ولی قرآن کریم صراحت دارد که کرامت و احترام به تقوا است. آری غیر از تقوا، علم، و مبارزه در راه حق، نیز در قرآن کریم ملاک فضیلت حساب شده است که دومی از مظاهر مهم تقوا، و اولی مقدمه تقوا می‌باشد. تقوای بی علم و آگاهی ممکن نیست، و سکوت در مورد لزوم مبارزه هم خلاف تقوا است، و در موارد عدم لزوم مبارزه (نه مفسده مبارزه) هم رخوت و مستی است که مذموم است.

بنابراین احترام به تقوا و علم و مبارزه، صحیح است، لیکن امتیاز ارثی با روش قرآن نمی‌سازد، البته در بعضی موارد اگر دو نفر از هر نظر مساوی باشند و فقط یکی از آن دو سید باشد، سیادت برای او مرجح می‌باشد (از جمله بعقیده برخی فقها. در امام جماعت) ولی این برای حلّ مسأله است، بالآخره یکی از آن دو نفر باید مقدم شوند و به ناچار باید پای مرجحات جلو بیاید، اما وقتی است که در علم و تقوا و... مساوی باشند، خصوصاً که تاثیرات معنوی ژنتیک هم ممکن است. زیرا مسأله تأثیر برخی روحيات از راه توارث هم مطرح است، وقتی رنگ پوست و موی مجعد بتواند پس از نسل‌ها اثر بگذارد، چرا حالات و روحيات اثر نگذارد؟

خلاصه این که گر چه حتماً خوب است مردم خودشان به عنوان احترام به پیامبر ﷺ، فرزندان صالح او را بیشتر احترام کنند، لیکن این توصیه اخلاق است و نه قانون و الزام... از این رو ترجیح قانونی یک گروه از باب توارث به نظر من با نصوص قرآنی و احادیث اسلامی تطبیق پذیر نیست. والله اعلم.

نظریه سوم این است که زکات، صندوق دولتی و موقعیت خاص قانونی دارد و مصارفش نیز همین طور، بنابراین فقرا که اولین مصرف زکات

هستند، طلبکار صندوق دولت هستند، پیامبر اکرم ﷺ نخواست است که فرزندان و بستگانش به عنوان خویشاوندی با او، جایی در صندوق دولتی داشته و طلبکار دولت باشند. ولی سهم سادات در اختیار شخص حاکم است و گویا حاکم از جیب شخصی خود به آنها می دهد و گویا می خواهد به آنها بگوید: ببینید! شما در صندوق دولتی سهمی ندارید من از جیب خودم می دهم پس مراقب خود و اعمال خود باشید، ضمناً بدین وسیله آن ها را از نزدیک شدن به منصب های دولتی دور کرده است. که شماها حتی سهمی هم در صندوق دولتی ندارید. (۱)

نظریه چهارم این که پیامبر ﷺ خواسته است (به دستور خداوند) آن ها را از باقی مردم جدا کند تا بدین وسیله دائماً در پاک سازی خویش باشند، به آن ها می گوید شما با دیگران فرق دارید و منتسب به پیامبر ﷺ هستید، اعمال شما در مردم بیش از دیگران تأثیر دارد، بودجه شما هم جدا است. همان طور که قرآن درباره زن های پیامبر ﷺ فرموده است: «یا نساء النبی ﷺ لستن کاحد من النساء ان اتقین... = ای زن های پیامبر ﷺ شما مانند سایر زن ها نیستید اگر تقوا داشته باشید...» (۲) پس جدا کردن بودجه آنها بهانه ای است برای اصلاح بیشتر آن ها، تا کم تر به فساد گرایش پیدا کنند و کاملاً زیر نظر باشند.

شاید این نظریه، از نظرات قبلی مناسب تر باشد و با قرآن کریم سازگارتر. لیکن این حکم که سید می تواند زکات مال سید دیگری را بگیرد ولی

۱ - این عقیده را یکی از نویسندگان محقق معاصر ابراز می دارد.

۲ - سوره احزاب، آیه ۳۲.

نمی‌تواند زکات مال غیر سیّد را بگیرد که در «فقه» ما تقریباً حکمی فطمی است، به نظر می‌آورد که نکته دیگری (پنجم) نیز وجود دارد و آن این که خداوند نمی‌خواهد پیامبر و امام و نزدیکان آن‌ها از جیب ملت بخورند، مشکل نیاز آن‌ها از خمس بر طرف می‌شود که ملک شخص حاکم (امام) می‌باشد. این نظریه پنجم چیزی است که به ذهن نگارنده رسیده است.

البته توجه دارید که در این جا دو مسأله مهم مطرح شده است: ۱. سادات از زکات سهمی نمی‌گیرند. ۲. نیمی از خمس در درجه اول اختصاص به سادات دارد.

آن چه تاکنون گفتیم مربوط به مسأله اول بود و اما مسأله دوم که خیلی مورد اشکال است، این است که چرا نیمی از خمس که $\frac{1}{5}$ همه درآمد‌های مردم را شامل می‌شود، برای رفع نیازهای سادات - که گروه اندکی هستند - اختصاص داده شود و فقط سهمی از زکات که در مقایسه با خمس، مالیات بسیار ناچیزی است برای درمان فقر همه فقرا باشد...

البته این اشکال تا حدودی با تکرار مطالبی که در مسأله اول گفتیم حل می‌شود. لیکن همان طور که قبلاً گفتیم اصل این مسئله روشن نیست، و دلیل قاطعی ندارد. برخی از فقهای بزرگ عصر معتقدند سهم سادات ($\frac{1}{2}$ خمس)، مصرفی جداگانه از سهم امام ($\frac{1}{2}$ دیگر خمس) ندارد. و همه خمس مربوط به حل مشکل حکومت و جامعه می‌باشد، و از خمس برای حل مشکل فقر عمومی هم استفاده می‌شود. در زکات برای رفع فقر (غیر از سادات فقیر) اولوی نسبت به سایر مشکلات قابل شده‌ایم، ولی خمس، همه‌اش ملک حاکم و مربوط به مشکلاتی است که

برای جامعه پیش می‌آید و هیچ مشکلی اولویت قانونی و کلی ندارد، گرچه امر مهم و در اولیّتی نباشد و سادات نیاز داشته باشند حلّ مشکل آنها مقدم است. و این نظریه با تحقیق سازگارتر است، گرچه خلاف نظریّه مشهور می‌باشد. در روایات ما آمده که امام علیه السلام فرمود: «الخمس لی: خمس، یعنی همه $1/5$ ، مال منست»، بنابراین روایاتی که نیمی از خمس را مخصوص سادات می‌داند منظور این است که باید فقر سادات از این مال برطرف شود.

بحث در مورد کسانی بود که از زکات محرومند که سادات فقیر یکی از این گروه بودند.

۲- کسانی که زکات را در راه معصیت صرف می‌کنند، هر چند فقیرند ولی وقتی پولی به دست می‌آورند در راه گناه صرف می‌کنند.

کسانی که شارب الخمر هستند و برخی از فقها گفته‌اند که تظاهرکنندگان به گناهان کبیره‌ای که هموزن شرب خمر هستند نیز، همین حکم را دارند، و نباید به آنها زکات داد، هر چند پول زکات را در راه این گناهان مصرف نکنند.

کفارات

یکی از منابع مالی که در راه رفع فقر مورد استفاده است قانون کفارات است که الزامی و واجب می‌باشد.

ممکن است انسانهایی لغزش‌هایی در زندگی داشته باشند، و این‌ها کم نیستند، آیا با یک لغزش، فرد را طرد کنیم؟ یا بدون کار و برنامه‌ای توبه‌اش را بپذیریم؟ و اگر بنا شد بپذیریم با چه برنامه‌ای باید باشد؟

البته لغزش‌ها زیادند و اکثریت قاطع انسان‌ها بی لغزش نیستند، ولی این سخن ما، در هر لغزشی نیست، بلکه مراد لغزش‌های خاصی است که سطح نسبتاً متوسطی دارند که هم بی اهمیت نیستند که امر عادی حساب شوند و هم در حدّ اعلای گناه نیستند که با برنامه‌های معمولی قابل اصلاح نباشند. لغزش‌های خاصی که در اسلام مشمول قانون کفاره هستند، عبارت از: این‌ها هستند:ظهار، قتل خطا، خوردن قضا، روزه ماه رمضان بعد از ظهر، خوردن روزه ماه رمضان، تخلف عهد، چیدن و بریدن زن موی خود را در مصیبت‌ها، تخلف قسم، موی کندن زن در مصیبت‌ها و همین‌طور مجروح کردن صورت، لباس دریدن مرد در مرگ فرزند و یا زن خود، کشتن فرد مؤمن به عمد و ظلم، خوردن روزه رمضان به حرام و...

اسلام در این لغزش‌ها احکامی به عنوان کفاره دارد تا بدان وسیله و با همراهی توبه درونی و پشیمانی کامل، و تصمیم بر اصلاح آینده، لغزش‌های مزبور از مجازات دیگر معاف گردند و شخص اصلاح گردد.

احکام مزبور، برخی مالی و برخی بدنی هستند، تا با زحمات بدنی و تمرین استقامت در برابر هوای نفس و مال، اصلاح باطن به وجود آید. در ۲ لغزش اول، باید یک برده آزاد کند و اگر نبود یا نتوانست، باید دو ماه پیایی روزه بگیرد، و اگر نتوانست باید ۶۰ نفر محتاج را غذا دهد. در لغزش سوم باید ده نفر محتاج را غذا دهد و اگر نتوانست باید سه روز روزه بگیرد.

در لغزش چهارم و پنجم و ششم و هفتم باید یک برده آزاد کند و یا دو ماه پیایی روزه بگیرد و یا ۶۰ محتاج را غذا دهد.

در لغزش هشتم و نهم و دهم باید یک برده آزاد کند و یا ده محتاج را غذا و لباس بدهد.

در لغزش یازدهم و دوازدهم باید هم یک برده آزاد کند و هم ۶۰ روز پیایی روزه بگیرد و هم ۶۰ محتاج را غذا بدهد مگر این که برده‌ای نباشد یا نتواند.

غذای محتاجان باید مطابق غذای غالب مردم باشد، البته فقها گفته‌اند که در گندم و نان احتیاج به خورش همراه آنها نیست و همان مقدار گندم و نان کافی است، ولی در امثال کفاره قسم، برخی از فقها معتقدند باید پائین‌تر از سطح معمول داخل خانه‌ها نباشد.

در لباس باید لااقل یک دست پیراهن و شلوار یا یک پیراهن بلند تقریباً عربی باشد.

کفارات مالی در حکم دین و چون بدهی‌های دیگر می‌باشد که حتماً پس از مرگ شخص از ترکه‌اش باید داده شود.

درست است که کفارات از نظر مالیات‌های یک حکومت، چیز مهمی

محسوب نمی‌شود، لیکن به هر حال در رفع مسأله فقر نیز می‌تواند به عنوان یک عامل مورد توجه باشد. به خصوص این که بدون دخالت مأمورین دولتی و بدون توسل به تشریفات اداری و فقط با نیروی ایمان شخص و روابط خصوصی انجام می‌شود که آن هتک احترام‌ها را که در همه رسیدگی‌های اداری می‌باشد، ندارد.

کفارات و اموال عمومی

مالیات اراضی مفتوحة العنوة، و همین طور مالیات بر اراضی و سرانه افراد غیر اسلامی که اصطلاحاً جزیه نامیده می‌شود، و زمین‌هایی که با توسل به قدرت نظامی جزو قلمرو اسلام شده است متعلق به همه مسلمان‌هاست، و فقط در مصالح عمومی اسلامی باید به مصرف برسد. اراضی مزبور فقط در صورتی ملک شخصی می‌شود که حاکم عادل و آگاه اسلامی، مصالح عموم را در این بدانند که قطعه‌ای به عنوان تشویق و غیره به شخص خاصی تملیک نماید، وگرنه این گونه اراضی باید برای عموم حفظ شود، مرتع حیوانات متعلق به بیت المال شود و یا مرتع آزاد برای عموم، و یا پارک‌های تفریحی برای عموم و یا برای مدارس و کتابخانه‌ها و بیمارستان‌ها و... مورد استفاده عموم قرار گیرد، و یا با عنوان اجاره به افراد واگذار شود تا مورد استفاده شخصی آن‌ها قرار گیرد و اجاره‌اش به بیت المال برگردد. مبلغ اجاره به شرایط زمانی و مکانی و اوضاع و احوال مسلمین بستگی دارد.

هم اکنون مالیات اراضی مکه و خیبر و عراق و عراق و نهاوند و خراسان ایران و بسیاری شیخ‌نشین‌های خلیج و... که مفتوح العنوة بوده‌اند، اگر

گرفته شود، مبلغ قابل توجهی خواهد بود. البته نباید طوری باشد که اجحاف به تولیدکنندگان و متصرفان اراضی باشد.

از اراضی مورد مصالحه با کفار هم مالیات‌هایی گرفته می‌شده است که جزیه نامیده می‌شد.

جزیه بر زمانها و افراد مختلف، بوده است، ماوردی در کتاب احکام السلطانیة دربارهٔ جزیهٔ زمان برخی از خلفا می‌گوید: ثروتمند سالیانه ۴۵ درهم می‌داد، و متوسط ۲۵ درهم، و فقیر قادر به کار ۱۲ درهم و دیگران هیچ.

در زمان برخی از خلفا، از اجناس وارداتی کفار، به داخل کشور اسلامی نیز مالیات‌هایی گرفته می‌شده که اصطلاحاً «عشور» خوانده می‌شد^(۱)

هر چند همواره به نسبت ده یک نبوده است، این مالیات یک مقدار ثابت و قانون کلی نبوده و به نظر حاکم و مصالح گوناگون بستگی داشت.

خلاصه این که مالیات بر اراضی مفتوحة العنوة و جزیه نیز جزو اموال عمومی است. البته با خمس و زکات و... فرق دارد: اول این که متعلق به

عموم مسلمین در طول نسل‌هاست، و دوم این که در مواردی که بناست میان مردم پخش شود، بدون رعایت فقر و بی‌نیازی افراد پخش می‌شود.

این که از تواریخ مختلف استفاده می‌شود که علی علیه السلام در پخش بیت المال بدون تفاوت و به طور کاملاً مساوی میان همهٔ افراد حتی برده و مولایش

تقسیم می‌کرده است، مربوط به این گونه اموال است، وگرنه زکات مربوط به فقرا یا گروه‌های خاص دیگر است، و نه همهٔ مردم، خمس هم مربوط

به مصارفی است که حاکم صلاح بداند و در مصرف آن فید عمومیت نیست.

در برخی روایات آمده است که جزیه عطیه‌ای است خاص مهاجرین،^(۱) آنها که در سرزمین کفر به کشور اسلامی آمده و فعلاً جا، و چیزی ندارند. اینها از این راه تامین می‌شوند. لیکن به احتمال قوی، مهاجرین به عنوان یکی از موارد، ذکر شده است و منظور اختصاص نمی‌باشد. و اگر منظور، اختصاص باشد حتماً در شرایط زمانی خاصی مانند زمان پیامبر ﷺ است که مهاجرین در مدینه اوضاع مرتبی نداشتند.

درباره مقدار جزیه قاعده کلی همان است که گفتیم: (شرایط زمانی و مکانی). چنان که در حدیث معتبری امام صادق علیه السلام چنین فرموده است... مربوط به امام است از هر فرد آنها، هر چه بخواهد به قدر مال و توانایش می‌کرد...^(۲)

و نیز فرمودند... امام بیش از جزیه، حقی (از آنها) ندارد، اگر بخواهد سرانه وضع می‌کند و دیگر از اموالشان چیزی نمی‌گیرد و اگر بخواهد بر اموالشان وضع می‌کند و دیگر سرانه چیزی قرار نمی‌دهد...^(۳)

مصعب بن یزید انصاری می‌گوید: علی علیه السلام مرا عامل چهار محل... قرارداد و فرمان داد که بر هر جریب زراعت پر، و خوب رشد، یک درهم و نصف به بندم، و بر هر جریب زراعت متوسط یک درهم، و بر هر جریب زراعت خالی و کم رشد ۲/۳ درهم، و بر هر جریب انگور ده درهم، و

۲ - ۱/۶۸ جهاد عدو وسائل.

۱ - ۱/۶۹ جهاد عدو وسائل.

۳ - جهاد عدو وسائل.

بر هر جریب خرما هم ده درهم، و بر هر جریب باغ که خرما و درخت‌های دیگر داشته باشد نیز ده درهم به بندم، و درخت خرمایی که از محل کنار افتاده است، برای عابران و به راه ماندگان طرح کنم و چیزی نگیرم. و نیز فرمان داد که از اربابهایی که بر قاطرها سوار می‌شدند و طلا به دست می‌کنند ۴۸ درهم بگیرم، و از متوسطین و کسبه ۲۴ درهم، و از افراد پائین ۱۲ درهم، و جمع همه این‌ها در یک سال ۱۸ میلیون درهم شد... (۱)

مرحوم شیخ صدوق می‌گوید: علی علیه السلام بر ثروتمندان ۴۸ درهم و بر متوسطین ۲۴ درهم و بر فقرا ۱۲ درهم قرار داد. و عمر هم همین کار را کرد و کار عمر هم با مشورت علی علیه السلام بوده است. (۲)

معلوم است که این اندازه‌ها در شرایط خاصی صورت گرفته و با اختلاف شرایط قابل تبدیل می‌باشد.

چهارم... ماعون

در قرآن کریم «منع ماعون» عمل غافلان از نماز و در ردیف ریاکاری قرار داده شده است. (۳) کتاب‌های لغت گفته‌اند: هر کار خوب «ماعون» است، به باران و آب هم ماعون گفته می‌شود، و همچنین هر چه مورد استفاده قرار می‌گیرد و هر چه معمولاً به عاریت داده می‌شود (چون رختخواب و ظروف و تیشه و دیگ و... از وسایل خانه)، اطاعت و

۲- ۸/۶۸ جهاد عدو وسائل.

۱- ۵/۶۸ جهاد عدو وسائل.

۳- سوره ماعون.

فرمانبرداری هم مصداق ماعون است. در زمان عربی وقتی می‌گویند: شترش را این قدر زد تا ماعون خود را تقدیم کرد، یعنی تسلیم شد و مطیع گشت... ابو عبیده گفته است: ماعون در جاهلیت، هر نوع منفعت و عطیة‌ای را شامل می‌شود، و در اسلام زکات و اطاعت، مصداق ماعون است، و بعضی گفته‌اند اصل ماعون همان معون است یعنی (کمک) می‌باشد... (۱) سیوطی در تفسیر درّ المنثور می‌گوید: ابو هریره از پیامبر ﷺ نقل می‌کند: ازّه و دیگ و دلو و مانند این‌ها که مایهٔ تعاون مردم است، ماعون است. و هم او از علیؓ نقل می‌کند که ماعون سنگ و آهن و آب و امثال این هاست و در عبارت دیگری از همان حضرت نقل می‌کند که ماعون همان زکات واجب است.

از امام صادقؑ نقل است که: ... ماعون وامی است که به دیگری داده می‌شود، و کار خوبی که شخص در حق دیگری انجام می‌دهد، و وسایل منزل است که شخص، عاریت به دیگری می‌دهد، و زکات هم ماعون است...

ابو بصیر می‌گوید: به امام گفتم: ما همسایگانی داریم که وقتی چیزی را به عاریت به آنها می‌دهیم آن‌ها را می‌شکنند و خرابش می‌کنند، اگر به آنها ندهیم اشکالی دارد؟ فرمود: نه، مانعی ندارد، که اگر چنین هستند به آن‌ها چیزی به عاریت ندهید... (۲)

از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که: کسی که ماعون را از همسایه‌اش دریغ

۱- اقرب الموارد.

۲- ما تجب فيه الزکاه و همین طور ۲/۷ و ۱۱.

کند، خداوند در قیامت او را از خیرات خود منع می‌کند و او را به خود وا می‌گذارد و چه بدحالی دارد کسی که خدا او را ترک کند و به خود وا نهد. (۱)

به فرمودهٔ امام در چندین حدیث معتبر و بنا به توسعه‌ای که از کتب لغت به دست می‌آید، ماعون معنای عامی دارد و همهٔ وسایل منزل را که معمولاً به عاریت داده می‌شود، در بر می‌گیرد... البته همان طور که امام فرمود، در صورتی که همسایگان هم حق شناس باشند و اجناس را خراب نکنند و به موقع برگردانند، دادن ماعون تأکید شده است.

این یک کمک مهم اقتصادی در جامعه‌ای است که بر پایهٔ اخوت اسلامی زندگی می‌کند، در این صورت لازم نیست برای هر خانه‌ای مقادیر زیادی وسایل غیر ضروری تهیه شود که ممکن است فقط گاهی مورد استفاده قرار گیرد. در جامعه‌هایی که این برادری و این حکم (ماعون) نیست، لازم است هر خانه‌ای مقادیر زیادی رختخواب و ظروف و وسایل مختلف داشته باشند که احیاناً در سال یکی دو مرتبه مورد استفاده واقع می‌شود و این در مجموع یک ملت، ضربهٔ بزرگی بر اقتصاد وارد می‌آورد.

حق همسایه و خویشاوند

صله و پیوند با خویشاوند به طور کلی، وظیفهٔ واجب و قطعی اسلام است. در برخی روایات از صله و پیوند به وسیلهٔ مال صحبت شده است.

امام صادق علیه السلام به عمار سبابلی فرمود: عمار! تو پول زیادی داری؟ عرض کرد: آری فدایت شوم. فرمود: زکات را که خدا بر تو واجب کرده، می دهی؟ گفت: آری، فرمود: حق معلوم را از مالت بیرون میکنی؟ گفت: آری، فرمود: با خویشانت پیوند داری؟ گفت: آری. فرمود: با برادران (برادر دینی) پیوند داری؟ گفت: آری، فرمود: عمار! ثروت از بین می رود و بدن پوسیده می شود و عمل باقی می ماند و خدای پاداش دهنده زنده است و مرگ نداد. عمار! آنچه پیش فرستی ترا عقب نمی گذارد و آنچه تأخیر انداختی به تو نمی رسد. (۱)

امام هشتم می فرماید: به پیامبر گفتند: آیا غیر از زکات، چیز دیگری در مال واجب است؟ فرمود: آری نیکی به خویشاوند، وقتی که او بتو پشت کند، و نیز پیوند همسایه مسلمان. به من ایمان ندارد کسی که سیر بخوابد ولی همسایه مسلمانش گرسنه باشد. جبرئیل دایم مرا درباره همسایگان سفارش می نمود که من فکر کردم می خواهد قانون ارث آنان را بیاورد (که همسایه از میراث خواران ما باشد). (۲)

در حدیثی امام صادق علیه السلام مواسات با همه برادران دینی را جزو زکات شمرده است: کسی از امام صادق علیه السلام پرسید: زکات مال در چه مقدار واجب است؟ فرمود: زکات ظاهر یا باطن را می گویی؟ گفت: هر دو! فرمود: زکات ظاهر در هر هزار، ۲۵ است. (منظور زکات طلا و نقره است). ولی زکات باطن این است که در چیزی که برادرت از تو محتاج تر

است، خود را بر او مقدم نداری. (۱)

چنان که می‌دانیم این پیوندها و رسیدگی‌های مالی در میان افراد جامعه تا حدود زیادی از مشکلات اقتصادی جامعه می‌کاهد، خصوصاً که به دست خود مردم و بدون دخالت تشریفات اداری انجام گیرد. و ضمناً عواطف انسانی را زنده نگه می‌دارد و جامعه را از این نظر با نشاط و شاداب می‌سازد.

حقّ المآرة

در اسلام برای عابرین از باغ‌های میوه این حق قرار داده شده که به حدّی که ضرر زیاد و نقص فاحشی در باغ ایجاد نکند، بتوانند از میوه آن استفاده کنند.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «اشکالی ندارد شخصی که از میوه‌ای می‌گذرد از آن بخورد، ولی افساد نکند»، پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می‌داد دور باغ‌ها را دیوار نکشند، تا عابرین بتوانند استفاده کنند، وقتی خرما می‌رسید فرمان می‌داد دیوارها را سوراخ می‌کردند (یا خراب می‌کردند)... (۲)

کسی به حضور امام صادق علیه السلام رسید و گفت: «فدایت شوم، شنیده‌ام در محصول محل «عین زیاد» کاری انجام می‌دهی. می‌خواهم از خود شما بشنوم. فرمود: آری دستور می‌دادم که وقتی میوه‌ها رسید، دیوارها را سوراخ کنند که مردم وارد شوند و بخورند. و دستور می‌دادم که هر روز ده ظرف بگذارند که بر هر یک ده نفر بنشینند، ده نفر که خوردند، ده نفر

دیگر جایشان بنشینند و برای هر نفر یک مد (تقریباً ۱/۴ من) خرما بیاورند، و همین طور فرمان می‌دادم که به پیر مردان و بچه‌ها و بیمارها و زن‌ها و همه آن‌ها که همسایه آنجا هستند و نمی‌توانند آنجا بیایند به هر نفر یک مد بدهند، و وقتی موعد چیدن می‌رسد حقوق سرپرستان و وکلا و عمال را به تمام و کمال می‌دهم و باقی را به مدینه می‌آورم و در میان مستحقین و خانواده‌های محترم و آبرومند دو جوال (ظرف بزرگ) و سه جوال، کمتر و بیشتر به قدر استحقاقشان تقسیم می‌کنم، و پس از همه این‌ها چهار صد دینار برای من می‌ماند ولی اصل محصول چهار هزار دینار می‌باشد... (۱)

دلیلی که در مورد حق الماره (حقّ عابرین) در شرع اسلام وارد شده، و همین طور متون اولیه فقه در کلمات فقهاء قدیم، مطلق بوده و مخصوص جایی نیست که بدانیم صاحبان باغ راضی هستند. هر چند برخی فقها این طور گفته‌اند، لیکن دلیل روشنی ندارند، فقط باید میوه را از بین نبرند، و به اندازه‌ای نخورند که باغ نقص فاحش و روشنی پیدا کند، و با خود نبرند، بلکه همانجا بخورند. گرچه امام در باغ خودش دستور می‌داد که برای آن‌ها که نمی‌توانند بیایند، نیز ببرند.

غذا خوردن از منازل...

در آیه ۶۱ سوره نور قرآن کریم این طور آمده است... «ولا علی انفسکم ان تأکلوا من بیوتکم او بیوت آبائکم او بیوت امهاتکم او بیوت اخوانکم

او بیوت اخواتکم او بیوت اعمامکم او بیوت عماتکم او بیوت اخوالکم
 او بیوت خالاتکم او ما ملکتم مفاتحه او صدیقکم لیس علیکم جناح ان
 تأکلوا جمیعا او اشتاتا فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند
 الله مبارکه طیبة کذلک بیین الله لکم الآیات لعلکم تعقلون = بر شما
 منعی نیست که از خانه‌های خود یا پدران یا مادران یا برادران یا خواهران
 یا عموها یا عمه‌ها یا دایی‌ها و یا خاله‌ها یا خانه‌هایی که کلیدهایش در
 اختیار شماست یا رفیقان (غذا) بخورید، منعی نیست که با هم بخورید یا
 متفرق...».

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد، فرمود: به خدا منظور این
 است که وقتی فرد وارد منزل دوستش می‌شود بدون اجازه بخورد. (۱)
 در حدیث دیگری فرمود: اینها را که خداوند نام برده است می‌توانی از
 منازلشان از خرما و خورش، بدون اجازه شان بخوری.. ولی غذاهای
 دیگر نه. (بعداً توضیح میدهم) (۲)
 در حدیث دیگری امام فرمود: مانعی ندارد که از آنچه کلیدهایش در
 اختیار تست، بخوری، به شرط این که افساد نکنی. (۳)
 در عبارت دیگری امام در معنای: «آنچه کلیدهایش در اختیار شماست»
 فرمود: کسی که وکیلی دارد که قیام به اموالش می‌کند، وکیل می‌تواند
 بدون اجازه‌اش بخورد. (۴)

۱- ۱/۲۴ و ۲ و ۴ و ۵ و ۸ اطعمه و اشربه وسائل.

۲- ۱/۲۴ و ۲ و ۴ و ۵ و ۸ اطعمه و اشربه وسائل.

۳- ۱/۲۴ و ۲ و ۴ و ۵ و ۸ اطعمه و اشربه وسائل.

۴- ۱/۲۴ و ۲ و ۴ و ۵ و ۸ اطعمه و اشربه وسائل.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود می‌گوید: پیامبر ﷺ میان اصحاب خود قرارداد اخوت و برادری بست. پس از آن وقتی یکی از صحابه را به جنگی می‌فرستاد، کلید منزلش را به برادر دینی خود می‌داد و می‌گفت: هر چه می‌خواهی بردار و هر چه خواهی بخور، و آن‌ها امتناع می‌کردند، تا آنجا که گاهی غذاها فاسد می‌شد، خداوند این آیه را فرستاد: لیس علیکم جناح... (۱)

از روایات مزبور کاملاً پیداست که مسأله اذن و اجازه به هیچ وجه مطرح نیست. فقط دو قید از این روایات استفاده می‌شود:

- ۱- غذاها معمولی باشد که به حسب آن زمان خرما و خورش (یعنی چیزی که معمولاً به عنوان غذا با نان می‌خورند) ذکر شده است.
 - ۲- افساد نکنند به این معنا که اسراف نکنند و از بین نبرند، یا بدین معنا که دسته جمعی و گروهی نریزند و همه آنچه هست بخورند.
- روشن است که این حکم ساده انسانی چه قدر می‌تواند در آرامش جامعه مفید و مؤثر باشد، احساس یگانگی بیافریند، و ضمناً یک حلّ مادی نیز به حساب می‌آید که احترام مالکیت را محدود می‌سازد تا آن‌ها که امکانات ندارند، در فشار زیاد قرار نگیرند.

پنجم صدقات و انفاقات

صدقه و انفاق یک دستور واجبی نیست. لکن دستورهای اکییدی که نصوص مذهبی ما در مورد انفاق دارد، نشان می‌دهد که، آثار این عمل

دست کمی از قوانین واجب ندارد.

صدقه در لغت از صدق و راستی است. صداقت و یگانگی میان دو برادر را می‌رساند. و انفاق رفع نیاز و پر کردن حفرهائی است که از فقر و اضطراب به وجود آمده است.

در آیات کریمه قرآنی تأکید زیادی بر انفاق و صدقات شده است و در اولین آیات سوره بقره، انفاق جزء شرایط «اهل تقوی» شمرده شده که می‌توانند از هدایت قرآن بهره گیرند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «صدقه پیش از آن که در دست محتاج قرار گیرد در دست خدا قرار می‌گیرد»^(۱) در برخی احادیث، صدقه وسیله زیاد شدن روزی شخص حساب شده است. در نهج البلاغه آمده است که: وقتی فقیر می‌شوید به وسیله صدقه با خداوند تجارت کنید. و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل است که: با صدقه روزی خود را فرود آرید.

در روایات زیادی تأکید شده که صدقات، مخفیانه انجام شود.^(۲) در برخی روایات تأکید شده که صدقه در شب خیلی مطلوب است.^(۳) هنگام شب امام صادق ظرف بزرگی که نان و گوشت و پول در آن بود، بر می‌داشت و خود بر دوش می‌نهاد و به سوی اهل حاجت مدینه می‌برد و در میان آن‌ها قسمت می‌کرد و آن‌ها او را نمی‌شناختند تا وقتی که امام صادق علیه السلام به ملکوت اعلی رفت و فهمیدند آن شخص امام صادق علیه السلام بوده است.^(۴) و همین وضع درباره امام سجّاد،^(۵) و نیز حضرت سید

۱ - ۱۲/۱ ابواب صدقه وسایل.

۲ - ۱۳/۱ ابواب صدقه وسایل.

۳ - ۱۴/۱ ابواب صدقه وسایل.

۴ - ۱/۱۴ ابواب صدقه وسائل.

۵ - ۷/۱۴ ابواب صدقه رسائل.

الشهداء نقل شده است. آمده است که امام حسین، شخصاً بار مزبور را به دوش می‌گرفت و به خانه محتاجان که از پیش احصا کرده بود، می‌برد، بنی اسد که سه روز پس از عاشورا برای دفن امام حسین علیه السلام آمده بودند، از امام سجّاد پرسیدند این سیاهی بزرگ کتف بزرگ پدر شما از چیست؟ فرمود از باری که شبها خودش بر دوش می‌گرفت.

در نصوص مذهبی، تأکید شده است که مصرف صدقه و انفاق، فقط مردم شیعه مذهب نیستند. امام صادق علیه السلام در نیمه شب‌ها که برای رسیدگی به محتاجان بیرون می‌رفت، به بالین فقرای سنی مذهب خفته در مکان‌های عمومی (که به دست اهل خیر ساخته شده بود) می‌رفت و به آن‌ها غذا می‌رساند. (۱) و همان حضرت به نصرانی تشنه‌ای که در بیابان افتاده بود، رسیدگی کرده، راه خود را منحرف می‌کند تا به او برسد و حالش را دریابد. (۲) علی علیه السلام دستور می‌داد که از انفاقات (غیر از زکات و واجبات) به کفّار اهل ذمّه بدهید. (۳)

امام صادق علیه السلام، می‌فرماید: به اطفال و زن‌ها و ضعفا و پیر مردان و فلج‌های مخالفین هم صدقه بدهید. (۴)

ولی بر دشمنانی که قادرند و با توجه و آگاهی مخالفت می‌کنند صدقه ندهید. (۵) و فرمود به یهود و نصاری و مجوس هم صدقه بدهید. (۶) در جای دیگر است: دقت نکنید که شخص مراجعه‌کننده، استحقاق دارد

۱- ۱/۱۹ ابواب صدقه وسائل.

۲- ۳/۱۹ ابواب صدقه وسائل.

۳- ۵/۲۱ ابواب صدقه وسائل.

۴- ۶/۱۹ همان مدرک.

۵- ۷/۲۱، همان مدرک.

۶- ۲/۲۱ و ۵ و ۸ همان مدرک.

یا نه؟ به صرف همین که سؤال کرده است چیزی به او بدهید. (۱) و حتی اگر سوار بر اسبی است و چیزی می‌خواهد بدهید. (۲)، پیامبر ﷺ هرگز سؤال کننده‌ای را طرد و رد نکرد، اگر چیزی داشت می‌داد و گرنه می‌فرمود: خداوند می‌دهد. (۳) ولی از سؤال کردن بدون احتیاج بسیار مذمت شده است، و حتی همین عمل یکی از عوامل فقر محسوب شده است. و فرمود: اگر سؤال کننده بداند در باطنش چه حالتی پیدا می‌شود، هرگز کسی از دیگری چیزی نمی‌خواست. (۴) و حتی المقدور و در مورد نیاز هم اگر بتواند سؤال نکند بهتر است. (۵) مخصوصاً سؤال از افراد پست مایه که ریشه خانوادگی و نجابت ندارند. (۶) و خصوصاً از سؤال در مجامع عمومی نهی شده است. (۷) البته اعلام حالت نیاز خود به برادر ایمانی - بطور خصوصی - خوب است. (۸)

اسلام در سفارش به رسیدگی مالی به دیگران تا آن جا سفارش می‌کند که یکی از حقوق اخوت ایمانی را تقسیم مال می‌داند. ابان بن تغلب به امام صادق علیه السلام می‌گوید: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ امام علیه السلام می‌فرماید از این موضوع بگذر و تکرار مکن. گفتم: بسیار خوب، ولی بعداً چندین بار پرسیدم. تا این که بالاخره حضرت فرمود: قسمتی از مال خود را با او تقسیم کنی. سپس حضرت به من نگاه کرد و احساس کرد که من مطلب را خیلی با اهمیت تلقی کردم. فرمود: نمی‌دانی که خداوند در قرآن از ایثار

۱ - ۹/۲۱ همان مدرک. ۲ - ۱/۲۲ و ۴، همان مدرک.

۳ - ۱/۲۲ و ۴ ایواب صدقه. ۴ - ۱/۳۱ و ۲ و ۳ همان مدرک.

۵ - ۳۲/... همان مدرک. ۶ - ۶/۳۲ و ۱۴ همان مدرک.

۷ - ۱/۳۳ همان مدرک. ۸ - ۱/۳۵ و ۲ همان مدرک.

صحبت کرده و از ایثار کنندگان به خوبی یاد کرده است؟ گفتم چرا. فرمود: اگر مالت را با او تقسیم کنی ایثار نکرده‌ای! تازه با او مساوی شده‌ای، در صورتی ایثار می‌شود که از نصف دیگر هم به او چیزی بدهی. (۱)

روش رهبری اسلام، عملاً هم به جامعه نشان می‌دهد که تقسیم مساوی همه دارایی خویش با فقرا، یک عمل خوب انسانی است. امام مجتبی همه اموالش را سه مرتبه با خداوند قسمت فرمود! حتی یک جفت کفش برای خود و یک جفت در راه خدا، یک لباس برای خود و یکی برای خدا و یک دینار برای خود و یکی برای خدا... (۲)

عده‌ای تصور می‌کنند این نصوص مذهبی دربارهٔ صدقات و انفاقات چون جنبهٔ قانونی و الزامی ندارد، و فقط جنبهٔ اخلاقی دارد، ضمانت اجرایی نخواهد داشت و نمی‌تواند دردی را دوا کند! از سویی چون تحت انضباط اداری خاصی انجام نمی‌شود و افراد با ایمان بدون روابط خاص اداری آن را انجام می‌دهند، ممکن است فقیرانی در عسرت و سختی زندگی کنند، و افرادی چندین برابر دریافت کنند، و از طرفی اساساً این انفاق‌ها هر چه باشند، «صدقه» حساب می‌شود و صدقه همراه با تحقیر است، چنان که در

۱ - ۲/۲۷، ابواب صدقه.

۲ - ۱/۵۲، همان مدرک. با دقت این روایات بخوبی معلوم می‌شود که برخی توجیهاست، مثلاً گفته شده: مجاهدین، سوار بر اسب بوده‌اند و سفارش به صدقه به سؤال کننده هر چند سوار بر اسب باشد اشاره به آن مجاهدان است!! و من راستی از جرئت برخی افراد در تفسیر به رأی، در متون شرعی بسیار در شگفتم.

عرف عام وقتی می‌خواهند کسی را تحقیر کنند، می‌گویند: صدقه خور!
همان طور که می‌گویند از صدقه سر فلانی چنین و چنان شدیم...

لیکن این حرف‌ها هیچ کدام بنیاد درستی ندارد. نه در هر قانون الزامی جنبه عملی و ضمانت اجرائیش قطعی‌تر است، و نه هر قانون غیر الزامی غیر عملی‌تر و در حد تئوریک است. درست است که در قوانین الزامی پشتوانه قدرت و بازندان و غیره و یا عذاب آخرت، هست و در نتیجه به ظاهر، ضمانت اجرایی بیشتری دارد، لیکن اگر مردم بخواهند مخالفت کنند، قدرت پلیس هم نمی‌تواند به کلی بساط خلاف را برچیند و دست قانون ستیزان را کوتاه کند! اما به دلیل پشتوانه ایمان مذهبی افراد در قوانین شرعی مخالفت کم‌تری صورت می‌گیرد، که در باطن خویش پلیس ایمان (عشق به خدا یا خوف از خدا) را لمس می‌کنند.

مهم‌ترین پشتوانه عمل به یک قانون (چه الزامی و چه غیر الزامی) محبت افراد ملت نسبت به رهبر است، وقتی مردم رهبر خود را دوست داشته باشند، توصیه‌های او را حتی المقدور می‌پذیرند، واجب باشد یا مستحب، بلکه از عمل او پیروی می‌کنند و دیگر تحقیق نمی‌کنند که جنبه الزامی دارد یا نه. این است که در زمان پیامبر ﷺ به همه سفارش‌های پیامبر ﷺ حتی المقدور عمل می‌شد. و اینست سر عدم تقسیم احکام در آن زمان، به واجب و مستحب.

توصیه مربوط به صدقات و انفاقات علاوه بر تأکید به عنوان یک وظیفه، جنبه حق ثابت برادر دینی را به یاد می‌آورد و روش عملی رهبران اسلامی را نیز تذکر می‌دهد.

این است که این توصیه در طول چهارده قرن تاریخ اسلام، همواره مورد

عمل بوده است. شما به هر ده و شهر کشورهای اسلامی بروید صدقات و انفاقات فردی و اجتماعی را می‌بینید! و در موارد بسیاری مردم خود صدقاتی را بر خود واجب می‌کنند. نذر یا عهد می‌کنند و یا سوگند می‌خورند که مقدار معینی در راه خدا بدهند، یا وقف کرده و بدین وسیله مال مسلم خود را از ملک خویش خارج می‌کنند. خیرات و نیکوکاری‌هایی که دائماً به وسیله مردم در علاقه به اهلیت پیامبر انجام می‌گیرد به راستی قابل احصا نیست. شما فقط سری به دفاتر موقوفات امام هشتم علیه السلام بزنید، آن وقت مبهوت خواهید شد. وقف برای کفش زائران، وقف برای غذای زائران، وقف برای زائرانی که پول خود را گم کنند، وقف برای حوله حمام زائران! (۱)

علی المسموع تمام سرخس و اراضی کشاورزی اطرافش یک قسمت موقوفات آن امام را تشکیل می‌دهد! موقوفات حضرت ابی الفضل العباس در همه کشورهای اسلامی بسیار است. موقوفات مربوط به عزاداری حضرت امام حسین علیه السلام که به راستی بهت آور و از حد احصا خارج است.

بیشتر امامان و امزادگان و بسیاری از مساجد و حتی قبور بسیاری از علما موقوفاتی دارند که با بررسی دفاتر اوقاف وزارت مربوطه، می‌توان به عظمت این صدقه جاریه اسلامی پی برد.

و گسترش این عمل انسانی، دلیل برخورداری دستورات مذهبی اسلام از ضمانت اجرائی است.

۱ - در خزانه کتابخانه آستان قدس رضوی کتابچه موقوفات آستانه مقدسه رضویه

مسأله فقدان انضباط اداری که به عنوان ایرادی ذکر شد، نه تنها ایراد نیست، بلکه حسن قضیه است. رسیدگی به مستمندان از طریق تشریفات اداری، نوعاً تحقیر آمیز است، و معطلی و در صف ایستادن و غیره را به همراه دارد. درست است که از طریق انضباط اداری، چه بسا تحقیقات بهتر انجام می شود، لیکن چه بسا تحقیقات فردی هم از دقت کافی برخوردار بوده، دست کمی از تحقیقات اداری نداشته باشد. از طرفی چون به دست خود مردم سپرده شده است، هم روح تعاون انسانی مردم را بهتر ارضا، و در نتیجه بهتر دعوت به کار می کند، و هم مخارج نیروهای اداری را در بر ندارد، و هم همه افراد ملت را به کار می گیرد و در نتیجه در سطح بسیار گسترده تری رسیدگی مزبور انجام می شود. اگر صورت اداری بخود بگیرد افراد آبرودار نوعاً حاضر نیستند به ادارات مربوطه مراجعه نموده و طی تشریفات اداری نیاز خود را برسانند.

اشکال تحقیر نیز از آن جانشی می شود که معنای صدقه را به خوبی فهم نکرده ایم. گفتیم که صدقه نشانه صداقت، راستی و یگانگی است، حق نیازمندان است. حقی که خداوند - هر چند به طور استجاب - قرار داده است. اگر در جامعه ما این واژه معنای تحقیر آمیزی یافته است، به علت انحراف آن از مسیر واقعی است. اگر به صورت انضباط اداری هم انجام شود، همین حالت را خواهد داشت. وقتی این امر انسانی از معنای واقعی اش خارج شود، با تحقیر مراجعین همراه می شود. چنان که همه ادارات دولتی که در حقیقت خدمتگزاران مردم هستند و از جیب ملت مخارجشان تأمین می شود، چه بسا موقعیت و موضع و وظائف خود را فراموش می کنند و مراجعین را ناراحت می سازند. ضمناً پرداخت حقوق

کارمندان اینگونه تشکیلات، از اموالی که مردم بعنوان صدقه می‌پردازند اشکال دارد مگر اینکه کارمندان مزبور هم فقیر باشند.

صدقات خاص

آن چه گفتیم درباره صدقات و انفاقات به طور عام بود، اما برخی از صدقات در متون اسلامی عنوان خاصی دارند، از جمله: ۱- حقّ همسایه و خویشاوند که قبلاً گذشت. و نیز ۲- انفاق چیزی از محصول (هنگام چیدن آن) که به انفاق «مشت مشت و دسته دسته» معروف شده است، و شیخ طوسی ره معتقد به وجوب آن بوده است. ولی مشهور فقهای شیعه معتقد به استحباب آن هستند، و زکات واجب را فقط همان می‌دانند که قبلاً بررسی کردیم.

از امام باقر علیه السلام درباره این آیه: و آتوا حقّه یوم حصاده = حقّ محصول را در روز چیدن آن بدهید. ^(۱) سؤال شد امام فرمود: این صدقه است، به افراد محتاج که آن را دسته دسته می‌دهی... ^(۲)

۳- امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در اموال ثروتمندان، حقوقی غیر از زکات نیز قرار داده و فرموده است: «و الذین فی اموالهم حقّ معلوم للساائل و المحروم = آنها که در اموالشان برای سؤال کننده و محرومین حقّی دانسته شده است». ^(۳) حق معلوم غیر از زکات است. آن، چیزی است که شخص در مال خود بر خویش واجب می‌کند که به قدر طاقت

۲- زکات ۱/۱۳ زکات غلات.

۱- انعام آیه، ۱۴۱.

۳- معارج آیه، ۲۵ در کتاب مالکیت خصوصی در اسلام، درباره حق معلوم به

تفصیل بحث کرده‌ایم.

خود پردازد، چه هر روزه پردازد، یا هر هفته و یا ماهیانه. نیز خداوند فرموده است: «أقرضوا الله قرضاً حسناً... به خداوند وام خوبی بدهید»^(۱) این هم غیر از زکات است و نیز فرموده است: «ینفقون ممأً رزقناهم سرّاً و علانیة = از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، آشکارا و نهان انفاق می‌کنند»^(۲) و همین طور ماعون که در قرآن ذکر شده یعنی وامی که به دیگری بدهند، یا وسایلی که عاریه می‌دهند، و یا کاری که برای دیگری انجام می‌دهند، و از جمله حقوق مالی غیر از زکات، این فرمان الهی است: «الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل = آن‌ها که پیوند می‌دهند آن چه را خداوند فرمان پیوند داده است»^(۳)

ارث

گفتیم مالکیت فردی سه عامل دارد: کار، قرارداد، نیاز، می‌دانیم که ارث هم یکی از عوامل مالکیت است. حال، ارث را از کدام نوع حساب کنیم؟ برخی ارث را عاملی جداگانه و بعنوان عامل چهارم به حساب آورده‌اند، لیکن حق این است که ارث خودش موضوعیت ندارد، در قانون ارث، فرزند و سایر ورثه به جای شخص متوفی می‌نشینند و همان مالکیت او را تصاحب می‌کنند و بنابراین مالکیت شخص متوفی از هر راهی که بوده است (کار، قرارداد، نیاز) مالکیت و ارث نیز از همان راه، خواهد بود. اساساً قانون ارث به این جهت تصویب می‌شود که هر فردی احساس کند

۲ - ابراهیم، آیه ۳۱.

۱ - مزمل آیه، ۲۰

۳ - ۲/۷ ما تجب فیہ الزکاة - وسائل.

که زحمات اقتصادی‌اش از بین نخواهد رفت. تا خودش هست استفاده می‌کند، و وقتی فوت کرد فرزندان‌ش به جای او خواهند نشست، این‌ها جزوی از وجود خود او هستند. و به همین جهت است که در ترتیب ورثه نیز همین قرب و نزدیکی‌شان به متوفی رعایت شده است. و بنابراین وارث به جای مؤثر می‌نشیند. و در اسلام مالیاتی هم بر ارث بسته نشده است، و اگر دقت شود چقدر این مطلب بنفع تولیدات کشور است. از جهت اطمینان هر شخص باینکه محصول کارش برای خودش و یا فرزندان و نزدیکانش محفوظ خواهد بود.

در برخی قوانین مدنی روز، شفعه نیز یکی از عوامل مالکیت شمرده شده است.

شفعه این است که وقتی دو نفر به شراکت مالک یک زمین و ملکی هستند، اگر یکی از آن دو شریک، سهم خود را فروخت، شریک دیگر حق دارد سهم فروخته شده را از خریدار بخرد و خریدار نمی‌تواند از این کار امتناع ورزد.

با دقت در این قانون به خوبی روشن می‌شود که شفعه را نباید به عنوان عاملی جداگانه برای مالکیت حساب نمود. این هم یک قرارداد است که به تبع یک قرارداد دیگر انجام می‌گردد.

البته آن‌ها که شفعه را یک عامل جداگانه حساب کرده‌اند، به جای عامل «قرارداد»، خصوص «بیع» را ذکر کرده‌اند. لیکن این یک اشکال بزرگ دارد، زیرا آن وقت جای قراردادهای دیگری چون هبه و صلح و اجاره و... خالی می‌ماند.

روابط اخلاقی مالکیت

هر چند کار یا قرارداد، یا نیاز، موجب مالکیت فردی است، لیکن اساساً هر فردی مالکیت خویش را از جامعه می‌گیرد، و جامعه هم مالکیت خود را از خداوند. یعنی در قانون اقتصاد اسلامی ابتدا همه جهان از فرش تا عرش و از ذره تا کهکشان، ملک خداوند می‌باشد، و سپس جامعه نسبت به چیزهایی که امکان مالکیتش را دارد در طول مالکیت خداوند مالک آن‌ها می‌شود، و آن‌گاه فرد با کار یا قرارداد مشروع و با نیاز، و در طول مالکیت جامعه مالک آن‌ها می‌گردد.

قرآن کریم می‌فرماید: «لله ملک السموات والأرض = همه آسمان‌ها و زمین برای اوست»^(۱) و بنابراین کسی در برابر او هیچ اختیار و قدرتی ندارد، قدرت مالکیت اقتصادی هر شخص هم در کادر قدرت او پذیرفته می‌شود.

نیز می‌فرماید: «لله ما فی السموات والأرض = هر چه در آسمان‌ها و زمین است ملک او می‌باشد»^(۲) قرآن کریم در مورد سفارش به بردگانی که در راه آزادی خویشند، می‌فرماید: «آتوهم من مال الله الذی آتاکم = از مال خدا که به شما داده است به آن‌ها بدهید»^(۳) یعنی مالکیت شما از مالکیت الهی انشعاب و یا اعتبار یافته است.

۱ - فرقان آیه ۲ و حدید آیه ۲، و بروج آیه، ۹ و...

۲ - نور آیه، ۳۳.

۳ - شوری آیه ۴ و...

و خداوند همین مالکیت و قدرت تصرف را (که منشاء اعتبار مالکیت اقتصادی است) به انسان داده است: «و سَخَّرَ لَكُمْ مافی السَّمَوَاتِ وَ مافی الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ = آنچه در زمین است همه را از جانب خود برای شما تسخیر کرده است.»^(۱) و تسخیر تکوینی منشاء اعتبار مالکیت اقتصادی است، مالکیت عمومی.

انسان‌ها جانشین گروه‌های پیشین، و همه، جانشین خداوند بوده، مالکیت واقعی و اقتصادی را از او می‌گیرند: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ = سپس شما را از جانشینانی در زمین قرار دادیم»^(۲) «جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعْنَا بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَلَوَّكُم بَيْنَهُمْ وَ لِيُتَلَّوْا بِكُمْ»^(۳) و بنابراین انسان قرآنی هر چند خود زحمت می‌کشد و با کار خویش مالک چیزی می‌گردد، لیکن چون در اعتبار قانونی قرآنی، مالکیت خویش را از جامعه و قبلا از خداوند می‌گیرد، باید به آسانی از اختیارات و از اموال خویش در راه خدا و جامعه بگذرد. زیرا اموال پیش از آن که ملک او باشد ملک خدا و جامعه است.

ادای خمس و زکات و... و گذشتن از اموال زائد بر ضروریات هنگام نیاز حکومت و جامعه، و هنگام خواست امام، دیگر برای چنین انسان قرآنی هیچ مشکل نمی‌باشد.

روابط اخلاقی و فلسفه نوع اعتبار مالکیت...

اینک ببینیم قرآن بر چه اساسی مالکیت فرد را در طول مالکیت به خدا و

۲ - یونس، آیه ۱۴.

۱ - بانه، آیه ۱۳.

۳ - انعام، آیه ۱۶۵.

جامعه می‌داند. با مختصر دقتی ملاک و فلسفه اعتبار مزبور روشن می‌شود. ما به ظاهر فقط کارگر و ابزار تولید و کالا را می‌بینیم و دقت نمی‌کنیم که نیروی کارگر از کجا تأمین شده است؟، ابزار تولید با چه زحمات و همکاری گروه مختلف مردم و در طی سالیان متمادی به دست آمده است؟، ماده خام کالا چگونه در زمین تکون یافته است؟

نیروی کارگر با غذا و مواد خوراکی به دست آمده که جامعه برایش تهیه دیده است. ابزار تولید به دنبال اختراعات و ابتکارهای تدریجی سالیان متمادی به دست آمده. و ماده خام با همکاری گسترده اجزای طبیعت و چه بسا افراد گذشته انسان، تکون یافته است. غذا و مواد خام و قدرت اختراع و ابتکار و... همه این‌ها هم فعل خداوند می‌باشد.

بنابراین ابتدا خداوند است که مالک همه چیز است، و همان ملک و اختیار و قدرت تکوینی او منشاء همه چیز و منشأ مالکیت اقتصادی دیگران نیز می‌باشد، سپس جامعه است که فرد در درون آن رشد پیدا کرده امکانات نیرویی خود را از طبیعت و از جامعه می‌گیرد و امکان عمل پیدا می‌کند.

حتی مسائل فکری اشخاص معمولی نیز بی تأثیر از محیط نخواهد بود، به همین جهت است که مؤمنین نباید با اسلام و ایمان خود بر خداوند متنی بگذارند، و بلکه خدا منت دارد که آنها را در مسیر هدایت قرار داده است. ^(۱) البته آنها با اختیار خود ایمان آورده و تسلیم حکومت پیامبر شده‌اند، لیکن چه بسا اگر در محیط دیگری بودند، کافر می‌شدند. با دقت در این مسایل به خوبی روشن می‌شود که روابط تکوینی انسان و

طبیعت، فرد و جامعه، و نیز روابط اجتماعی فرد و جامعه ایجاب می‌کند که اعتبار مالکیت فرد در درون اعتبار مالکیت جامعه باشد و آن هم در طول مالکیت الله.

حدیث قدسی این جا معنا می‌یابد که: «المال مالی و الأغنیاء و کلائی و الفقراء عیالی = مال مال من است، و مالداران و کیلان من هستند که باید به وظیفه و کالت عمل کنند، ملک خودشان نیست، و فقرا هم عیالات منند. معنای حدیث این نیست که باید هرج و مرج شود و هر کجا مال بود بردارند، به این بهانه که مال خدا است! و بدین معنا هم نیست که ثروتمندان و کلا مورد اعتماد من هستند، پس هر چه کردند کسی حق اعتراض ندارد!

جنبه باطنی ثروت

از آنجا که اسلام برای هر چیز باطن و سرّ و قلبی قایل است. (۱) برای ثروت و پول نیز سرّ و باطنی می‌شناسد. در اسلام پول اصالتی ندارد و فقط وسیله است. در داستان دو رفیق سوره کهف آمده است که: وقتی آن یکی که صاحب ثروتی است به ثروت خود می‌بالد دوستش به او می‌گوید: چرا وقتی به باغ خود در آمدی نگفتی: هر چه خدا بخواهد، هیچ قدرت و نیرویی مگر با کمک الهی نمی‌ماند. اگر مرا از خودت از نظر مال و فرزند کم تر می‌بینی ممکن است خدایم بهتر از این باغ تو به من بدهد... (۲)

در سوره عبس خداوند توبیخ می‌کند که چرا هدایت یک ثروتمند برایت

۱ - لکل شیء قلب... (تفسیر برهان سوره یس).

۲ - کهف، ۲۹ - ۳۸.

مهم‌تر از رسیدگی به پاسخ سؤال فقیر تجلی کرده است. با این که این کار به تصور و برای خدمت بیشتر بوده است. در اسلام علاقه به دنیا رأس همه لغزش‌ها شمرده شده است.^(۱) و یکی از مظاهر بزرگ دنیا، مال و ثروت است.

باید گفت که ما برای همه اشیا یک باطنی معتقدیم، و همین باطن اشیا را «ملکوت» هر چیز می‌دانیم (بیده ملکوت کل شیء: سوره یس). برخی از فلاسفه اسلامی هم می‌گفته‌اند: همه این ظواهر حسی جهان طبیعت، سایه‌هایی از هیئتهای معنوی و نوری واقعی هستند، این‌ها به صورت یک جمال و کمال ظاهری که نمونه‌ای از نور الهی می‌باشد، تجلی کرده‌اند و به اصطلاح عرفا صنم و بت شده‌اند، مثل این رنگ‌های پرتاووس و بلکه هر زیبایی که در طبیعت است...^(۲)

این اسرار و باطن برای افراد واقع بین احیاناً تجلی می‌کنند، از میان افراد معمولی هم کسانی که صفا و صداقت بیشتری دارند، می‌توانند در خواب که ارتباط روانی شخص با عالم طبیعت کم‌تر می‌شود آن باطن را ببینند. همه می‌دانند که تعبیر دیدن فضولات انسان در خواب پولدار شدن است. ثروت و مال دنیا گاهی به صورت گوشت یا حیوان زنده، و گاهی به صورت نان، و گاهی هم به صورت فضولات انسان در خواب تجلی می‌کند. این‌ها همه در ارتباط با هدف از پول، و عامل پیدایش آن از نظر

۱ - حب الدنيا رأس كل خطيئه.

۲ - فكل هذى النسب الوضیئیه، اظلال تلك النسب النوریه

فصنم لزینة جازیرجا كان لنور ربه انموذجا

كهذه الألوان فی الطاروس بل كل ما فی العالم المحسوس

... حکیم سبزواری در منظومه فلسفه.

مشروع بودن و یا غیر قانونی بودن آن است.
بیان این باطن و توجه به فلسفه روابط مالکیت، انسان قرآنی را فردی
فداکار (با پول خود) در راه جامعه می‌سازد. پیامبر اکرم می‌فرمود:
«دوست ندارم که به اندازه کوه احد طلا داشته باشم و همه را در راه خدا
بدهم و فقط دو قیراط برای خود نگهدارم!». دو قیراط را هم نمی‌خواست
برای خود نگهدارد.

مصرف...

پس از مشروعیت اصل مالکیت (به وسیله کار یا نیاز یا قرارداد) نوبت به
بحث درباره مصرف اموال می‌رسد. آیا انسان پیرو مکتب اسلام،
می‌تواند مال خود را در هر کجا که صلاح بداند و شخصاً تمایل داشته
باشد به مصرف برساند؟ پاسخ آن است که اسلام مصرف را آزاد و بی
قاعده نمی‌گذارد، و در مورد آن و چگونگی مصرف مال ارائه طریق
نموده و اظهار نظر کرده است.

فی المثل چگونگی در مصرف کتا و کیفا نباید اسراف صورت پذیرد.
زیرا اسراف از گناهان بزرگ به شمار می‌آید. اسراف در لغت به معنای
تجاوز از حد است. راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: «اسراف تجاوز
از حد در هر عملی است که انسان انجام می‌دهد. البته در مورد انفاق و
خرج مال مشهورتر است. سرف، هم در اندازه و مقدار، و هم در کیفیت
شیء، تصور می‌شود و به کار می‌رود. سفیان (یکی از لغویین) می‌گفته
است: هر چه را در غیر اطاعت خدا خرج کنی، اسراف حساب می‌شود.
سرفه (که واژه اسراف از آن ریشه است) نام حشره‌ای است که برگ
درختان را می‌خورد...

هم او می‌گوید: تَبذیر پخش کردن است از ریشهٔ بذر افشانی، کسی که بذر می‌افشاند، در آن حال بذر خود را به ظاهر از دست داده است تا بعداً محصولی پیدا کند، به این تناسب در مورد هر گونه پخش مال که از دست دادن حساب شود، به کار می‌رود.»

شرتونی در کتاب «اقرّب» می‌گوید: «اسرف ماله، یعنی مال خود را تبذیر نمود و برخی گفته‌اند: یعنی در غیر راه اطاعت خدا صرف نمود. اسرف، یعنی از حد گذشت و افراط نمود. سرف ضدّ تعادل و اعتدال می‌باشد. آب حوض به «سرف» رفت یعنی از اطراف حوض ریخت...»

قرآن کریم دربارهٔ اسراف می‌فرماید: «كَلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ.»^(۱) از میوهٔ باغ‌ها - وقتی رسید - بخورید و حق آن را روز چیدن آن بدهید، و اسراف نکنید که خداوند اسراف را دوست ندارد.»

کَلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^(۲) بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند اسراف کاران را دوست ندارد. نیز دربارهٔ اوصاف بندگان خداوند می‌فرماید: «... وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»^(۳) آن‌ها که وقتی انفاق و خرج می‌کنند، اسراف نمی‌ورزند و ذره بینی و امساک هم نمی‌کنند و میان این دو، و بر پایهٔ اعتدال ایستاده‌اند. هم چنین اسراف از خصوصیات فرعون شمرده شده است: «وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»^(۴) فرعون در زمین برتری جسته و او حتماً از اسراف کاران است.» و دربارهٔ تبذیر و

۲ - اعراف، آیه ۳۱.

۴ - یونس، ۸۳.

۱ - انعام، آیه ۱۴۱.

۳ - فرقان، آیه ۶۷.

بی جا مصرف کردن می فرماید: «انَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا اخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»^(۱) -
تذیر کنندگان برادران شیطانند.

امام صادق علیه السلام مشتی سنگریزه برداشت و در دست خود محکم نگه داشت و فرمود: «این افتار و امساک است که خداوند در کتابش ذکر فرموده است، سپس مشتی دیگر برداشت و همه کف دستش را سست کرده ریخت، و فرمود این اسراف است، و آنگاه مشتی دیگر برداشت و دستش را قدری سست کرده ریخت و مقداری را هم نگه داشت و فرمود: این قوام و اعتدال است.»^(۲) و نیز در حدیث دیگری فرمود: قوام این است که طوری باشد که از لابه لای انگشتان چیزی بریزد و در کف دست چیزی هم بماند.^(۳)

قرآن کریم می فرماید: «يَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوُ»^(۴) از تو (پیامبر!) می پرسند چه چیز انفاق کنند بگو: «عفو» عده ای تصور می کرده اند: منظور این است که زائد بر ضروریات زندگی هر چه هست باید انفاق کنند و بدین جهت از امام توضیح می خواسته اند. امام در برخی روایات می فرماید: یعنی به طور اعتدال و حدّ وسط.^(۵) اساساً عفو به معنای مطلق زائد بر نیاز نیست که برخی از نویسندگان معاصر هم چنین تصور کرده اند. «شتر در تفسیر خود می گوید: عفو نقیض جهد و فشار است، یعنی آن چه یا آن قدر که بذل آن آسان است... و گفته شده: یعنی حدّ وسط اسراف و امساک، یا زائد از خرج سال، یا مال پاکیزه». «المنجد» می گوید: «عفو بمعنای فضیلت، و خوبی، و پاک ترین قسمت یک چیز است. و عفو مال

۱ - اسراء، ۲۷.

۲ - ۶/۲۹ نفقات و مسائل.

۳ - ۱/۲۹ نفقات و مسائل.

۴ - ۱۴/۲۵ نفقات و همینطور.

۵ - مرحوم طبرسی نیز عفو در این آیه را بمعنای اعتدال گرفته است.

یعنی زائد بر مخارج که انفاق آن صاحبش را در سختی قرار نمی‌دهد. راغب اصفهانی در کتاب مفردات می‌گوید: «عفو، قصد گرفتن و برداشت چیزی است... و معنای صحیح جمله: از او عفو کردم، این است که تصمیم گرفتم گناه او را پاک کنم و از او بگذرم بنابراین «یستلونک ماذا ینفقون قل العفو» = یعنی چیزی که به آسانی بتوان از آن گذشت و انفاق نمود...» از این رو معنای آیه این است که: از تو می‌پرسند چه بدهند بگو: آن چه و آن قدر که انفاقتش بر شما سخت نباشد. پس اسراف در انفاق، حتی در راه خدا هم، مذموم است. ناگفته نماند که وظیفه رهبران جامعه با افراد معمولی فرق می‌کند.

از امام صادق علیه السلام آمده است که: اسراف مبعوض خداوند است حتی در دور انداختن هسته... (چون به درد چیزی می‌خورد) و دور ریختن زیادی آبی که خورده‌ای. (۱)

در حدیث دیگری درباره کم‌ترین حد اسراف فرمود: این که لباس آبرومندیت را لباس هموار و پست کنی (در موارد معمولی و توی خانه پوشی) و زیادی آب را دور بریزی و خرما بخوری و هسته‌اش را اینجا و آنجا بیندازی. (۲)

در حدیث دیگری فرمود: مؤمن می‌تواند (بنا به احتیاج خود) ده یا بیست یاسی پیراهن داشته باشد، این اسراف نیست، اسراف این است که (به جا مصرف نکنی و) لباس آبرویت را لباس پست خود قرار دهی. (۳)
و فرمود:... کسی که اسب ۲۰ درهمی برایش کافی است، خرید اسب ده

۲ - تفسیر برهان در سوره اعراف.

۱ - ۲/۲۵ نفقات و سائل.

۳ - تفسیر برهان در سوره اعراف.

هزار درهمی اسراف است و آن که خادمهٔ ۲۰ دیناری برایش کافی است، خادمهٔ هزار دیناری اسراف است.^(۱)

هم چنین فرمود: در مواردی که به صلاح بدن است، اسراف نیست، اسراف این است که مال را تباه کند و به بدن زیان برساند...^(۲)

از آنچه گفتیم معلوم شد که: ۱- اسراف به مصارف حرام و حتی مباح اختصاص ندارد، حتی اتفاق در راه خدا هم اگر به حدی برسد که شخص، خودش در سختی قرار گیرد اسراف است. ۲- صرف در گناه مطلقاً اسراف است، زیرا مصرفی است که خداوند نپذیرفته است.^(۳) ۳- اسراف هم در مقدار و کمیت است و هم در کیفیت، اسب ده هزار درهمی (ماشین چند ده میلیون تومانی و بالاتر در مورد عدم نیاز) اسراف است چنان که لباس نو و آبرومندی را جلوی دست قرار دادن و در موارد پست پوشیدن هم اسراف می‌باشد. ۴- برخی از روایات موارد بسیار کوچک را هم اسراف و ممنوع دانسته است، مثل دور انداختن هستهٔ خرما و ریختن اضافهٔ آب. لیکن این روایات سند درستی ندارند، و از نظر عرف عقلاً این گونه موارد تسامح می‌شود و مثلاً هیچ‌گاه مردم معمولی در حفظ چوب کبریت سرسوخته دقت نمی‌کنند. البته رعایت این گونه موارد هم خوب است. لیکن لازم نیست.

۵- در روایتی از امام هفتم خریدن یک الاغ به ۱۳ دینار با اینکه می‌تواند قاطر بخرد و ضمناً آمادهٔ فعالیت در راه امام نیز باشد.. اسراف حساب

۱ - تفسیر برهان در سورهٔ اعراف. ۲ - تفسیر برهان در سورهٔ اعراف.

۳ - از امام صادق(ع) نقل است که اتفاق در غیر اطاعت خدا تبذیر است.. (تفسیر

المیزان، ج ۱۳ ص ۱۰۴) یعنی اساساً دور ریختن است نه تجاوز از حد که اسراف باشد.

شده است.^(۱) و بنابراین پول زیاد دادن و جنس پست گرفتن با امکان خرید جنس بهتر با مشابه همان پول و استفاده بهتر... از مصادیق اسراف است.

۶- این مطلب را هم ضمناً بگوییم: علی علیه السلام فرمود: اسراف کار، سه علامت دارد، خوراکش در حدّ خودش نیست، لباسش هم در حدّ خودش نیست و خرید هم که می‌کند در حدّ خودش نیست.

اکنون به خوبی می‌توان دریافت که بسیاری از تجملات اضافی خانه‌ها که به روش طاغوتیان انجام می‌شود، از موارد بارز اسراف می‌باشد! در واقع اسراف تابع نیاز آدمی است مثلاً داشتن یخچال و کولر و مانند آن در نقاط گرمسیر نه تنها اسراف نیست، که لازم است، و داشتن یک دست میز و صندلی برای نشستن روی آن، که با نشستن زیاد، زمین به درد پا مبتلا نشود. اسراف نیست، داشتن ماشین برای کسی که ضرورتاً به ماشین نیاز دارد، اسراف نیست، فرش برای نشستن لازم است و.. لیکن خرید فرش‌های گران قیمت (نه به قصد خرید و فروش و کسب از این طریق)، و میز و مبل‌های اشرافیت، مدل فلان، و جنس فلان برای افتخار، افزون بر آن که علامت کوتاه اندیشی است، اسراف نیز هم می‌باشد.

چنان که خرید ماشین، قیمت بالا در صورت امکان خرید جنس بهتر با همان پول از موارد اسراف است. خرید ماشینی که خاصیت بیشترش مصرف بتزین است، اسراف است و خودتان مثالهای بسیاری از زندگی روزمره پیدا می‌کنید.

خرید میوه و گوشت و سبزی به مقداری که نتوان در منزل نگه داشت و

موجب فساد آن‌ها شود اسراف است. مخارج اضافی بدون سود و بهره کافی در ساختمان منازل، اسراف است و...

از آنچه درباره اسراف و چگونه به مصرف رساندن اموال گفتیم، معلوم شد که صرف پول در موارد غیر مفید و یا حرام علاوه بر حرمت عمل، اسراف هم محسوب می‌شود و از این جهت هم ممنوع است. مثلاً روشن کردن شمع حتی به عنوان توسل به امامان و امامزادگان در روز و یا در شب با وجود برق، مصداق اسراف است، یا صرف پول در مورد جادوگری و رمالی و شعبده و برای موسیقی و آوازهای مخدر، آشکارا از مصداق اسراف است.

نتایج و تذکرات...

۱. علم اقتصاد درباره منابع ثروت در ارتباط با نیازهای جامعه بحث می‌کند تا مشکلات را برطرف سازد و به تعبیر دیگر علم بهره‌وری بیشتر از منابع کمتر، و یا: علمی که راه تامین نیازهای زندگی را از منابع کم نشان می‌دهد.

۲. اسلام برای حل مشکلات اقتصادی جامعه، نظامی خاص دارد که از جهانی با سوسیالیزم و کاپیتالیزم متفاوت است. سوسیالیزم با قانون و ضمانت اجرایی قانونی، ابزار تولید را ملی می‌کند و تمرکز ثروت را با فشار قانون از میان بر می‌دارد و اراضی را کلاً ملی می‌کند، اسلام ابزار تولید را به کلی ملی نمی‌داند، اگر دولت ابزار تولیدی را خرید و به کار انداخت ملی است، و اگر بخش خصوصی و افراد ملت خریدند، ملک خود آن‌هاست. دولت می‌تواند قبلاً برخی قسمت‌ها را در اختیار خود بگیرد و دیگران را از ورود در جریان تولید آن منع کند. مثل استخراج

نفت و اورانیوم و آهن و... از معادن بزرگ، به شرط این که مصالح ملت آن را ایجاب کند، مثلاً بخش خصوصی توانایی این کار را نداشته باشد. ولی اگر کسی کارخانه‌ای شخصی به طور صحیح خریده است دلیلی ندارد که از دست او بگیریم. آری تقسیم سود و بهره (به هر عنوان، سود یا اجرت) میان کارفرما و کارگر و صاحب ماشین و صاحب ماده خام باید به طور صحیح انجام شود. تقسیم سود در دنیای سرمایه داری روز و همین طور در بلوک کمونیسم عادلانه نیست. کمونیست‌ها هم به اندازه کار کارگر پرداخت نمی‌کنند، روابط و موقعیتهای حزبی کاملاً مؤثر هستند و گرنه نباید در حکومت کارگری، ویلاهای مدرن ییلاقی فقط در اختیار روشنفکران حزبی و وابستگان دولتی باشد.

اسلام تمرکز ثروت را در شرایط نیاز جامعه و حکومت، به صورت قانونی منع می‌کند، ولی در شرایط معمولی، با فشار قانون چنین کاری انجام نمی‌دهد که موجب ناراحتی اکثریت مردم شود.

درست است که وقتی فشار قانون نباشد افراد بسیاری ممکن است که درست عمل نکنند، لیکن این کار در مقایسه با ناراحتی‌های حاصل از مراقبت قانون، و امکان مخفی کردن ثروت، که در نتیجه علاوه بر عدم موفقیت قانون، به تولیدات کشور نیز صدمه وارد می‌آید. بهتر است چنان که اکنون و پس از انقلاب اسلامی ایران عده زیادی به تصور این که ممکن است ثرویشان ملی شود مشغول جمع کردن اثاثیه خود و نقل و انتقالات هستند.

از سوی دیگر منع جمع ثروت به طور مطلق به نفع اسلام و پیروان مکتب آن نیست. مثلاً در حکومت طاغوتی قانون منع تمرکز ثروت به طور مطلق، به ضرر اسلام و قدرت مذهب تمام می‌شود، زیرا افراد لایابالی و بی

اعتنای به مذهب به چنین دستوری عمل نمی‌کنند. و تنها مذهبی‌های متدین چنین کاری کرده و در نتیجه قدرت اقتصادی پیروان مذهب تدریجاً ضعیف‌تر می‌گردد، و آن‌گاه در شرایط مبارزات مذهبی سرمایه لازم برای تشکیلات و ساماندهی افراد باقی نمی‌ماند. چنان‌که گاه در تاریخ مبارزات ملت ایران مخارج یک تلگراف از عهدهٔ افراد معمولی به آسانی بر نمی‌آمد و کار به صورت تعاون انجام می‌شد.

ملی کردن اراضی که زمینهٔ تولید است، قاعدهٔ کلی نیست و میان زمین‌های بایر و آباد فرق واضحی است.

اما کاپیتالیسم هم جمع ثروت را به طور آزاد می‌پذیرد و هم روابط اقتصادی را گاه در کل جامعه به گونه‌ای سامان می‌دهد و در کانال‌هایی ویژه قرار می‌دهد که ثروت‌های بی حساب جمع نشود که اصطلاحاً اقتصاد ارشادی نامیده می‌شود و آن هم عملاً ناموفق بوده است.

اکنون مهم‌ترین مسأله انسان معاصر آزادی و نفی استبداد است و مارکسیسم لنینیسم (نوع تکامل یافتهٔ سوسیالیسم مطلق) و همین‌طور کاپیتالیسم هر دو گرفتار استبداد اقتصادی هستند و ملت را در فشار قرار می‌دهند، اولی همگان را و دومی فقرا و کارگران را.

اختلاف نیروهای جسمانی و فکری که در افراد انسانی است قدرت کار متفاوتی به آنها می‌دهد ولی سیستم اقتصادی مارکسیسم نمی‌تواند از قدرت برتر استفاده کند، کار بیشتر، در آمد بیشتری می‌طلبد، ولی فرد پرکار در آمد بیشتر را چگونه مصرف کند؟

مضاربه، مزارعه و امثال آن که در اختیار ملت نیست. اگر در بانک بگذارد پس از یک سال مصادره می‌شود و تازه آن را چه کند؟ این است که با خرج عبّاشی‌ها می‌شود و یا صرف رشوه‌ها و خرید قاچاق! از این رو

سیستم مارکسیسم مانع تجلی استعدادها و قدرت اقتصادی افراد می شود
و چه استبدادی گزنده تر و بدتر از این؟!

افراد فهمیده که رنج می برند یا باید به مدارج عالیّه حزبی و دولتی نزدیک
شوند تا در امان باشند، و یا به مواد مخدر آلوده می گردند! که می شنویم
در برخی کشورهای کمونیست، مصرف برخی مشروبات الکلی از هر
کشور اروپایی بیشتر است. آمار سال ۷۰ روسیه نشان می دهد ۵۵٪ مردم
کارگر، ۲۲٪ دهقان و ۲۳٪ روشنفکر (یعنی وابستگان حزبی) بوده اند.
اینهمه جمعیت وابسته حزبی، علامت استبداد حکومت و سیستم، است
که افراد برای پیمودن راه ترقی ناچارند از طریق حزب وارد شوند.

در کاپیتالیزم به ظاهر استبدادی نیست، لیکن اگر کارگر به کارخانه ای
مراجعه می کند و قیمت کارش را فی المثل ۴۰۰۰ تومان قرار می دهند به
او حق اعتراض می دهند، ولی به شمای کارگر می گویند به کار در این جا
مجبور نیستید و می توانید در جای دیگری کار کنید ولی جای دیگر هم
که برود قضیه همین است! در مثل به هر کجا که رود آسمان همین رنگ،
است. و این یعنی یک نوع انحصار و قرارداد اکراهی و استبداد مخفی.
یعنی سرمایه داران با توافق هم قیمت کار را پایین می گیرند که کارگر راه
دیگری ندارد. البته به دلیل اهمیت آزادی انسان که از هر چیز مهم تر
است، ضربه ای که مارکسیسم بر پیکر انسان وارد می کند بیشتر است و
خطرناک تر لیکن در هر حال استبداد است و محکوم.

۳. قیمت کار و کالا باید بر اساس صحیح و عادلانه تنظیم شود، نه این که
سهم یک کارگر که کار زنده و تدریجی دارد روزانه ۵ تا ۱۰/۰۰۰ باشد
و سهم صاحب کارخانه که کار متراکم (کارخانه) را در اختیار دارد
روزانه مثلاً صد هزار تومان.

۴. کالای تولید شده در کارخانه و محصول کشت شده در زمین، ملک کسی است که مادهٔ خام و بذر، ملک اوست. معنای جملهٔ «الزرع للزارع و لو كان غاصبا» نیز همین مطلب است، یعنی این جمله مربوط به موردی است که زارع بذر خود را در زمین غصبی کشت می‌کند، ولی اگر بذر غصبی را در زمین خود و با کار خود کشت کند محصول آن ملک صاحب بذر می‌باشد. متأسفانه برخی نویسندگان محقق معاصر از این نکتهٔ روشن غفلت نموده‌اند^(۱) تبعیت محصول و کالا از بذر و مادهٔ خام یک واقعیت عینی طبیعی است و نظام اقتصادی و کلّ نظام حقوقی نمی‌تواند بر خلاف طبیعت باشد (مگر در شرایط استثنایی و دشوار که در آن صورت، استثناء، بر خلاف طبیعت کار می‌کند تا پس از رفع ضرورت به حالت عادی بازگردد).

۵. باید خوب دقت کرد اصالت کار را در کجا به کار می‌بریم! در کلّ اقتصاد اسلام اصالت با کار است. یعنی زیر بنای اقتصاد اسلامی نهایتاً به کار بر می‌گردد، و هر تولید و هر کارخانه و هرگونه محصول، سرانجام به زمین و منابع اولیه بر می‌گردد که با کار استخراج و تولید شده است. «لیس للأنسان الا ما سعی». نیز همین معنا را افاده می‌کند. لیکن این جمله ربطی به این بحث که ابزار تولید، مملی است یا نه؟ کالا ملک کارگر است یا صاحب کارخانه یا صاحب مادهٔ خام؟ برخی قراردادها موجب تملک نیستند، زیرا کار نیستند و... مسائلی از این قبیل، ندارد.

قرار داد نوعی کار است، و اشکال ربا هم این نیست که کار نیست، زیرا در

۱ - آقای صدر در کتاب اقتصاد ما و آقای نهرانی در اقتصاد اسلامی این جملهٔ معروف را دلیل اصالت گرفته‌اند در حالی که به خوبی روشن است که منظور اصالت بذر است نه کار.

این معنا خرید و فروش هم کار نیست، اشکال ربا چیز دیگری است که بعداً توضیح خواهیم داد. کالا تابع شخصیت خودش می‌باشد، یعنی ماده خام که امروزه به صورت کالا در آمده ملک هر که بوده و هر رابطه اقتصادی داشته است، حالا هم این کالا به جای آن نشسته و همان رابطه را دارد. کسی که ماده خام را استخراج کرده مالک آن بوده است و اگر به کسی فروخته است، خریدار به جای او نشسته است. او کالا را می‌برد و کارخانه دار اجرت ماشین را، مگر این که ماده خام ملک خود کارخانه دار باشد که در این صورت کالا هم ملک اوست، (و البته حاکم می‌تواند از جمع دو شغل در دست یک نفر ممانعت به عمل آورد) و کارگر اجرت کارش را می‌برد، و می‌تواند اجرت کارش را با قراردادی صحیح، سهمی در خود کالا قرار دهد. تنها باید به عدالت رفتار شود و سهم کارگر و صاحب کارخانه و صاحب ماده خام عادلانه تقسیم گردد و مصالح مصرف کننده هم در قیمت گذاری رعایت شود.

۶- حساسیت مارکس روی ارزش اضافی از آن جاست که قیمت گذاری اجناس و تقسیم سود حاصل از آن، بر اساس عدالت و رعایت همه طرف‌های درگیر (مصرف کننده، صاحب ماده خام، صاحب کارخانه، کارگر) بنا نمی‌شده، و ثروت بی حساب، جمع و متمرکز می‌شده است. در سیستم عدل اسلامی این طور نیست، و اگر دولت جمهوری اسلامی ایران هنوز در عمل موفق نشده است که قیمت‌ها را بر اساس صحیحی طراحی کند به علت عوارض پاره‌ای از مسایل اجتماعی و جهانی است و از اصل اسلام جدا است. و نیز عوامل ضد انقلاب و فرصت طلبهایی هستند که روح تعاون و خلوص را از مردم سلب می‌کنند، کمونیسم و حتی سوسیالیزم هم آن طور که می‌خواسته است، هنوز موفق نشده است. همه



جهان هم در ارتباط با یکدیگر هستند و نمی توانند از تأثیر و تأثر یکدیگر کاملاً برکنار باشند. حتی در مسایل اخلاقی نیز این چنین است، مثلاً وقتی رادیو و تلویزیون ایران قدری خود را اصلاح می کند، برخی از مردم به طرف نوارها و موسیقی های تخیلی روی می آورند، و بازار این گونه نوار فروش ها را رونق می بخشند، و اگر جلو این خرید و فروش هم با قدرت پلیسی گرفته شود، ناراحتی های دیگری بروز می کند. این است که حکومت های اسلامی فقط موفق می شوند که قسمتی از اسلام را عمل و به پیاده کنند، نه همه آن را، و ما از پیش این موضوع را می دانسته ایم و می دانیم و خواهیم دید. ما برای درد هجران غیبت اسلام عزیز، حکومت حقه عدل امام علیه السلام را انتظار داریم^(۱) که البته لازمه آن انتظار، ایجاد همین حکومت های عدل نسبی است، تا به آن عدل مطلق نزدیک تر شویم. به هر حال رژیم و فرهنگ فاسد شاهنشاهی را دور ریختیم که در اعماق جان مردم ریشه دوانیده بود و زوال آن در نظر خیلی ها غیر ممکن می نمود.

۷- ملی کردن مطلق کارخانه ها و اراضی علاوه بر این که کاری بر خلاف واقعیت و طبیعت است. باید موارد مختلف را از هم تفکیک کرد مثلاً زمین آباد با اراضی بایری که کاری روی آن انجام نشده فرق دارند. باید بین کارخانه های غصبی و استثماری، با کارخانه هایی که صاحبان آن با زحمت و امساک کردن از مخارج اضافی، تدریجاً به جایی رسیده اند فرق گذاشته شود، و فقط اگر حقوق کارگران عادلانه پرداخت نشده است، در صورت صلاحدید حاکم و لزوم عطف به ماسبق قانون، حقوقی آنها

۱ - اللهم اننا نرغب اليك اليك في دولة كريمة تميز بها الاسلام و اهله...

گرفته شود... علاوه بر این ملی کردن همه امور در شرایط کنونی ایران، موجب بیرون رفتن سرمایه‌ها^(۱) و (لااقل به صورت ارز بازرگانی) می‌شود و به صلاح اقتصادی ایران نیست.

۸. قانون: «عفا الله عما سلف» عفو از گذشته «در شرایط انتقال قدرت از حکومت استبدادی و اشرافی عربستان به حکومت اسلامی پیامبر اکرم ﷺ عمل می‌شده است، و هیچ‌گاه رباخواران را وادار به پرداخت رباهای گذشته نکردند، و روز را از نو آغاز نمودند، و گذشته اقتصادی را رها ساختند، ملی کردن ثروت‌های خصوصی گذشته افراد را رها کردند، زیرا ملی کردن ثروت‌های خصوصی گذشته افراد در سطح کلی به صلاح کشور نیست، و باید بیشتر دقت کرد و میان موارد فرق نهاد. البته تصمیمی هم برای این کار نیست. و ما بحث کلی می‌کنیم تا همه کشورهای بی که در فکر انقلاب اسلامی هستند از این دست مسایل، مطلع باشند. جمله‌ای هم که مولی علی علیه السلام در اوائل حکومت درباره ثروت‌های نامشروع فرمود تهدیدی بود که عملی نشد و خود حضرت پیگیر نشد. چون صلاح نبود. ۹- اشکال ربا از این جهت است که اساساً رابطه میان پول و کار قطع می‌شود، کار بشود یا نشود و سود بدهد یا ندهد، شخص وام‌گیرنده باید سود پول را در زمان موعود به صاحب پول پرداخت کند و مهمتر اینکه اگر در رأس موعود نتوانست اصل و ربح پول را پرداخت کند. بدون قرار جدید، ربح اضافه می‌شود. در همه جای عالم، شرق و غرب، وضع ربا اینطور است. و این اشکال در مضاربه و مانند آن نیست. در مضاربه رابطه

۱ - اینگونه تعبیرها و کلمات در این کتاب مربوط به اضافات در چاپهای پس از

میان پول و کار کاملاً محفوظ است و اگر کاری انجام نشود سودی به صاحب پول نمی‌رسد و فقط در صورتی سود می‌برد (و آن هم سهمی از سود نه همه سود) که روی پول کار شده و سود هم پیدا بشود. و بر عکس اگر ضرری پیش بیاید عامل سهمی از ضرر نمی‌برد و همه ضرر به حساب صاحب پول می‌باشد و بنابراین فرق ربا و مضاربه به خوبی روشن می‌شود.

قانونی کردن مضاربه یک ضرورت اجتماعی است، زیرا در هر جامعه‌ای حتی در جوامع سوسیالیست به هر حال پول اضافه بر درآمد نزد اشخاص جمع می‌شود، در چین هم یک مهندس مجرد ممکن است ۴۵۰ یوان و یک کارگر با ۳ فرزند ۲۰۰ یوان (واحد پول چین) حقوق بگیرد^(۱) به هر حال مهندس مزبور اضافه درآمد دارد، اگر مضاربه قانونی باشد می‌تواند پول ذخیره خود را که در عرض یکی دو سال جمع می‌شود، به کسی بدهد که برایش کار کند و هر دو سهمی ببرند، و یا در بانکی این چنین به کار بیندازد که در نتیجه و بالأخره به نفع تولیدات کشور باشد. ولی وقتی مضاربه و مانند آن قانونی نباشد پول‌ها هدر می‌رود.

البته در هر قانونی امکان سوء استفاده از آن هم وجود دارد، باید مراقب بود تا حق عامل درست پرداخت شود، و مصالح صاحب پول و عامل و حتی مصرف‌کننده رعایت گردد. در بانک‌های اسلامی هم مردم می‌توانند سهام بانکی را بخرند و از طریق مضاربه و در صورت به کار انداختن پول و امکان سود، بهره‌ای ببرند (نه دایمی و به اعتبار زمان، بلکه در ارتباط با کار و در صورت سود بردن تجارت و کار).

۱۰- لازم است میان قوانین اقتصادی با اخلاقیات اقتصادی فرق بگذاریم، قوانین اقتصادی مسایلی حتمی‌الاجرا است و زندان و فشار قانون هم پشتوانه و ضامن اجرا می‌باشد، لیکن اخلاقیات اقتصادی مسایلی است که خوب است اجرا شود و اگر اجرا نشد، زندان و فشاری در بر ندارد. وضع قوانین اقتصادی باید پس از سنجش دقیق شرایط اجتماعی و رعایت حالات روانی مردم و با در نظر گرفتن حب ذات و علاقه به فرآورده‌های خود، انجام شود و گرنه موجب نارضایتی خواهد شد. در قوانین اقتصادی، تمام افراد جامعه مکلف به اجرا و عدم تخلف از آن‌ها هستند ما گاهی خواسته‌های مهم اقتصادی داریم که در سطح جامعه و در حدّ عموم می‌خواهیم انجام شود، لیکن اگر قانونی کنیم و از همه آن را با فشار قانون بخواهیم، موجب ناراحتی می‌شود، در این صورت باید جو اجتماعی را طوری نماییم که افراد خود به خود در مسیر حرکت جامعه تغییر پیدا کنند، و این با فشار قانون ممکن نیست، لیکن با تحقیر اجتماعی ممکن است. خیلی کارهاست که از نظر اسلامی، قانونی درباره حرمت آن نداریم (مثل انجام خیلی از کارهای خصوصی در میان جمع و در نظر عموم در صورتی که مزاحمتی نباشد) لیکن چون موجب تحقیر اجتماعی می‌شود کسی انجام نمی‌دهد.

این کار یعنی ایجاد جو مناسب نه موجب نارضایتی مردم می‌شود و توفیق‌پذیر هم هست.

این که مردم تا حدّ قدرت خود کار بکنند لیکن فقط به قدر احتیاج بردارند و مازاد را نگیرند یا در راه خدا و خدمت به خلق انفاق کنند، چیزی نیست که اکثریت جامعه آن را بپذیرند و بتوانیم درباره آن قانون بگذارانیم، مگر این که رضایت اکثریت را نادیده بگیریم و آن هم مسأله

آسانی نیست. لیکن می‌توان به خصوص با دید مذهبی و الهی، با روش‌های مختلف تبلیغی و روش عملی رهبر و نزدیکانش کاری کرد که مردم طبعاً و خود به خود این کار را انجام بدهند. قرآن از طرفی می‌فرماید: «قل اعملوا فسمیری اللّٰه عملکم و رسوله و المؤمنون = کار کنید که به زودی خدا و پیامبرش و اهل ایمان اعمال شما را خواهند دید» و بدین وسیله مردم را دعوت به کار در برابر رضای خدا می‌کند و از طرفی دعوت به انفاق می‌نماید تا درآمد خود را جز به قدر نیاز متوسط خویش نگهداری نکنند، و چون رهبران اسلامی خود این گونه عمل می‌کنند، این گفته‌ها در سطح جامعه اثر می‌کند. (۱)

۱ - شما تاریخ رهبران معصوم، علی علیه السلام و فرزندانش را به خوبی مطالعه کنید. بلکه زندگی ساده مراجع دینی و حتی آنها که به حکومت رسیده‌اند و از جمله امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران را ببینید، جلسات شورای مملکتی در اتاقی محقر و ساده، روی زمین، در حضور رهبر انجام می‌شود، از این اطاق محقر، سیاست کشور اداره می‌گردد، در چنین جزئی است که کشور با آمریکا قهر و به فلسطین نزدیک می‌شود. غذای رهبر دیدنی است و به طور قطع هیچ رهبری در جهان این طور نیست و این ساده زیستی را ندارد و مسلماً این روش اثر می‌گذارد: سیاست او بر این است که نه ظلم کند و نه زیر بار ظلم برود! ولی وقتی بهترین رهبران مارکسیسم، رهبران چین باشند که جنگ نفت در نیجریا را تصویب کنند، و جنایت پاکستان و کشتار صدها هزار و آواره شدن ۶ میلیون را امری داخلی بدانند و در برابر آن بی‌تفاوت باشند، و دست نیکسون را به گرمی بفشارند و پس از دوران مانو، صدر هواکوفتک از روی اجساد شهدا ۱۷ شهریور گذشته برای عقد قرارداد تجاری و بدون توجه به حوادث وحشتناک و ستم حکومت ایران به حضور شاه خائن و وزرایش برسند، و در پذیرایی از اشرف پهلوی و همه خائنان، همان رسوم و احترامات را مبذول دارند. و در همه میهمانی‌های رسمی همان تشریفات را... دیگر کجا مردم می‌توانند ایشار و از خودگذشتگی کنند.

در برخی روایات آمده است که: «ریح المؤمن علی المؤمن حرام» = مؤمن نمی‌تواند از برادر ایمانیش در معامله سود بگیرد، در روایت دیگر توضیح می‌دهد که این حکم مخصوص به زمان امام فائز است. در آن زمان، جو اخلاقی جامعه است که برتر از قانون است، به علاوه نه تنها رهبر بلکه نزدیکان رهبر نیز همه وارسته‌اند و هیچ‌گونه سوء استفاده‌ای نمی‌کنند.

همین طور روایاتی که دربارهٔ اخوت ایمانی داریم که: باید یکی از شما بتواند دست در جیب دیگری کند و به قدر نیاز خود بردارد، و هیچ کدام احساس ناراحتی نکنید این روایت نیز جنبهٔ اخلاقی دارد و نه قانونی. بررسی مسایل اقتصادی اسلامی و تفکیک متون قانونی از اخلاقی، تخصص فقهی می‌خواهد و متأسفانه برخی چنین تخصصی ندارند و به ارائه و اظهار نظر می‌پردازند.

۱۱- برخی از نویسندگان اسلامی^(۱) تصور کرده‌اند که جمع ثروت در همهٔ شرایط و از هر طریق مطلقاً ممنوع است و در اثبات مطلب خود به دو دلیل تمسک می‌کنند ۱- آیهٔ کنز سورهٔ توبه آیه ۳۴، ۲- آیهٔ فیء سورهٔ حشر، آیه ۷.

«آنها که طلا و نقره را گنج می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند به عذابی دردناک بشارتشان بده...» «آنچه را خداوند از اهل سرزمین‌ها به پیامبرش برگرداند مال خدا و پیامبر و خویش و یتیمان و بیچارگان و به راه مانده است، تا میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد.»

ولی باید دقت بیشتری کرد، آیهٔ کنز مربوط به موارد نیاز سبیل الله است،

آن هم نیاز حتمی و ضروری که ترکش موجب عذاب شدید است و گرنه مهمان نوازی هم سبیل الله است، لیکن نه ضروری است و نه ترکش موجب عذاب، و نه کسی احتمال می‌دهد که تعبیر این آیه مربوط به امثال مهمان نوازی باشد. و بنابراین در آن شرایط، ضروری است که جمع ثروت و انفاق نکردن در راه خدا موجب عذاب است و نه مطلقاً.

شرایط اجتماعی مسلمانان در مجموع هفت صورت دارد: ۱- زمان مبارزات مسلمین در حکومت طاغوتی علیه طاغوت. ۲- زمان نیاز شدید مسلمین در حکومت طاغوتی از نظر فقر. ۳- زمان نیاز مسلمین به بودجه تسلیحاتی برای طرد مهاجم در زمان حکومت توحیدی: ۴- زمان نیاز مسلمین از نظر فقر، در حکومت توحیدی. ۵- نیاز مسلمین به بودجه کافی برای تشکیل حکومت توحیدی، ۶- زمان، حکومت توحیدی و بی نیازی جامعه، ۷- زمان حکومت طاغوتی و عدم نیاز حتمی مسلمین.

ممنوعیت اسلامی کتف در صورت هفتم به نفع طاغوت می‌شود، و در صورت ششم و هفتم برای ممنوعیت نیست و سبیل الله حتمی هم نداریم که انفاق نکردنش موجب عذاب شود.^(۱)

آیه فیه نیز مربوط به اموال عمومی است. فیه اموالی است که از کفار و بدون دخالت ارتش به دست پیامبر افتاده است و مربوط به حاکم است و او برای حل فقر (غذا و مسکن و غیره) به کار می‌برد تا این اموال در دست اغنیاء نباشد، اموال عمومی برای نیاز جامعه اسلامی است، و وجهی ندارد که به ثروتمندان داده شود. آری اگر حکومت بی نیاز باشد و فقر هم نباشد

۱- نظریات مختلف مربوط به آیه کتف را در کتاب «مالکیت» خصوصی در اسلام» به

اموال عمومی را باید بالسویّه تقسیم کرد. و این است که در روایت آمده است که: وقتی امام قائم (ع) ظهور کند میان مردم در اموال مساوات برقرار می‌نماید. و در روایت دیگری آمده که میان مردم در زکات مساوات برقرار می‌کند که معلوم می‌شود اموال روایت اول هم همان اموال عمومی مانند زکات و... می‌باشد. البته مصرف زکات در قرآن بیان شده است، مساوات بین همه مردم در صورتی که هیچیک از مصارف، تحقق نداشته باشد، مال عمومی برای همه، مثل خراج و مالیات اراضی که در گذشته توضیح دادیم. و بنابراین آیه فیء هم مربوط به منع ثروت به طور مطلق نیست. مربوط به مال حاکم است که در مصالح عمومی باید صرف شود.

ممکن است آیاتی از قبیل: «وَلِكُلِّ هَمْزَةٌ لِمِزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ = وای بر هر مسخره کننده که مالی جمع کرده و شماره کرده و خیال می‌کند که مالش جاودانه‌اش می‌کند (سوره همزه)، نیز مورد استدلال قرار گیرد، لیکن این آیات می‌خواهد بفهماند که نوعاً جمع مال موجب طغیان می‌شود، نه این که نفس جمع مال را تحریم کند، و دیگر این که در مورد آن‌هایی است که اساساً هیچ چیز پرداخت نمی‌کنند و هر چه دارند جمع می‌کنند و حتی مالیات‌های اسلامی را نیز نمی‌دهند.

۱۲- نظام اقتصادی اسلامی اهدافی را تعقیب می‌کند و برای رسیدن به آن اهداف، قوانین و نظاماتی دارد که مشتمل بر اصول و فروعی است. اما اهداف اصولی اسلامی:

۱۲-۱- تشکیل یک زندگی سالم انسانی که افراد بتوانند استعداد‌های نهفته انسانی خود را در آن شکوفا سازند «من عمل صالحاً من ذکر او انشی

و هو مؤمن فلنحييته حياة طيبة = هر مرد و یازنی که با حفظ ایمان، کار شایسته کند او را زندگی پاکیزه دهیم» آیه ۹۷ نحل.

۲-۱۲- برکت در زندگی مادی و معنوی انسان «ولو ان اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض = اگر مردم سرزمین‌ها ایمان آورده و تقوا داشتند، برکاتی از آسمان و زمین بر آن‌ها می‌گشودیم» آیه ۹۶ اعراف.

۳-۱۲- شکوفایی استعداد اقتصادی افراد و رشد اقتصادی جامعه «کمثل زرع اخرج شطنه فآزره فاستغلظ... = مانند دانه‌ای که استعداد خود را بیرون دهد و پیگیری نموده استحکام دهد...» سوره فتح آیه ۲۹.

۴-۱۲- نفی فقر: «كاد الفقر ان يكون كفرا = فقر به حد کفر می‌رسد».

۵-۱۲- استقلال اقتصادی و بدون هیچ گونه وابستگی به بیگانه بودن: «... کمثل زرع... فاستوی علی سوقه = مثل جامعه توحیدی مثل بندری است که استعداد قدرت خود را بیرون دهد... و بر پای خود بایستد» سوره فتح آیه ۲۹.

وابستگی اقتصادی، جامعه را از نظر سیاسی و نظامی هم وابسته می‌کند و تدریجاً به صورت برده در می‌آورد.

محکومیت اقتصاد تک پایه از نظر علم اقتصاد از این جهت است که وابستگی می‌آورد، دشمن که چاره ما را فقط در ارتباط با قیمت یک جنس می‌داند، به دلخواه خود قیمت را بالا و پائین می‌برد. اقتصاد نفتی ما در گذشته یکی از عوامل انحطاط ما بود. و این ماده که باید موجب رشد اقتصادی جامعه ما باشد، موجب رکود و شکست شده بود.

هند پیش از استعمار انگلستان سیستم بانکی و بازرگانی پیشرفته داشته و با زندگی شهری رنگ جدیدی به خود گرفته بود. لیکن ابتدا از طریق

وابستگی بانکی، وابستگی اقتصادی پیدا نمود و سپس زیر چتر قوای استعمار انگلیس قرار گرفت و چنان در فشار قرار گرفت که جواهر لعل نهرو گفت: «همه مشکلات کنونی هند از دوران استعمار انگلیس ناشی شده که زندگی طبقاتی فاحش به وجود آورد». در الجزایر میان سال‌های ۳۲-۱۹۲۷، حدود ۱۷۳ هزار هکتار بر مزارع انگور اضافه شد لیکن نصف آن به زور از مسلمانان گرفته شده بود و مسلمانان بیچاره را به صورت کارگرانی برده در آورده بودند که برای فرانسویان شراب بسازند. کشورهای نفت خیز تحت سلطه ناچارند قسمت عمده درآمد نفت خود را به صورت خرید اجناس بیهوده و گران قیمت به خارج ارسال دارند. ونزوئلا در سال ۶۴ حدود ۶۵۰ میلیون دلار سود نفتی خود را خارج کرده است. ایران، عربستان سعودی، عراق، قطر، کویت و امارات متحده خلیج در سال ۷۴ حدود مجموعاً ۱۸۰ میلیارد مارک آلمان از راه نفت، درآمد داشتند که فقط ۶۳٪ آن در داخل خرج شده است.

۱۲-۶- امکان استفاده همگان از مواهب طبیعت، قرآن کریم می‌فرماید: «خلق لكم ما فی الأرض جمیعاً = آنچه در زمین است برای شما آفریده است»، «اسبغ علیکم نعمه = نعمت‌های خود را بر شما به وفور فراریخته است».

۱۲-۷- حفاظت ارکان آزادی: اساسی‌ترین مسأله در انسان حریت و آزادی است. نظام اقتصادی اسلام می‌خواهد این آزادی را تأمین نماید، همه قدرت‌ها جز قدرت الله در جامعه توحیدی و نظام اقتصادی اش نفی می‌شود «انّ الحکم الا لله = حکم و قدرت فقط برای خداوند است». آزادی انسان را قدرت‌های انگل تهدید می‌کنند، این انگلها زیادند و با راه‌های شیطانی زر و زور و تزویر وارد می‌شوند، هر سه استبدادگرند و

فقط راهشان مختلف است (انتخاب این سه لغت به جهت شیوع این سه واژه است، لیکن از نظر رسایی لغت خالی از اشکال نیست، تزویر همه جا و مطلقاً مذموم است لیکن زر و زور اگر انحراف پیدا کنند شیطانی می‌شوند. زر اگر در مسیر عدالت صرف شود خوب است، و زور اگر به معنای قدرت برای اجرای عدالت باشد خوب است، البته تزویر هم استثناء دارد، گاهی در برابر دشمن مزور باید به تزویر متوسل شد لیکن این استثناء است...) لیکن تزویر خطرناک‌تر و ظالمانه‌تر است، زر و زور می‌کشند و می‌برند لیکن تزویر ابتدا کافر و ضد انقلاب و مفسد می‌کند و سپس از میان بر می‌دارد. با تزویر است که امام حسین علیه السلام اختلاف انداز و تفرقه افکن می‌شود، و به حکم قاضی شرع مرتد اعلام می‌شود! و امام موسی بن جعفر علیه السلام برای این که شق عصای مسلمین نشود به تبعید و زندان می‌رود! شیخ فضل الله نوری مفسد فی الارض و مهدور الدم خوانده می‌شود! حاج سید حسن کاشی روحانی مبارز، سنی و خارج از تشیع معرفی می‌شود، و مرحوم حاج شیخ هادی تهرانی به علت توهین به یک عالم، کافر می‌شود و... (رگ رگ است این آب شیرین آب شور * در خلائق می‌رود تا نفخ صور).

۸-۱۲-۱. عدالت اجتماعی: کار هر کسی اگر برای جامعه مفید باشد، آن کس باید به اندازه کارش بهره ببرد، و باید امکان همه گونه فعالیت اقتصادی مشروع برایش باشد تا بتواند استعدادهای نهفته خویش را تجلی دهد، در غیر این صورت عدل اجتماعی اقتصادی برقرار نخواهد شد. رعایت عدالت اجتماعی اقتصادی دو قسمت اساسی دارد: ۱- عدالت اقتصادی در توزیع منابع اولیه موجود. ۲- عدالت اقتصادی در بررسی سهام تولیدات و توزیع فرآورده‌ها.

۹-۱۲- عمران و آبادی اراضی و رشد کشاورزی. قرآن کریم از بین رفتن کشاورزی را در کنار هلاکت نسل انسانی نام می‌برد و این دو را از خصوصیات متولیان فاسد جامعه بر شمرده است...

«وإذا تولّى سعى فى الأرض لفسد فيها ويهلك الحرث والنسل والله لا يحب الفساد.»^(۱) وقتی متصدی کارها می‌شود کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کشاورزی و نسل انسانی را هلاک نماید... «على عليه السلام به مالک اشتر فرمان می‌دهد: «و لیکن نظرک فی عمارة الأرض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج، لان ذلك لا یدرک الا بالعمارة و من طلب الخراج بغير عمارة اخرج البلاد و اهلك العباد = باید نظرت در آبادی زمین بیشتر از نظرت در گرفتن خراج و مالیات باشد، زیرا خراج جز با آبادی زمین امکان ندارد و کسی که بدون آبادی زمین بخواهد مالیات بگیرد، سرزمین‌ها را خراب و بندگان را هلاک می‌سازد.» اینجا هم امام علیه السلام هلاکت بندگان را با خرابی زمین در یک ردیف قرار می‌دهد.

۱۰-۱۲- همه اهداف در ارتباط با مسایل انسانی اقتصاد، چون ایجاد تعاون و حس عمومی اخوت، انصاف... و نیز در ارتباط با مهم‌ترین مسأله ایدئولوژی اسلامی یعنی توحید، می‌باشد. توحید به منزله سیمان محکمی لا به لای همه قوانین اسلام رسوخ دارد و همه برنامه‌های اقتصادی اسلام پس از ایجاد یک رشد و امکانات کافی اقتصادی، مقدمه یک زندگی معنوی و بعد متعالی انسان را فراهم می‌آورد. در اسلام پرداختن به امور اقتصادی عارضی است و هدف مستقیم اسلام، رشد واقعی انسان و تجلی دادن بزرگترین بعد ارزش انسانی یعنی جنبه معنوی اوست. البته با هر مانع مهاجم، و به خصوص موانع اقتصادی حرکت انسان، می‌متیزد و طردش

می‌کند. ولی با توجه به ارزش معنوی انسان.

این‌ها فشرده‌ای از اصول و اهداف اقتصادی اسلامی است.

و اما اصول برنامه و قوانین اسلام برای رسیدن به این اهداف: ۱- احترام گذاردن کامل به کار. ۲- احترام به قراردادها ۳- ممنوعیت تمرکز ثروت در شرایط نیاز جامعه ۴- اصرار به نیکی و بخشش و انفاق، این اصرار اخلاقی همراه با تحفیر سرمایه و به اضافه روش عملی رهبر، کم‌تر از قانون الزامی نخواهد بود. ۵- وضع مالیات‌های مختلف ۶- بیان موضع مالکیت فردی که پس از موضع مالکیت «الله» و جامعه می‌باشد. ۷- بخش ثروت پس از مرگ به وسیله قانون ارث. ۸- هم‌زیستی و تکافل خانوادگی و اجتماعی: زن و مرد همسر نسبت به یکدیگر، و پدر و فرزند نسبت به یکدیگر، و افراد جامعه کلاً نسبت به یکدیگر وظیفه تکافل و رعایت و نگهداری از یکدیگر را دارند. (۱) ۹- بیان وسایل مالکیت فردی در حد کلی: الف: شکار، (شکار حیوانات دریایی و صحرائی و هوایی) از عوامل مالکیت است، مگر آن که حاکم برای حفظ نسل یک نوع حیوان خاصی، از شکار آن منع کند. ب: احیای اراضی بایر از وسایل مالکیت فردی زمین می‌باشد. در اسلام آباد کردن، ملاک مالکیت زمین است، نه مانند قانون موضوعه فرانسه که تصرف ۱۵ ساله یک زمین را ملاک مالکیت زمین می‌داند. ج: استخراج معادن که البته $\frac{4}{5}$ آن ملک استخراج کننده و $\frac{1}{5}$ آن به عنوان خمس به حاکم اسلامی واگذار می‌شود. د: جنگ که موجب مالکیت ثروت شخصی همراه دشمن است و همین‌طور موجب مالکیت ارتش پیکارگر اسلام نسبت به همه غنائم جنگی می‌باشد. البته پس از دادن $\frac{1}{5}$ آن به عنوان خمس به حاکم

۱- در این قسمت به کتاب عدالت اجتماعی در اسلام رجوع شود.

اسلامی. ح: کار با مزد و اجرت برای دیگران با شرایط عدالت و قیمت گذاری کار. و: تقطیع برخی از اراضی بی مالک توسط حاکم برای افراد خاصی. حاکم از راه تشویق خدمات یا مصالح دیگر، زمینی را می تواند به عنوان قطعه به شخصی بدهد تا آباد کند و ملک او بشود. ز: نیاز و احتیاج که موجب مالکیت زکات و غیره می شود.

۱۰- نفی عوامل مضر مالکیت چون: غش در معامله، احتکار، ربا، مداحی ستمگران و اجانب، جاسوسی برای دشمن و فروش اسلحه به دشمن، رمالی و شعبده بازی و جادوگری، ارتزاق از راه سخن چینی و بدگویی، تصدّی نا به جای شغل قضاوت و حکومت و فتوا، انحصارگری در منابع تولید و کالا و قیمت کار و کالا، تولید و یا وارد کردن اجناس غیر مفید و مضرّ همچون مشروبات الکلی و مواد مخدّر و اجناس لوکس و تجملی (در شرایط نیاز جامعه به ضروریات)، غضب اموال دیگران و سرقت، ارتزاق از راه فحشا و واسطه گری در آن، و اجاره محلّ برای آن یا تولید مشروبات یا مجسمه سازی (مطلقا یا آنها که ممکن است بت بشوند^(۱))...

بسط و تفصیل بحث در متن کتاب و بیشتر عرضه و ارائه شده است.

قم - حوزه علمیه - محمد علی گرامی

۲۷ جمادی الاول ۱۳۹۹ هـ ق

مصادف با ۱۳۵۸/۲/۵ هـ ش

۱ - در توضیح این قسمت (مجسمه) به استفتانات مؤلف محترم، ج ۲، رجوع